Volume de 146 Feuillets
Les Feuillets 93 . 101 sont Mutilés
29 Novembre 1873.

و البرز فلان را برکاشتم بابو اسحاق و بر سو فلان باذن باری تعالی

و بعد ملایکه وان هفتاد نام ملایکه را هفتاد کرت باید

خواندن و هفت تقوی بکند و سه روز هیچ خوانند و این ملایکه اند

لهبر یاق عرش و کل اند اینست طارغاهایل طماعاطایل

کماقارعایل سلامسطاایل طلاقارعایل فماطاسایل طمو

اقلاطوداییل صنقلاطوداییل سقلاطوداییل کماعاایل

قصلاطاییل قسطاهاییل سقهماطاییل عملاطاییل

املاطوداعاییل کماباراییل اسوقیاییل مککاییل

سلاطاکاییل عماطاییل نلاکاهال بلاکماطال

بلاکال ددطلکال قسطبارعال سکباعاط شطاهد

مطبطاز ملوداکاط سیلاطودر نلاکودنر فلاطارد

نلاطارنیز سقهماطوداییل ولاداعاییل کمادکاریم

تمامنطارعیز کداماطودیا نفوداطاییل نصطارون

قسطماعازم فماطاریف سقلاطوداط عفعطارون

لفهادس سلکاطارون طمکارون اوصطاییل عزبلاط

دموطارون عفودلاییل فرماطاردس افلاطارفط عوعلا

سقاطیبور سقهماطوداس املاطوداق کنجاییاروم

طبقاریط یوناسطودس مروانوس مراطیقادوس

عمطوارو عماطایف بهماکاریفیط فماعولان املاطو

نیطاودیل سطوطاریل تمام شد نامهای ملایکه ی

طمودایا

دوطا

بر

وهرکه خواهد که کیمیا را حاصل کند از دیوان یاد کرده همه را باید طلب
باید کردن بعزیمت بعون اعظم در کتاب شجل الارواح یا در کتاب
دقایق الحاذقین یا کنوز المعزمین هفت کتاب است که من
تالیف کرده ام بعون الله تعالی وجل

بیان پادشاه پنجم از ملوک الجن و در طالع

از فرشته که بوی منزل موکل است نامش کمطاطائیل بود
وصورة وی مانند صورة اسپی بود و دو طلی بر پشت وی نهاده
و بر بالای یحل صحنی نهاده کشوده و در زیر شکم اسپ خردی دهان
کشوده و پرها کشوده یعنی بال خواهد زدن و صورة آن جنی
که نگون ویست مانند صورة نوکی اسپ بود با دو بچه بچراگاه
و آب خورد نام وی دیرهاعوز بود و بروی هفت فرشته دیگر
موکل است و نام آن فرشتگان
اینست

سجاهائیل سهیماطائیل سهرطاعائیل
سوبطارهاسل سلامعیهاباسل
سکاناباطاباسل
شصحاهاسل

هرکه خواهد که کار مسبب کشوده گردد یا مردی
را بسته بود بگشاید بیارد پاره حریر سپید و بروی
بنویسد این طلسمها را تمام بمشک و زعفران و آب امیرمین
و هرکه مهر در منزل خود بوده بر بازوی کراست بندد یا
در آن خانه در آن خانه بدیوار جای پاک نهان کند

باب یه اندر بیان ملک جنیان جهت موکل

چنین گویند استادان مغرب که ملک جنیان بسیارند که در هر مقامی
گروهی موکل‌اند و که در هر مقامی که معزم خاص آید باید که ملک آن
مقام را دعوت کند تا موکل حاصل کرده شد و بعد از آن در آن مقام کار
بسته و کار کنند که در هر کاری که موکل نباشد آن کار میسر نشود که حاصل گردد
و اگر شهری یا قریه همه ملک جنیان نیست و جنیان را ملک هست و وزیر
هست و قاضی و میر لشکر و عارض و خطیب و محتسب و مدرس و معلم و
و حاجب و سلطان حاکم گزین ملک جنیان است که از وی موکل نخواهند
چون دعوت ملک کند معزم خاص باید که بگوید که ای ملک موکل بگو
باید یا از وزیر یا از قاضی یا از عارض یا از مدرس یا از محتسب یا از شحنه
و غیره موکل نخواهد که البته هیچ از ملک نخواهد ملک دریغ می‌بخشد
و اما اگر خواهی که ملک جنیان را حاضر گردانی و از ایشان حاجت بخواهی
باید که سه روز روزه گیری و بعد از سه روز بیرون روی در کوهی بلند و شهر
بلند باشد دایره مربع معتبر در کوه بکرد و [illegible] این گیاه که گرد آید
و معزم با چهل ابدال میان اندر آید با کتاب بخورد و [illegible]
با خود [illegible] دیو و پری حاضر شوند و اول با ملک یار بیان بگوید
ابیت ملح ملح شلهوی شلهوی کلهشوی
کلهشوی ا عم ا عم مما کلهی مما کلهی دوب فردن حیلم بیلم
تاشدیشا شدیا بوحیده وریر بوحیده دوم

والقرآن الحکیم والا احد سید المرسلین لحفظون ولطیعون و بعد ازان عهدنامه
سلیمان بن داود را علیهما السلام بخواند هفت کرت و بخور می سوزاند
و بعد ازان هر جا که خواهد نیابت کرده و عهدنامه را چون بخواند باید که
پس خود برهنه کردن و هر بار که عهدنامه را بخواند بخود باید کردن
و عهدنامه سلیمان را شرح بنشتن عهدنامه هیچ مکر نیست که جنیان
بیایند و چنانکه سلیمانان را سلطنت بی طل ایله را دعوه می کنند همه ایشان
خاص جنیان را جمله ایشان مطیع کنند و هر که معزم را دوست دارد از
جنیان معزم باید که نام از خصم را بملک بگوید و شکایت تقدیم
کارد که ملک الکبیر را عوض شمار دهد بخود هلاک کند عهدنامه عظیم
چیز است و عزیز باید گرفتن که نام بادی دیگر از دو لیست و از وان
بیرون کرده

عهدنامه اینست

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
هذا كتاب ما عاهد عليه سليمان بن داود عليهما السلام فيما عاهد
الجن والشياطين والله اعلم بما يقولون وكيل وعاهد
بعهد الله وميثاقه واسمائه المقدسة بكلمات الله التامات
وبعزته وسلطانه وجبروته وقدرته في خلقه وعظمة عرشه
وكرسيه وارضه وسمواته وجنته وناره فحلفهم سليمان
ابن داود عليه السلام ان لا تخالفوا عهدك ولا ميثاقك وكلامك
ما يتلى عليك من اسمائه المباركة المكنونة المقدسة ان لا يعود
شيء من عصيانكم بعد يومنا هذا وذلك يوم كذا

دفع حرامیان و دفع ان مرغ که زنبور ان با ی خورد و خاتم وی
اینست [illegible]
وصورة ان جنی که تلوین این مثالیست

وچنین می گویند استادان عرب که هر که مکتوب نویسان الکیوی
ایشان خاصیت که برنگین کهربا نوشته بود و سبب پیشطو
تر شد اما برنگین جزع باید نوشتن والله اعلم بالکلام

بیان چهارم اندر اسرار منزل دبران

بقدرة باری سبحانه وتعالی فرشته بر منزل دبران موکلست
نامش فرشته دیگر و نام وی انبرطاییل بود وصورة وی
مانند صورة اژدهاست با دو سر و دو پر و دو دم خیمه زده
و ساعتی در پیش وی ایستاده و چون کسی را خواهد که
بود

و خاتم جنی این بود [magical signs]

و این خاتم جنی جهت دعوت جنی و محبوس کردن جنیان نیک بود
بنویسند و بر سر قاروره بندد که جنی محبوس شود باذن الله تعالی

این عمل منزل طرفه و احوال صاحب الجن

اندر خاصیت منزل طرف آن فرشته که برین منزل موکلست نام وی
فیها طایل بود و چون خواهی که میان مردم با حرمت و حشمت
باشی بخور عطارد دلیل طلسمات را بنویسد بر پاره کاغذ ختائی
و پاره کاغذ سمرقندی و اندر نهد در کلاه خود همان
به شکل زعفران و آب گل و صورت وی باشد صورت
است که اندر نماز ایستاده و قندیل و شمع و سجاده و خاتم اینست
[illegible]
و این بخور را که ذکر رفت عود و شکر و لادن و مصطکی

وتنکلوس نیز فریشته را نام بود اما صورتش چون گرگ بود و صورتی دیگر
مانند صورت زرافه بود و سر پشت [illegible]

و بوقت اگر خواهند عمل کردن نخود سرخ را بپچ کنند و این
دعا بر خوانند و نخود را بجوش کنند **دعا اینست**

ایا ملک بحق خالق السموات والارض وبالعرش العظیم بحق الایات
والذکر الحکیم ایها السید الفاضل الجبار ایا بن بجاع
القالب المهتد فوک الذکر الاوثق البال القاهر للغالب الباطش
السیاف الشدید اللجوج امر العذاب فالضرب والسجن والکذب و
التهمة قلة المبالات المهدد بالوعید المخوف للطیش الهمام حامل
السلاح لنه المسلح ایا ملک بحق الذی لم طال الهیبة ان تقضی
حاجتی هذا طلب یا شیث فانه اسرع بالاجابة کبرخ الفلک و نبوری
الغالب و بحق الحکیم البالغ ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و چون این دعا را خواند بتضرع و خشوع بر خواند دروی بجلد
اورد و این دعا را حرزی خواند و بعد از ان این کلمات را
بنویسد

لعل علاحد ادی عو الامس الاهو ہو
بعد ااا ع لر سالسا عسا عداسا
الدعا سعکر ا ااسدکہ ذ علحد
هده ددعدا لر ا ع اعا الاه
علاح حل علاعده الا الله الاا
العطیم داد حل ا ا الع عدا

واین عمل را بغایت می کمتند اسکندر ذو القرنین علیه السلام که وی را [illegible] بود
دو بیر کاشت و هر جا که روی می نهاد اگر صد هزار مرد بود که [illegible] از بیر
وی منهزم می شدند و او را ده هزار مرد بیشتر نبود و اما طوالع ایشان
را بارتفاع اصطرلاب گرفته بود و هر کرا طالع آفتاب یعنی اسد و شمس بود
او را جامه زرد پوشانیدی و هر کرا جامه کبود و نیلگون پوشانیدی
او را طالع عطارد یا سرطان بودی و هر کرا طالع حمل و مریخ بود او را
جامه سرخ پوشانیدی و هر کرا او را طالع ثور و زهره بودی او را جامه
سپید و اغبر پوشانیدی و هر کرا طالع حوت و عطارد بود او را جامه
سبز و زنگارگون پوشانیدی و هر کرا طالع جدی و زحل بود او را جامه
سیاه و بنفش پوشانیدی و هر کرا طالع قوس و مشتری بودی
او را جامه آبگون و آسمانگون پوشانیدی و بعضی را سلاح سنان
جان بودی و بعضی را سلاح سنان شمشیر و خنجر بودی و بعضی را

19

شتران و درفه بوذند و بعضی را کرد و محمود بوذند و بعضی
نفط و آتش بوذند و بعضی را قلاپینک و منجنیق بوذند و بعضی
بفرموذ که پیش میرفتند و بعضی را بفرموذ که از پس پشت می
بوذند و بعضی را بفرموذ که بدست راست میرفتند و بعضی
را بفرموذ که بدست چپ میرفتند و همچنین ترتیب لشکر خود را
نگاه میداشت لاجرم عالم را مسخر خود کرد کاین بود و خضر علیه
السلام وزیر بود الکندر وی بوذ و هم گوید که خواهرزاده بود و حکایت
بستن سد یاجوج و ماجوج و عجایبها اندرون ظلمات و یافتن
سیبها و یافتن خضر عین الحیوة را جای دیگر گفته شود بفضل
باری سبحانه و تعالی

بیان اثر دو منزل صرفه و العوا

بامدادان جمله ذکر در هر منزل فرشته موکلست از دو انبیان و نام وی
عرصیما طاهایل بوذ و صورت وی مانند صورت آدمیست و دو
سر دارد یکی مانند سر گاو بوذ و یکی دیگر مانند سر اشتر و
چهار دست دارد و در یکی دستها کوزهٔ تفاح گرفته و الکی بخهد
لیلی را از عشق خود دیوانه کرداند بیارد لوحی از سیم و بروی بنویسد
این طلسمات تمام و بفرماید تا نقش کنند و یک عود بسپید
از جای تاریک اندر آویزد و چهل بامداد هفت بار نگاه بوذ و شکر و
و مصطکی بسوزانند بنام خصم بیچون ماه
داند منور از منزل بیرون بیاید که خصم حاضر شود

ثل دبي كمان وصورة ان موكل اين بوند اينيله

وعزيمت فنارنجات وطلسمات اينيت ازنقل دهيت اينيله

عزمت عليكم يا اصحاب السحر والوسواس واهل النار من جنود ابليس

سيد الشياطين ويا معشر الابالسة الذين يوسوسون في قلوب

بني ادم وبنات حوا اجمعين بشهوات مختلفة ولذات شتى وينطقون في

العالم بقضاي حوايج لمواهطشة لمواهطهيوهشة لمواكيههشة

لمواكيهيوهشة لمواعطشة لمواعطهيوهشة لمواليشة

لمواليوهشة الوجا الوبا يا ملك الجن والشياطين بحق فدجوش

وحمطيعوش وخلجفيوش وباثر عثرما سقف الشيد

ولاثاتب الذي من نقبه واحدة وانا مولدين لمنصلنيه مع اعوانك

واعوادك وجنود اولادك الخيل ابيض وابل البحر عوق وقيعوش

الوحا الوحا یا ملک الشیاطین بحق نقش خاتم سلیمان بن داود علیهما السلام

وبحق کسطفطیها لسطفطیها ابیها بحق بیسهه وبحق سیع

یعه بیهه لجب یا ملک الاعظم العجل الوحا العجل العجل

العجل العجل **طلسمات عجایب و مجربات این است**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هیجت فلانه بنت فلانه فی محبت فلان بن فلانه الوحا العجل الغنی

و صورة ان جنی که تکوین بر تن لست مانند صورة کوبه

ضلنج بود بابار خود تا زان و چراغدان با چراغ نزدیک ایشان

دان عمل کنند هیچ کون ... بباید خوردن و بکل شیرینی باید

خوردن تا کار بر حسب مراد گردد و معرفتی بود نام دری فاص

خالص بود امد ... بر عمل را علم بگرد کیمیا مجرب است تمام

بیان اسرار پنجم منزل عوا

مر ایزد سبحانه و تعالی بدین منزل فرشته موکل است نام او همائاییل
بود و صورت دیگر باشد صورة فرشته با دو پر و کمان و سه
چوبه تیر اندر کف گرفته و شمعی با شمعدان نزدیک وی نهاده و هر که
خواهد که تیر وی بر نشانه آید این طلسمات را بنویسد
بر بازوی راست و بر قبضه کمان بندد بطالع قوس مشک و زعفران
و خون کبوتر سپید و هر که خواهد که چشم مردمان را ببندد بارد
خون خفاش را و روغن موش دشتی آمیخته این طلسمات را بنویسد
بر پاره پوست آهوی سیاه و دود بر بغل راست پنهان کند اما باید
که بخور عطارد کند و بوقت نبشتن اندر خانه خالی تنها بود و هیچ
کس نباشد اگر شب چهارشنبه کند بهتر بود در اول ماه نیم شب
و طلسمات این بود و این عمل را حجاب البدن خوانند

بیان اسرار پیمنزل پیماک و عجایب

قدرة باری سبحانه وتعالی بر بن منزل فرشته بو کلیست صورة وی
اند صورت فرشته است بر گوهی نشسته و دو ماهی بدو
دست دارد و نام وی سیمهاکاطایل بود و اگر کسی خواهد
که از بیم دریا ایمن باشد و یا از بیم سیل و سیر این طلسمات را
بنویسد بمشک و زعفران و بآب گل و خون ماهی بر پاره رق آهو
و در سینه سفینه ببندد از غرق شدن ایمن گردد و اگر بنویسند
و در کشت زار نهند از بیم سیل و تگرگ فارغ بود و اگر خواهد بنویسد
بر پوست ماهی و در طشت نهد بعد از آن عنبر بخور بالای
طلسمات نهد و آب باران عزیز بود بنیت باران آورد و دعوة
قرائت بخوانند و بخور قمری سوزانند در حال باران بیاید بامر الله تعالی

طلسمات عجیب اینست

ای ب اح دای ت وا ران ب ذ ه ح و ح لا ی ت

دلش خود کند و هفتاد بار این نامها را بخواند و بعد از این نامهای
نامهای ملایکه را بخواند که برابر هفتاد بار این نامها و کلمند اما اول این
نامهای اعظم را باید خواندن

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین سبحانک یا لا اله
الا انت یا رب ٭ یا من انعم بحوله ٭ یا من اکرم بطوله ٭ یا من علا
بلطفه ٭ یا من تعزز بقدرته ٭ یا من قدر بحکمته ٭ یا من حکم بتدبیره
یا من دبر بعلمه ٭ یا من علا فی دنوه ٭ یا من دنا فی علوه ٭ سبحانک یا لا
اله الا هو انت یا رب ٭ یا من یخلق ما یشا ٭ یا من یغفر لمن یشا ٭ یا من یعذب
من یشا ٭ یا من یتوب علی من یشا ٭ یا من یصور فی الارحام کیف یشا
یا من یزید فی الخلق ما یشا ٭ سبحانک یا لا اله الا انت یا رب ٭ یا من لم یتخذ
ولدا ٭ یا من لا شریک فی حکمه احدا ٭ یا من جعل لکل شی قدرا ٭ یا من لم یزل
رحیما کریما ٭ یا جاعل الملایکه رسلا ٭ یا من جعل فی السما بروجا
یا من جعل فی الشمس سراجا و قمرا منیرا ٭ یا من جعل الارض قرارا ٭ یا من احصی
کل شی عددا ٭ یا من احاط بکل شی علما و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

و نامهای ملایکه که باید خواندن اینست

جبیطایل ٭ جبیطاهایل ٭ طماکاهایل شماکا عاهایل
ماکاپیدایل ٭ ورطاکاجایل ٭ اطلاقوطازایل
غماطینایل ٭ کهماغاریغایل ٭ ودوساعاهایل
غزاطاهایل ٭ طاکاغایل ٭ پیغمهاطاطایل

دان نیز و نامیست از صحف آدم علیه السلام

و حقیقت چون این نامها را نخوانی در حال آزار جنیان کم کنند بر آدمی
این و فندوان ... بیاورند بار استغاثه و چون ... بیاید عظیم
هیبت و صلابت بر مردم افتد و بیم بود که مرد بانگ زند و غش کند اما صبر باید
کردن و اگر نه بیم هلاکت بود و صورة این بود

وان جنی که نکوین نیز نیابت صورة وی مانند آدمی بود
و سرش همچون سر اشتر این و لف کرده و بر ... نشسته و دو دست
دارد همچون دست آدمیان و یک دست ... و یک در ... گرفته
و نام وی هلاطینورش بود و مقام وی در ... بود و نهصد
هزار و هشتصد هزار و هفتصد هزار و ششصد هزار و پانصد
هزار و چهارصد هزار و سیصد هزار و دویست و صد هزار جنی
دیگر حکم این جنی باشند و نامهای ایشان یک کس نداند
و الا هیچ فرشته یا پیغامبری نداند والله اعلم ...

بیانِ اسپر اندر سیرِ منزلِ غفر و شکفت وکی

بتقدیرِ آفریدگار جلّ ذکره برین منزل فریشته موکلیست قیام دکی
کفیا طاهاییل بوده صورة وی مانند صورة آدمی بود باد و سر
و دو دست و دو پای و دو پر همچون پر ملایکه و در یکی نبود کوفته
و در یکی صورة لغات کوفته وی موکل اسپ پریجان عاصی که اکون
بر جنیان موکل نبودت جنیان عالم را خراب کردندی اکنون حق تعالی
این فریشته را موکل آورده است تا از بیم وی درین عالم هیچ آسیب بلشند
هر که خواهد که بیماری را یا طفل را که آفته رسیده باشد بیمار کنند
و الای رنج او را ایمن کرده اند باید کو سفید سیاه لاغر باز کشند اگر همت
مرد کنند کو سفید میش و اگر همت زن کنند کو سفید توانی طلسمات را
بنویسید بشک و زعفران و در کردن وی بندد شفا یابد بعون الله تعالی
اسع اللاهو الیحصد الیحد یعیممیسر عیر اللاهم ولیر لالیاسرعاعسبی
لالاسالیدیاعدح الاداد باسلاحی یاکلای یاعاداسا اللاها
الدالسم الاکیدم الیحدع الیوحالم ارع الحاح الدهال الدوال اللاعش
وکحدد اولاو وما لاالله العلی العظیم اسدد دهما الملایش
ی هذه الاسماء العظام لتنال هو مکتوب فی سرادق العرش العظیم
و حرمت الملایکه المقربین و انبیای المرسلین و سلم
اگر بیمار خواهد کردن اول عهدنامه که بیماری خواند بخور سوز
کنند و بعد از آن این طلسمات را بنویسید بر پاره کاغذ و در کردن

بیان احوال بیرمتر افندباتا و عجایب آن

بزبان پارسی نگاه و تعال برین منزل فرشته بو کاست که نام وی همليطا
بوذ و صورة وی مانند صور فرشته بوذ عظیم نورانی بر کرسی
نشسته و در پیش وی منقالی پر از آتش سوزان و وی کاروره پر
از نفط بدست کرفته و بدستی دیکر کالبدانی کرفته اکر کسی
خواهد که مقامی خراب کند تا بیشتر را با قلستانی که اندر وی
دم و دذ ایست با آتش بسوزاند از آن بود روز که قمر برین منزل رسد
بخور احل وا این طلسمات را بنویسد بر پاره کاغذ بخور هدهد
ذبخون کلاغ جبلی و بعد از آن با بخور بهم بسوزاند و طلسمات

هع طاسعاالحاعسازاحرىاالعواهل
وهوهوه وه ملاکا طعمال م

بیان اسرار سپر منتر اکلیل و شگفت از

بندد. باری سبحانه و تعالی بین مثل فرشته چو کلیست که صورة
در باشد صورة آدمی بود و دو پر دارد همچون پر سگان
شکاری و دو دست دارد بدستی ماری گرفته و بدستی چوبت
گوید و هیچ اژدها باشد پیکان و نام وی صفصعیثال بود و اگر
کسی خواهد که از بیم پیکان و عوامل ایمن گردد و چون بود کسی
که از بیم کرکس و اژدها ایمن گردد بنویسد این طلسمات را
بمشک و زعفران و آب گل بر پاره کاغذ و فی ساعت طالع مشتری
باشد و بخود نشی دهد **طلسمات اینست**

طاالما احا ا ا ر ا ا ثو ها ا ا ا ثو ا ا
عا ا صا ا ع ا ا صا ا ع کا ا صا
ما و ع ا ا د ها ا ا ا ا ا ا دا ع ا
کا دا حا ا ا عا ا ع دا ا

بیان این اسم مترا قلب و عجایب آن

بقدرة باری سبحانه وتعالی بدین منوال عزیمه نوکلیت کند
وی سعیها تنال بود و صورة وی مانند صورة آدمیان است
و بر سر وی پی نشسته و سر وی مانند سر کاظن و بیکی دست اخید
مخرفه و یکی دست کاسه و ذکر این خواهد که ملکی یا بادشاهی
را مطیع خود کرداند بنویسند این طلسمات را با مشک و زعفران
و آب باران نیسان و بعد آن در دیگ جوشند و در زیر تنور دفن
کنند اما بطالع خود باید کردن روح اپسد و صاحب حد شکر
تا کار حسب مراد کردد
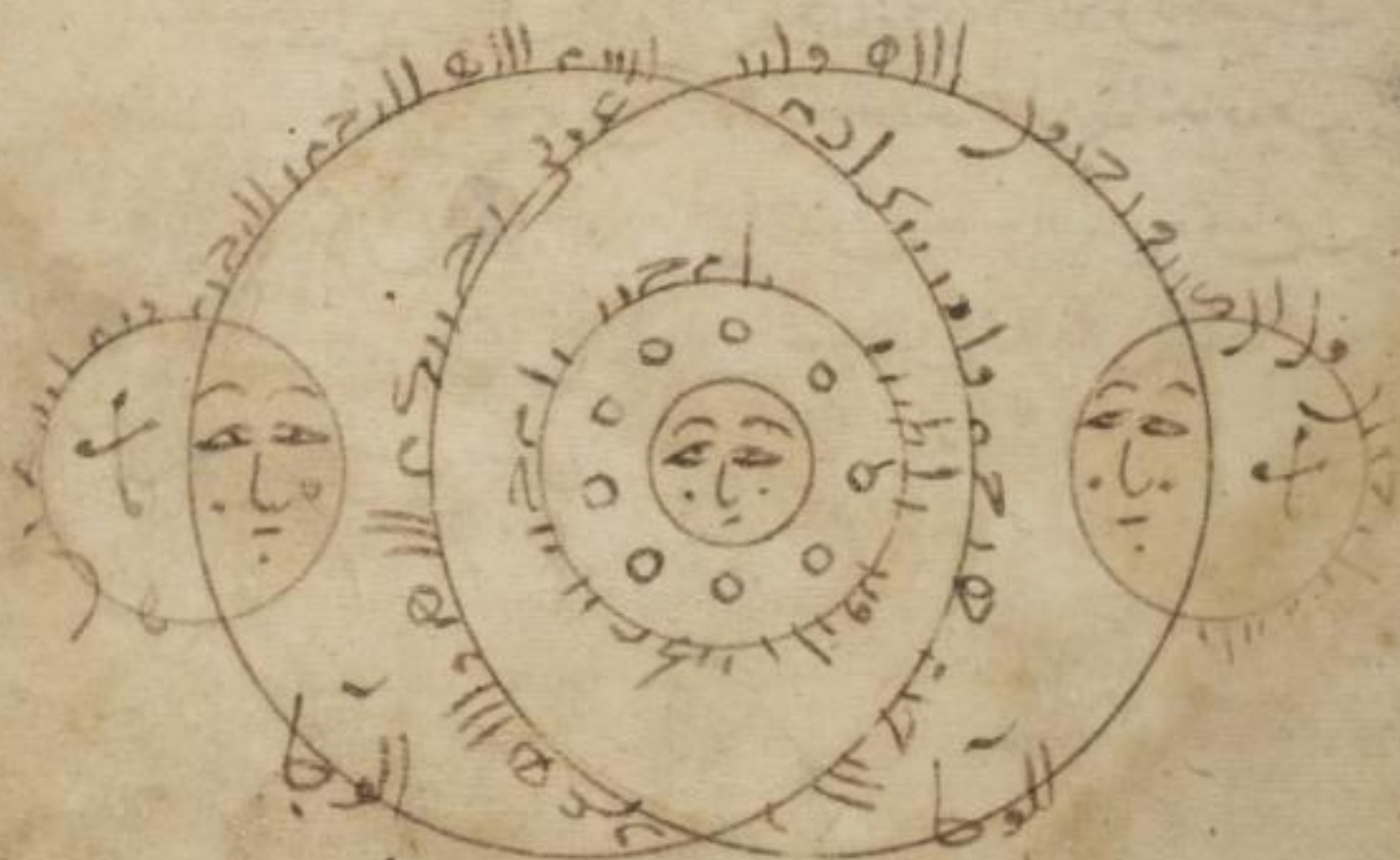
طلسمات این است

اسم الله الرحمن الرحیم

فاتبعونی یحببکم الله والله غفور الرحیم
ویغفر لکم ذنوبکم

وتکوین این تمثال را صورة مانند اژدها بود و دو پر و دو دست
دارد همچون دست آدمیان و بعضی دم وده زند کل درخت
و چشمه اندر بن درخت و اگر کسی خواهد که اندران خانه دیو و پری
اندر نیاید این صورة تکوین را بنویسد و بر بالای در کند این
هفت نام طمهال طمکال عورکال فلاطال عماطال
سماطال سمکال

بیان اسرار سر مقتل شوله و عجایب آن

بقدرة باری تبارک و تعالی مرد مقتول شوله هر شبه هو کلیست
نام وی صغطیها عایل جو خدو صورة وی ما نند صورة مردی
بوده و اسب رهنه سوار شده و خود زیر بوده و دستی بار
اسپ را گرفته بدستی حربه گرفته و اسپ را رنگ کبود
بوده و وی را خواهد که میان معرکه لشکر اندر آید زخم نخورد
جو نقشان نامهارا بشکل و زعفران و در کردن خود بندد و
و این طلسمات را در بازوی خود و نامهارا اندر گردن بندد

نامهارا اینست

سطیوب صطیوب عطیوب کیطیوب
یا امان الخایفین یا دلیل المتحیرین یا وهاب یا تواب
یاهو یاهو یاهو یاهو یاهو

طلسمات اینست

االهو ددیان دعم البدی بادلیا العاحیی
دو کلاد عاد در السماد مساعدالسلد
االوعاد دوکاد دوکدم لم حراکی
داهو داهو داهو داهو داهو
اعادیم م االهو العدم االکدم
داحا دادوم الاالدم العادی الاعظام

وتکوین این مترا با نام عصطال بود وصوره وی
باتری صورة زنبوران بود وگویند بلغت زنبور بود
وهرکه خواهد که در زنبوران آفتی رسد واز حرامیان
این بود وعمل بسیار باشد واز همه آفتها دور بود این
این طلسمات را بنویسد بر کاغذ مصری و باری کاغذ
داران نعام زنبوران ابدا ویرود و عود و شکر بخور کند

بیان ابراد پیر منزل نعایم و عجایب آن

بقطعه ربانی بوین منزل فرشته دو کلیست که نام وی عقنطایل
بود و صورت وی ماننده صورت ادمی بود با دو پر سوی الان
که سفید و سوی الان رعان و دو دیست کار دو دو پر کارد
بدستی تمشک کرفته و بدستی هدهد کرفته و اگر لب خواهد
از دام دو نذ این صرندد و اگر لب را سبب با اسیر بکر بزد خواهد
که باز اید و همان ساعت ان جانور وی بکانرد صاحب خود نعذ این
نامها را بنویسد و در خوردان حیوان دهند و این طلسمات
را بنویسد و در کردن ان جانور بندد و اگر در و زمان محتاج شود
ان نامها را نخواند هفت و طلسمات را بخور کند بخورد بنو یا

و نامها [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اللهم یا خالق الدلاب والجبال
والسموات یا رب الهیبه یا رب المحبت والمودة فی قلوب الخلایق
یا رب الارباب یا مدبر الامور یا عالم ما فی الصدور یا رب
الارباب یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا هو
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تمت الاسماء

و نگوین این منزل را نام طعاکان بود و صورة وی مانند
صوره دراز گوش بود و سرش همچون سر آدمی
و اگر صورة اورا در خانه نگارند دران خانه بحرد نباید

بیان از اسرار سر منزل بطن و احوال آن

بقدرت باری عز اسمه این منزل فرشته موکلست نام وی عطفیطایل
بغد و صورة وی با تاج صورة قلعه ایستاده بر بالای کوه
و دران قلعه چهار مرد اما این منزل را عجایب بسیار است
از سحر و معجزها مثلا اگر کسی خواهد که شهری را یا قلعه را مطیع
خود کند یا شهری را خراب کند یا قلعه را خراب کند
اگر خواهد که شهری را یا قلعه را مطیع خود کند این طلسمات
را بنویسد بمشک و زعفران و بجامه چهار دری اندر اندازد یا در
زیر چشمه آب بنهد و عهد نامه را هفت بار بخواند با بخور
مشک کند و طلسمات این بود

عوالکلام رحیور الله والداعوی ح
عدحسکم الله و الله عو الحسی ا
عالله اهو اساهو الدوار هو حم ط
عواودوی ادم عودا حما

و تکوین این نیز را نام عقطال خند و صورة وی با شکل صورة
هدهد بود اندر قفص اندر محبوس کرد. و صورة
رائل بود نگاشتن جهت کبوترخانها که کبوتر را
الفت رسد و بسیار شود.
و دیگر گویند که اگر کسی خواهد
که صید مرغان بسیار کند
این شکل را با خود دارد
تا صید مرغان بسیار
تواند کردن باذن الله تعالی
و حل

بیان اسرار منزل بلغ و عجایب آن

بفرمان باری سبحانه وتعالی بدین منزل غریبه موکلیست و نام وی
سیطافیائیل بود و صورت وی مانند صورت مردیست بر تاج
زر نشسته و این تسبیح را می خواند
سبحان الحنان الجبار سبحان الرزاق الوهاب سبحان المغفور
الشکور سبحان معز اهل الجنة سبحان رب الکبریاء والعظمة
سبحان قاصف الجبارین سبحان منیر الظلمات سبحان
معتق الرقاب یاهو یاهو یاهو یاهو
و هر که این تسبیح را هفتاد کرت بخواند هر حاجتی که باری
تبارک و تعالی در خواهد در حال اجابت کرده باشد تعالی و هر که
خواهد از مرکب مناجات اثر کردن این طلسمات را با خود دارد

بسم الله الرحمن الرحیم بسم عزیز یا الله یا الله
یا رحمن یا رحیم یا کبیر یا عالم یا [illegible]
یا جبار یا غفار یا [illegible] یا [illegible]
یا هو یا هو یا هو یا هو
[illegible] یا الله الواحد الکبیر یا [illegible]
[illegible] الله یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

تم

و تکوین لیز مثال را نام عقیقطال بود در صورت دیکی ماتند
صورت صفدع بود سبز در میان چشمه نزد درخت
و اگر کسی خواهد که راه کسی را ببندد چنانکه از آن شهر و از آن
مقام نتواند رفتن و اگر رفته بود باز آید بصنع ربانی باید
از همه را هما خاک و صورة ضفدع بسازد المکون زمان از
دکان قصابان بستاند و با بول کاد بسیار عجین کند
از خاک را آنکه صورة صفدع سازد و در دیگ نو نهد و در
زمین دفن کند نام وی را این طلسم بر آن صفدع نویسد
بمرکب مصری

ع و ا و ا د م ع ا ا ر ب ب ع ا ا ر ک م ا ع و ر ر

ا ا س ا ا ل ا ح و ح و ا ا ع ا ح و ح

بسم الله فلان را بستم فلان باذن صمام

30

بیان اسرار پری متراک ذالخ و عجایب وی

چون جمع بدین منزل رسید بقدرة باری سبحانه و تعالی فرشته و کلیت
که نام وی صعصغائیل بود و صورة وی با ستلع صورتی مردی
است و فوجی را اندرو بکرفته و هر کی خواهد که میان خلایق
عزیز و محترم بود داین طلسمات را بنویسد بمشک و زعفران
و آب باران نیسان بر پاره رق آهو و اندر موم کیرد اندر
موم سپید و بعد از آن هفت هفته بدان کزارد بر دو رکعتی یک فاتحه
و سه سوره اخلاص و یک بار انا انزلناه فی لیلة القدر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سبحان من لا اله الا هو عالم الغیب فی السماوات
و الارض الا الله سبحان الذی احیا الامم
سبحان الذی اعطاک السلطان سبحان
الذی اعطاه الملک سبحان الذی عالی
الملک سبحان الذی لا اله الا هو سبحان
من ... سبحان الذی عالی الله
و الله الاسم العالی الاعظم

... روزه که این را خواهد بنویسد روزه دارد و طعام
... نخورد و بخود اثر دهد به هیچ گونه خطا
نکند و آن آسان دارد بعالم روایت می کنند والله اعلم بالصواب

و نکوین بیز متوار را نام کفیتال جوند و صورت وی با عن صورة سبع یمان
با دو شو و برجی هفت ملایکه حکل بوند و نام ان ملایکه اهر در ایه جیق
نویسند بشکل و زعفران و در خورد کسی دهند که او را صرع رسیده بود در حال
شفا یابد

طفهایل　صطفهاییل　عمهفاییل

سلطهایل　درعاطفیفاییل　طفطفیفاییل　سیفهاطاییل

وچون این اسما را نویسند عوذ و شکل خود سنند [illegible] این اسما
برایه جیقی باکاپه یا طاهر باکبر [illegible] و الله اعلم

بیان اسرار سر منزل سعود و حکایت از

بقدرت باری سبحانه و تعالی برین منزل سعود فرشته دو کلیست فیلم و کی

صفتهما کاییل بود و صورت وی با مثل صورت مردی بود بر

بالای اشتر سپید سوار و وی با جامه سبز و جامه سبز و لیاقی

سبز اندر دست است و برتابید وی این نام نوشته الا الی

الله تسیر الامور هر که خواهد که برای چهار روز و اندر

نگه دارد شد این نامها را که اندرین طلسمات نقش کرده اند

نیست شد بغل و زعفران و گلاب و ماخذ که در بر بازوی

بسته بود

[illegible]

اسم الله الاحد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بحق ولا قوة الا بالله العلي العظيم تم

حکایت عجایب صورة صنم رصاصی اینست

چنین آورده‌اند از استادان مغرب که مردی بود نام وی سلیمان
المغربی و امام وی معزم خاص بود و جمله علوم از نجوم و غیره تمام کاشته
و او کار بسیار دیده و عالم را بسیار گشته و کتبهای نفیس بسیار
مطالعه کرده و در این باب علم علوی بسیار رنج برده و نجومها با اطلاع
کرده روزی او را هوس افتاد که من از این علمها چیزی عجب بکنم تا باشد
که بحاصل آید مدتی در این هوس اختیار طالع کرد که آفتاب او در برج
حمل یعنی در شرف و اما زهره را تثلیث با مشتری و صاحب حد عطارد
و عطارد مستقیم و قمر نیز در برج ثور و زحل بسته بی مریخ
و دنبی را هم تثلیث با ما. چون منتظر بماند این هیئه را یافت
خداوند بود آفتاب بطالع اسد مطلع سعود زرگری را بیاورد
و یک دینار بدو داد و بدو سوگند داد که سر ما را نگاه دار چون
زمان را یافت بفرمود تا حالی که از صلب صورة آدمی [illegible] برکرسی
نشسته و پای راست بر بالای پای چپ نهاده. چون زرگر
صورة را تمام بساخته بدست سلیمان مغربی داد سلیمان
آن صورة را بستد و بالای صندوق توهی بنهاد و وی
گفت ای استاد هیچ این صورة بالای این صندوق همی
حرکت می کند زرگر گفت ای خداوند طلب حرکت چه نشسته
بر سلیمان بخندید و صورة از بالای صندوق و [illegible]
یک دینار زر در درون صندوق نهاد و صورة را دگرباره بالای

ان صندوق نهاد پس بصورة ماری تبارک وتعالی ان صورة طلب
اندر حرکت درآمد و هیچ جنبید سلیمان همان دینار را از درون
صندوق بیرون آورد و صورة را بر بالای همان صندوق
نهاد صورة هیچ نجنبید تعالی یک دو باره در صندوق دینار نهاد
و صورة را بر بالای صندوق نهاد دیگربار صورة در حرکت آمد
پس بسیار تعجب شد گفت این احوال چون بود سلیمان گفت
التعلم پیش بایستی از عالم همی کردم و این ساختن طالع
و این اتصالات [illegible] طلسم الکشف [illegible] را کرامت کرد اکنون
در عالم هرجا که گنج بود همه را بتوانم یافتن بدین چاره تا کمان
بر گنج هیچ برند چون این صورة را بر آن مقام نهند پس در زمان
صورة اندر تحرک آید و اگر در آن مقام گنج نبود هیچ حرکت نکند
و دیگر الله تعالی بر نبی وزید کرد در حیرت ماند و این حکایت را
جهت آن آوردیم که طالب این علم باید که اصلها نگاه دارد
و کار بو کلازان نکند و پرهیزها نگاه دارد و اندرین منزل
بسیار چیزها بیگر تواند کردن اگر اندر علوم حاذق
بود. مصنف این کتاب محمد ابن ابراهیم حبیش گوید که
من بسیار ریاضت کشیدم و این معنی را مرمود بود مر
معنی [illegible] کاینم تا مر طالبان بر شیفته نا زدن این کتاب
[illegible] نیک نالخه مارا باز دارد تا از این علوم ممتنع
[illegible] والعلم الغیب الی الله والله اعلم بالصواب

در تکوین این سنگ را نام عقیقطال بود و صورت وی مانند صورت
لعبی بود با دو سر در مرغزار و آب جوید و هر که خواهد که اسب
را بنجی بشود این صورت را بر این طلسم را بنویسد به زیر سنگ و در
گردنان اسب بندد از همه رنجها ایمن باشد
الراوع م احوا عجه راه داه العیس ایا الحجمس

بیان الحدید مهره الخبیثه و عجایب آن

بفرمان باری تعالی بر ین مهره الخبیثه چو کلبیست که نام وی
عفیطا طابیل بود و صورة وی باتاج صورة مردی بود
تمام سلاح و برابی سیاه پولاد و هر کرا خواهد که شب از هیچ از نیک
نترسد این طلسمات در بن نگین بنویسد بخور عود و دو باه
و با خود دارد که مجربست طلسمات اینست

اىاا حساا اىعدار هىمىهوا اىهاىا
سىحار ىالى اللى الى اىا ااىاو وكل
سى هالى اىهو ىااه اااه ىاهو
اى ىىىاح حاى اىعو وكار ىرو ىو
كىدم ىو كم س ىىىم ىحى
رهو اع ىص مرو ىالاه الو ىدرم
ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم تم

ولیکن نامها را اسرار های بسیار دارند و هر نامی هفتصد عمل دارند و هیچ از هفتاد
تنها نکشودند ازین دوازده نام کشوده کردند بعون الله تعالی

و هر که خواهد که این نامها را بنویسد باید که سه روز روزه گیرد
و بعد ازان بنویسد بمشک و زعفران و گلاب و آب باران نیسان و با خود
دارد اما بطالع سعد مثل سعود — بنویسد بر پلک زیتون یا بر پلک
کودکان و با پسوند اصفهانی بساید و اندر چشم کشد هر پریان را ببیند و با
ایشان سخن گوید — بنویسد و میان خرما بگوید بسم دفان فلان
و ابن فلان بن فلان بن فلان و در پیمان کسان اندر بحید و در موم عنبر کند و در ابیار
سبز دو زند و در جیب بالکیسه یا کلاه یا بر بازو یا بر کمر ببندد
بنویسد بر پلک انگور سفید و انگه بهم خرد بساید و در طعام در خورد کسی دهد
کاین قرار گیرد بامر الله تعالی — بنویسد بر لوح برنج یا زرد نقش کند
و در سوزان تیغی در بر علمها انداز و نور کاه برا عدا منصور گردد بلاد
و چون دشمن او را ببینند در حال هزیمت گردند — بنویسد بر جام
آبگینه و بشویند و در خورد صاحب علت دهند زمان شفا یابد بعون الله تعالی

بخواند هفت بر دانه گندم و قدری شکر اندر نماید و در صحرا ریزد
مرغان اند خورند که بیند و دانه آن هر مرغ که از آن پران بپرند
نتوانند و اگر آن گندم را بهم در خورد حیوان دیگر دهد که دیوانه یا از جنبه
افتد سفید شوند در حال شفا یابد — بنویسد بر جام یا بر کاسه
چینی و با آب باران بشویند و در خورد کسی دهد که او را باد زن بسته باشد

این مهر را بشکنیم فلان لشکر شکسته باذ و دشمن اندر دست برهد

کنند و بانگ هیچ زنان دمی جنبانند و می گویذ که فلان کرد و ذم

یعنی پروان لشکر را باذ داذرذ بعد از آن دو چهل روز تمام نگرذد

که آن لشکر همه منهزم شوند باذن الله تعالی و این دعوة از لوح بوذ که حق

تعالی از دو فرشته را که نام یکی حولیست و نام یکی نوز بر آن لشکر

فرستد که آن لشکر را بشکنند و اگر کسی علم کیمیا و سیمیا خواهد

چهل روز اندر کوه و مغاره طلب کنند و هر روز یک مهر را بخورد اندر طعام

شب چهلم الهیم یابد از آن علم بعون الله تعالی وحده

واین خاتم را عرب سیف الله خوانند و بشب ... ها دارند

و عزیز باید داشت که عجایبها و بسیار اندر وست

درهر اشود کردن محمد بن ابرهیم کوید که ازمیان تصحیف کافر
بیرون اوردم ازبرکات این نامها بود
و دوازده هزار فرشته برین نامها موکلست و هر کسی شکل بیدزخم
داردنکو نکاهدارد کرددوان نامها هرکس بیابدانکه بداندو ناپارنامه
جداندو شرح سطور نبیشت تمام **ایشست**

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

۱ اللهم یا بشخ الاهاموه شطیثون
۲ اللهم یا دایون ملحول مثون
۳ اللهم یا ارعسد خلاهیون
۴ اللهم یا برهموش ههوش ارخاز ختمون
۵ اللهم یا اهیا اهیا اذونا اصبارتون
۶ اللهم یا دهمیشا هلیموز مطرادمیطرون
۷ اللهم یا میثور ارقش دار علیون
۸ اللهم یا ارعیش واثنون هلیمون
۹ اللهم یا اثر اثر وینخ اشفا اسفون
۱۰ اللهم یا علام وان علاترنون
۱۱ اللهم یا شطح قثلاثون ۱۲ اللهم یا ملکوابر ململحون

تم الاسماء المانم

باب

اندر بیان سؤالات و جوابهای دوازده خانه

سؤال اول از خانهٔ اول از بیت نفس اگر پرسند که خانهٔ اول را چرا طالع
خوانند و چرا بیت نفس خوانند حقیقت باید دانست و گفت جواب اول در نفس
و طالع اول الطالع سبب آن گویند که آن لحظه که نطفه در رحم افتد آن برج از خط
افق بیرون طلوع کرد سبب آن طالع خوانند و او را از خانهٔ نفس خوانند که بر سر نفس
آن نطفه با آن کار آن کند تا زجه دیگر که همه صنعت آن برج دلیل کند سؤال دوم از بیت
المال و حیاة اگر گویند که خانهٔ دوم را چرا خانهٔ مال و لیف و معاش و حیاة خوانند
چه دلیل و چه حجت باید گفت جواب دوم در تعلق آن سبب که قوهٔ روح
حیوانی از آفتاب است و چون نطفه در رحم افتد صورت در رحم یابد از چهار ملک
و تا به درجه بیرون یعنی برج تمام طلوع نشانند و باشد در باب ماه بن
این نطفه زحل باشد و طبع زحل سرد و خشک است در خشک نطفه دهد و قوة
ما یسکه بود نگاه دارد از انجمع کارد بعد از آن سی نبات و دیگر ماه بی این نطفه مشتری
باشد طبع مشتری گرم و نرم است طبع خون دهد و زندگی در از خون است این
نطفه بعد از بلوغ تعلق دارد بر بلوغ خون گرداند و برد برآید به زندگی و آفتاب در دو برج
تمام برید باشد سبب آن خانه مال و معاش و حیاة و نیز مال او جان شیرین بود و آن
که چون مشتری و دیگر مال افتد معاش خوب دهد و الله اعلم سؤال سوم از خانه
سوم از سفر و دلیل برادران و اقربا اگر گویند که خانهٔ سوم را چرا خانهٔ سفر و دلیل
و برادران و اقربا است حقیقت باید گفت جواب سوم خانه سفر و دلیل و نظر

جواب اولا سبب آنکه پدر نطفه را در رحم پنهان نهاده می باید آن خانه
پدر منسوب باشد و مادر میان انجمن زنان فرزند را بوجود می آورد
باید که پیداترین خانه بود چهارم مادر دهم است و نیز چون خلاف نیست
که خانه چهارم از آن پدر است هفتم چهارم خانه زن پدر است مادر آن
نطفه باشد همچنان که خانه هفتم خانه زن از طالع و چرا خانه هفتم خانه زن
از طالع است بجهة آنکه گفته شود بر دین ما . و نیز آن نطفه آفتاب باشد
که قوة روح حیوانی از وی است دیگر جهة آنکه دل آفریده شود و در وی
تمام در دل باشد پیدا شود بقدرة باری تعالی سوال پنجم از خانه پنجم
اگر گویند خانه پنجم چرا خانه فرزندان است و چرا خانه دوستان و پیک و هدایا و رسل
است جواب اما از آن سبب خانه فرزندان است که طالع دوستان صادق
که بتثلیث نظر می کند با طالع و نظر تثلیث خود گفته شد که دوستی تمام دارد و
نیز بعضی گفته اند از آن که فرح زهره است خانه هدایا و رسل جهة آنکه
از هدیه و رسول فرح حاصل شود و فرح خاصیت زهره است در دین ما که
فرح زهره باشد از آن این که خوب صورة بدین طور دهد و صورت
او بنگارد که خدای تعالی زهره را [illegible] آفریده است سوال ششم از خانه
ششم اگر پرسند که خانه ششم چرا خانه غلام و کنیزک است جواب
از آن سبب که ماه ششم که شمس و برج آفتاب [illegible] باشد از آن روز که در
دو [illegible] ماند در دین ما ششم [illegible] فرزند عطارد باشد دماغ از [illegible]
آفریده شود از آن سبب که دماغ از آن عطارد است و نیز عطارد [illegible]
دارد که مطیع [illegible] است اگر [illegible]

واگر باشد ماده صفت بزرگان دارد و از آن سبب که بکارهای خرد دهند که
کارهای خرد بزحل منسوب اند و چنین گویند باشارت که عطارد فرزند زحل است
که در ذکا و فکر و فطنت خرد کاری بزحل ماند اما زحل کارهای بزرگ کند و کارهای
خرد نیابد و زحل بوی منسوب گشت **سوال هفتم از کاه هفتم** اگر گویند که خانه
هفتم چرا خانه زنان است و چرا خانه ضدان است و چرا خانه شرکا است و چرا خانه
رنجوری است بقول بعضی **جواب** از آن سبب خانه همبازان است که مقصد
طالع است و با طالع برابری می کند و برکه بکار تمامی می کنند و می نگرد و از آن سبب
خانه زنان است که چون طالع بر آید او فرو شود و از بیرهم ببینی شریک
مرد است نمی بینی که چنانکه یک دیگر فرزند آورند که از اشارات
یک دیگر گشته اند و از آن سبب خانه رنجوری است بقول بعضی که ماه هفتم چون
آفتاب هفت برج ببرد در ماه هفتم مرد این فرزند راست شش این فرزند را زحل
شود و دل را بادیه دهد و دل آسایش در تحت بباید اکنون این فرزند ترتیب
هفت کوکب تمام یافت هیچ چیز در نفس کو ناقص ماند حرکت کند بسیار
و از آن حرکت رنج باید سبب این رنج وی را این خانه رنجوری گویند و بسیار
آمده است که ماه هفتم فرزند زاید و فرزند زاید تا باشد که از این رنج برهد **سوال هشتم
از کاه هشتم** اگر گویند خانه هشتم چرا خانه نکبت و مرگ است و چرا خانه مال
زنان است حقیقت باید دانست **جواب** از آن سبب که چون
ماه هشتم در آید و آفتاب هشت برج تمام برود باز نوبت این فرزند بزحل افتد
و زحل طبع مرگ دارد که طبع زحل سرد و خشک است سردی و خشکی برتن
چه کار کند در این ماه فرزند در شکم مادر حرکت نکند و از آن سبب که اگر در این ماه

نزاید میرد و یا خود مرده زاید و باشد بسبب فلک مادر نیز و یا خود مرده زاید
پس بسبب زحل و توبیخ فلک خانه هشتم و خانه مرگ و نکبت نماند و از آن
سبب خانه مال زنان است که هفتم از است هشتم خانه مال زن نسبت
چنانکه اول خانه نفس است و دوم بیت المال سوال نهم از خانه نهم الرا گویند
که خانه نهم چرا خانه سفر خوانند و چرا خانه علم و ادب و چرا خانه خواب
و دین و خانه حق است جواب گویم که از آن سبب که ماه نهم در بیت
این فرزند شروع کنند و جانیان خود و کار خود و گویند و نهم از خاصیت
و بیت اندرین بچه پدید آید و بجنبد و نگه دارد خود بداند و طلب بیکاری
خویش آفتاب بیرون به ماه تمام شود بتثلیث در آن درجه اول که بود که قوت
از وقت نطفه بوسته نظر کنند و نظر آفتاب بتثلیث سعد بود دین و سعادت یار
بکند که شود سعادت آفتاب و سعادت مشتری که سعد اکبر است و بدین علم سفر
دراز است اما خانه اول شکم مادر بود و بعد از آن از شکم مادر در شکم دنیا آید
و مگر نیست که دنیا باز شکم مادر و در این سبب دراز خوانند اما
خانه علم سبب آفتاب که فرح آفتاب در وی و بافعال به جهان آفتاب عالم است
از همه کواکب و او روح محض است نزد حکیمان که بعد که گویند که کواکب عالم
هستند و لیکن نیست محض ایشان است که آدمی عالم کوچک است که گیاه می خورد
و گیاه می پوشد و حرص و حسد و غضب و شهوه دارد و با این همه حال عالم
است صورت عقل و علم که لیکن ایشان که بودند دار شرف عظمت یار که
بخانه دهم دور توفیق یافته اند دعوه که کلیات جوهر و سیارگان بود
بقول حکیمان یونانیان سوال دهم از خانه دهم الرا گویند که خانه

دشوار است و خانهٔ سلطان و خانهٔ مادران و خانهٔ امید بزرگ
و بلندی در مرتبه است **جواب** گویم که از آن سبب خانهٔ دهم بلندتر
جای نهاده‌اند و نیز اعظم است و بعضی گویند عرش است گوکبی را دروی افتد
نیز این کوکب بیشتر از آنکه دیگر است بیش از خانه‌ها باشد
جز از آن طالع که طالع در وی پیدا است و از آن است خانهٔ مادران است که احوال
مادر در اولاد فرزند میان ایشان است و پیدا است و بوسیلهٔ نیست خانک
خانهٔ دهم بیضا برین جای است **جوابی دیگر** چون ارتفاع طالع بگیرند در بین
داوند. خانهٔ خانه‌ها تو گوید که ای دانا داند طالع و چهارم و هفتم اکنون طالع خداوند
طالع دادیم و چهارم پدر و هفتم زن که دلیلها از تیمار صاحب کودند اکنون چون
پدر سبب وجود فرزند است مادر نیز بجهت این است که پدر دادیم دیگر
مادر نیز باید دادن که عشانکه هر دو فرزند بوجود آید دهم اولیتر که هفتم
چهارم است و خانهٔ هفتم باتفاق ازان زنان است **سوال یازدهم از خانهٔ
یازدهم** اگر گویند که خانهٔ یازدهم چرا خانهٔ منصب و خانهٔ امید است **جواب** یازدهم
از آن سبب که نظر تسدیس دارد و خانهٔ نظر شت تکیه و بجبر ازان خانه‌ها
و هرکه منصب جوید تکیه و جباری کند **سوال دوازدهم از خانهٔ دوازدهم**
اگر گویند که خانهٔ دوازدهم چرا خانهٔ شقاوت است و چرا خانهٔ چارپایان
بزرگ است و چرا خانهٔ بند و زندان است و خانهٔ اعدا و بزرگ است
جواب خانهٔ بند و زندان و شقاوت سبب این است که ساقط است
از زاویه اگر کوکبی سعد در وی افتد سعادت نه دهد و فرح و دولت چون نکند و آن
خانه افتد نحوست کمتر دهد سبب آن که بطالع هیچ نظر ندارد و چون

خوبست نهند صنعتی بزنند هذا التح دانند چهار بار روکنند قسم دیست و اعداد
بزرگ جمشان گویند که عمر اخر دو بست و دیار ادبار دارد احتیست دیگر حاضر نکل
است که دارنده آن از شادی دهد اخر جان بستاند چون جان بستانست
اعدا و بزرگ خوانند و ان العلم الغیب الا هو انه للقادر علی کل حال و الله اعلم

باب اندر بیان حروف خطوط مختلف و عجایب

چنین فرماید ابو الحامد محمد بن علی السجستانی که در عالم اهل عدد هفتاد
بسیار گردیدم و میان هفتاد و دو ملت بشمار باری سبحانه و تعالی دیدم
و هر جای که رسیدم زبان ایشان بیاموختم و خطوط حروف ایشان
را بیاموختم من الفقیر معلوم طالبان این علوم که خط عجایب خط
سریانیان است که همه دیوان بزبان نبطی خط عملی گفته اند هر که خواهد
در علم نارنجات و غرایب را بیابد بدان خط شروع باید کرد و الحکیم خواهد که
محبت یا عداوت یا تعقید یا تفریق یا ربط یا تحلیل کند بدین خط
تواند کردن مثلا هر حاجت که خواهد یا عزایم یا خاصی بدین خط عمل کند
یعنی از حروف ابدین حروف بدل باید مثلا الف خط عرب یا عجم
نامی بیابد از نور یا از کافور یا از دال را بدین خط نویسد
که هیچ نوعی خطا نکند بار نموده است والله اعلم

خط سریانیان اندر عمل عزایم و نارنجات محبت و تحلیل

اینست حروف قلفطریات

این بیست و دو حرف بود جهت

انک فی و کاف در دیگر زیادتیست تا معلوم باشد والله اعلم

خط عبرانیان جهت تعقید و تربیص

اگر کسی خواهند که خانه بر فلان کس را ببندد چنانک ازین خانه بیرون نگردد

فرا گیرد که بر سیاه را دارنا کوش و به قطره خون بستانند و در دهان کند

تا بعد از دو بستاند آدمی بوم را دبسو سفید بر پوستی غزال بدین خطوط

که عقد نوم فلان بن فلانة کما عقدت للسد الیاجوج والماجوج

و این حروف را بنان حروف بدل کنند یعنی این عبرانیان خط

که عبری عبرانیست و این قاف را بنان قاف بخط ایشان تبدیل کنند

و این دال را بنان دال ایشان تبدیل کنند علی هذا القیاس و ان نقش

بساز و که قمر در برج حمل باشد طالع دلو و بخور عطارد بسوزانند و از

جای بلند اندر آویزند که باد بر وی جنباند و اگر بادی بود بود بهتر

بود و اگر اندر درختی میخ طلا زند بهتر بود و مجربست و هر اخواهند

بدین خطوط تعبیه کنند و بزودی دریابند و غیر تنها بنویسند ما رکان
یونانیان را باید دانست که خاین بسیار دهند و خطوط یونانیان اینست

اینست

تم الخط

خط قلفطی جهت علم حدود و بروج

این خط قلفطی در بسیار صنعتها بکار آید اول در علم سیمیا دوم در علم کیمیا
و سیوم در علم نجوم که اندر بابل حدود و بروج نام کواکب و صورة کواکب بدین
خط نویسند و فضلا روزگار نیز بدین خط نام و کتابها و قبالتها نیز بدین
حروف نویسند که کسی بر اسرار و احوال ایشان مطلع نگردند و در مغارب
نیز نام دارد و هارا کسیر را بدین خط نویسند و کانیز دارو ها و اکسیر
صورت شکسبرن را بدین خط تحریر کرده ام اندر له کسی بیاری دهند توانند
برآن مطلع گشتن و الله اعلم خود صانع نزد و خط اینست

تمام شد خطوط مختلف بعون الله تعالی

و معلوم مطالعه کنندگان که این خطوط را در هیچ کتابی نیاورده است

و از عجایبهای خدای تعالی اینست — والله اعلم و احکم

باب

اندر باب مهر اسد و عقرب از علم تدبیر جیبی

چنین آورده اند اندر کتاب تدبیر جیبی که حکیمان شاه چین جمع آمدند و این
مهرها بیرون آوردند و بعد خلیفه این را حافظ و نظام کرد و معادن مهر و کام بسیار
تا ایشان حکم نمودند بعد گفته شود بیاورد اند چنین و این طلسمات مهر اسد
و عقرب را به انجام نقش کنند وقتی که آفتاب اندر خانه خود بود و طالع قوس
و نحو مستقیم کنند و قمر اندر برمیزان باد و بود و بعد از آن این را با خود
دارند و اگر از آن مهری سیم لیس اندر او بود هما ناخواب انگیز شود و اگر
دو مهر بستانند و ی در اوی نهند اندر جامه سپید کرپاس بپیچند و در جلب
سپید دفن کنند انگیس دو بنده دار کرده و اگر در مهر برطرف و بر در باز و بندد
و به سلطان روند حاجت روا کرده اگر دو مهر بر دار در بنام کسی اندر باد
اندر او برد لیون سب بیند اگر صد ساله را بود که بیاید و دیوانه گردد مگر

خط یونانیان جهت علم طلب کنوز وغیره

اندر حکایت آورده اند که پیش سلیمان بن داود علیهما السلام یونانیان بودند و ایشان
را حق سبحانه وتعالی مال بسیار داده بود و عمر بسیار داشتند و ملک ایشان را صد هزار دینار
بیشتر بود و نیز گویند که از کتبهای ایشان تا روز علم کیمیا دانسته اند و در آن زمان
علم کیمیا معروف بود و بعد از آن گویند که آن قوم را ملکی بود نام وی عستنشار
بود و هزار و هفتصد سال پادشاهی کرد و بعد از آن ناگاه از جانب مشرق او دشمنی
پیدا شد و بار چند آن ملک عستنشار را بشکستند و عستنشار بن یمنت
زنت آخر الامر منجمان و اختر شناسان را که اندر آن اقلیم بودند طالع و اختر هر دو بنگریدند
وایشان گفتند که طالع دشمن از طالع تو قوی تر است عجل دی از احوال ایشان گشت
و زر و مال خود را حاضر آورد اینجا و گویند که هفتاد و زر برداشته تدبیر کردند
و گفتند که طالع این دشمن بیست سال بود یعنی یک قرن مالها را در زیر زمین
دفن کنند بر آنجا نشانها کردند و بعضی را در زیر دیوارها و بعضی را در
زیر آسیابها و بعضی را در زیر قلعهها و کوهها دفینه کردند خطوطها
بر سنگها نقش کردند و بر تن چیزها کندند و صورتهای مختلف نیز
کندند مانند آدمی و مانند خوک و مانند شیر و مانند گاو و مانند
صلیبها و بعد از آن ایشان از مقام خود بیرون آمدند و بجانب اسطنبول
رفتند و چند سال در آن شهر اسطنبول بعضی مردند و بعضی بدست
فرنج کشته شدند و آن خزاین و آن مالها همه در آن مقام که دفینه کرده
بودند بماند اکنون بسیار مردم باشند که چون طالب کنوز کنند

باب اندر سیمرغ و شاه عجایبات
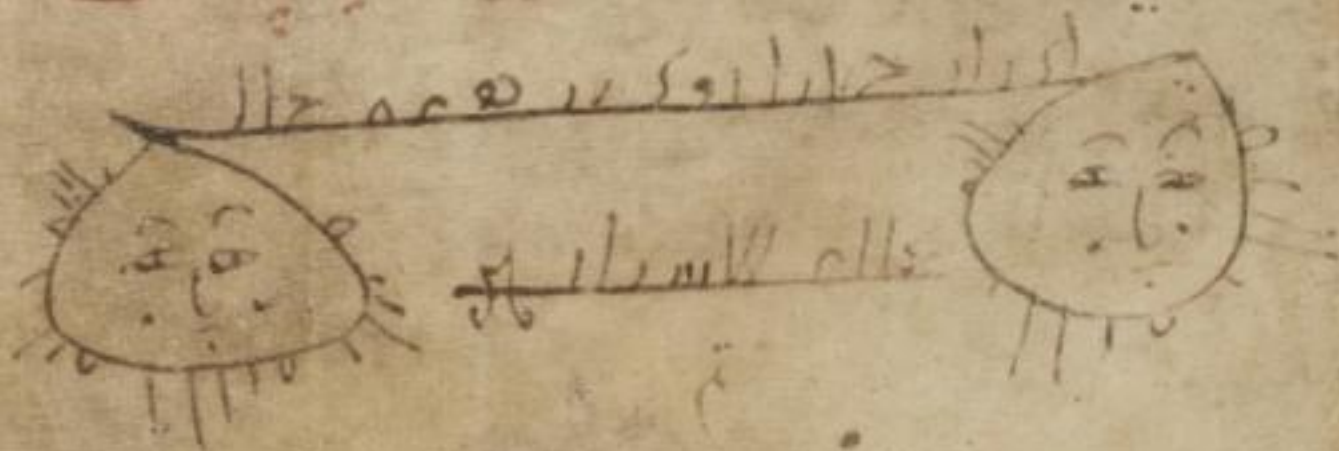
بفرمان حق تبارک و تعالی سیمرغ فرشته‌ست و کلیست و نام وی
قطینا کاییل بود و صورة وی پاییل صورة مرد کی
بود که با کاسه آب همی افشاند هر کی خواهد که تماشای آب
دهد یا جایی که خشک گشته است آب بدید آورد یا باران
خواهد از حق تعالی این نامها را بنویسد بر سفال آب
نارسیده و در آن جای افکنند و اگر خواهد که باران باز دارد این
نامها را بنویسد بر کتب مصحف و یا بر کاغذ نو بلادر و طشتی
پر از آب کنند و این نامها را در آن آب طشت اندازند و بگویند
ای بار خدایا تو باران را بسته بحق و حرمت قاب قوسین او ادنی

نامها اینست

اللهم یا خالق الماء و المطر اللهم یا جاعل الماء علی الارض عیون
من الجبال اللهم اقض حاجتی یا ذا المن و العطا یا ذا العفو
و الرضا بحق جبرئیل حیث شهیدا کل بلاء یا قاضی الحاجات
و یا مجیب الدعوات یا الله برحمتك یا ارحم الراحمین

... در کتاب تواریخ نقل اند
... زده باشد پری کوتنگ

... و المطر

و این اسرار استادان از تازی بپارسی ترجمه کردیم تا [illegible] بیند یک
را فایده دهد و قرار این را در عالم بهتر ازین کسی [illegible] باشد
والعلم عند الله تعالی والله اعلم بالصواب

حکم اندر آمدن ماه محرم هر روزی

حکم روز شنبه

اگر محرم روز شنبه بود زمستان سرد بود و بادها بسیار جهد و بیماری
بسیار بود و مرگ کودکان بود و تب بسیار بود و انگبین و میوه بسیار
فراوان بود و کشتی بسیار غرق شود و در روم وبا بود و عرب عزا افتد
و یهود و [illegible] را کار عجب مراد باشد و صنعتها و آتش را زوال بود
والله اعلم

حکم روز یکشنبه

اگر روز یکشنبه بود زمستان خوش بود و باران بسیار آید و بعضی

دهقانان را آفت رسد و در ولایت اصفهان و فارس مردم سخت
باشند و عزیزی طعام بود و سلطان را حرب افتد و غلبه سلطان
را بود و در نواحی مشرق سلامت بود و کار جواهر و زر بر یقین بود
والله اعلم بالصواب

حکم روز دوشنبه

اگر دوشنبه بود زمستان صالح بود و تابستان گرما عظیم بود
و باران بسیار بود و گاو و گوسفند بسیار بود و ارزانی
نرخها بود و میوه بسیار بود و مرگ بیماران و زنان بود و در
آخر سال خروج خارجی از نواحی مشرق و قتل بسیار بود اما عاقبت
خیر انجامد والله اعلم بالصواب

حکم روز سه شنبه

اگر سه شنبه بود زمستان برف بسیار بود و درختان را بعضی
آفت رسد و بیماری بود در نواحی شام و حال لشکرها پریشان باشد و خوارج
بر سلطان بیرون آیند و غلبه یابند و در میان سال نرخها گران
شود و بسیاری زکام بود والله اعلم بالصواب

حکم روز چهارشنبه

اگر روز چهارشنبه بود زمستان برف میانه و بسیاری باران بود
و تابستان معتدل بود و نرخ ارزان شود و غله بسیار بود و در
نواحی مشرق وبا بود در مغرب قحط باشد و وبا بخیزد در میان
مردم در آخر سال و در زمین بابل رنج و خللی رسد و [illegible]
والله اعلم بالصواب

حکم روز پنجشنبه

اگر پنجشنبه بود زمستان خوش بود [illegible]

و بسیاری میوه و انگبین بود و تب بسیار بود و در بابل نرخ گران
شود و مرگ در بابل افتد و در روم غلبه کنند بر مسلمانان و
طمع تازیان را بود و قتلی سخت بود و مسلمانان را غنیمت
بسیار بود و آخر کار مسلمانان قوی تر بود والله اعلم و احکم

[illegible]

اگر روز آدینه بود زمستان گرم بود و کمی باران و بهار بود و در کوهستان
قحط و قتلی بود و بسیاری مرگ بود و عرب را اسعار بود و اهل بادیه
بر سلطان خروج کنند و غلبه سلطان را بود و [illegible] از اهل
مغرب رنج رسد و زود بصلاح انجامد والله اعلم و احکم

جدول الاحکام کلی بودن ماه در بروج [illegible]

برج	احکام
حمل	چون ماه در برج حمل باشد نیکست ابتدا کارها کردن و دیدن امرا و اسپهسالاران و صید و سواری و نو بریدن [illegible] خرید ساختن و فصد کردن و [illegible] و نقل و حرکت کردن والله اعلم
ثور	نیکست ابتدا کارها کردن و بنا نهادن و عمارت و تخم زدن و عقد و نکاح کردن و نو بریدن و جواهر خریدن و [illegible] و ملک و جهاز [illegible] خریدن [illegible]

نیکست مطالعه کتب کردن و خواندن اشعار و اخبار و نامه
نبشتن و رسول فرستادن و دیدن و سواد کتاب
و عاریت عمال و وکیلان کردن والله اعلم بالصواب

نیکست داروی مسهل خوردن و در حمام شدن و نو
بریدن و نو پوشیدن و نامه و رسول فرستادن و در
سفینه نشستن و صیادی کردن و آب دادن بساتین
والله اعلم واحکم

نیکست ابتدای کارها کردن و قضاء اشغال مهمات
و دیدن پادشاهان و بزرگان و تولیه ولایت و اعمال
و عهد و پیمان کردن و کار آتش فرمودن والله اعلم
بالصواب

نیکست علم و خط و هندسه و نجوم آموختن و سماع الحان
و [illegible] کردن و دیدن بزرگان و نامه نبشتن
و عمارت کردن و هنر تصویر و نقاشی فرمودن والله اعلم

نیکست سفر و حرکت کردن و نو بریدن و نو پوشیدن و نامه
نبشتن و رسول فرستادن و دیدار [illegible]
[illegible]
والله اعلم

عقرب

نیکست دارو و مسهل خوردن و در حمام شدن و موی باز کردن و قصد دشمن و کمین ساختن و شبیخون کردن و عمارت حوضها و کاریزها و بنیاد فرمودن
والله اعلم

قوس

نیکست دیدار علما و قضاة و ایمه و ارباب ورع و زر و سیم گداختن و جواهر خریدن و زینه ساختن و کار آتش فرمودن و فصد و حجامت کردن والله اعلم

جدی

نیکست دیدار روسا و مشایخ و دهاقین و عمارت املاک و مزارع فرمودن و سفر و حرکت کردن و صید و سوارات و نامه نبشتن و رسول فرستادن
والله اعلم

دلو

نیکست ابتدا کارها کردن و بنا نهادن و عمارت املاک و مزارع فرمودن و دیدار روسا و مشایخ و درخت نشاندن و عهد و پیمان بستن والله اعلم

حوت

نیکست دارو خوردن و در حمام شدن و موی باز کردن و دیدار ایمه و علما و ارباب ورع و اهل [illegible] و عمارت [illegible] و بنا کردن [illegible]

جدول احکام ماه رومیان خوردن غذاها

موافق و پرهیز کردن از ناموافق از حکم یونانیان

درین ماه اذار بهتر ماهاست فصد و حجامت کردن و دارو مسهل خوردن و درین ماه بادشاهی بلغم کم شود و خون غالب کردد حلوا نست که غذاها و شیهای لطیف و نان نیم رشته و از خورش پیاز و سیر پرهیز باید کردن و حمام رفتن باید رفتن و جماع کم باید کردن و شراب عناب باید خوردن	
درین ماه نیسان ابتدا و جزها زیاد شود و ماهی فربه کردند و باذها چند تا مع از غذاها بریان خوردن و خوردنیها بسیار و کوشت صید و جماع کردن و بکرمابه شدن و آب بناشتا خوردن و سیر بریان و کوشت گاو نباید خوردن و حمام از حد بیش شدن	
درین ماه ایار باذها خوش جنبد و در اخرای متصل این ایذ میل بصر زیادت شود پرهیز از غذا چیزها شور خوردن و سیر بریان و کوشت گاو و سیر جوز کرمابه رفتن جز خوش بوییدن و جماع کردن و ماهی [illegible] شدن [illegible]	

درین ماه چرتلف پادشاهی خون گرم شود و صفرا زیادت شود جماع
اندک باید کردن و شراب بسیار نباید خوردن و مثلث و عنبر
نباید بوییدن و منفعت کند ترشهای سرد خوردن
و حلیب و شیر و ماست و نبید و از لبنیات پرهیز باید
کردن و شیرینی نیز باید خوردن والله اعلم

درین ماه تموز لیک اندک شود و ملخ بیرون آید و لبها باز گردد
منفعت کند اما شور خوردن ناشتاب طعامها
سود و شراب مزاج بسیار کند و چیزهای لطیف
خوردن چون گوشت بزغاله و چیزهای سرد باید
بوییدن و جامهای سپید پوشیدن والله اعلم

درین ماه آب بویها پخته شود و ز کلم بجنبد و
در شب بادهای شمال جهد مزاج را سرد باید داشت
و درین ماه منفعت کند انجیر خوردن و پرهیز
کنند از جماع و چیزهای شور خوردن و مار[illegible] بسیار
خوردن والله اعلم

درین ماه ایلول هوا خوش شود و ابتدا کنند نیل یافتن
و بادشاهی سودا قوی شود و طبیب کنند کاری
مسهل خوردن و بکرمابه اندک رفتن و بویهای خوش
بوشیدن و استعمال بحملات بکار داشتن و ترش
خوردن نیک بود و از خیار و ترها برهیز کنند والله اعلم

درین ماه تشرین اول درین ماه بادهای مخالف جهد
و طبیب کنند و قی کردن و مسهل خوردن منفعت
بود گوشت فربه خوردن و انار ترش و شیرین
بعد از طعام خوردن و جمله گوشتها زیان ندارد آب
اندک باید خوردن والله اعلم

درین ماه تشرین آخر ابتدا کنند بنا و تخم افکندن و باران
آید بسیار و آب در شب نباید خوردن و از کرمابه
برهیز کنند و جماع کم باید کردن و هر بامداد
آب گرم بناشتا باید خوردن و از ترها
کم برهیز کنند والله اعلم

درین ماه کانون اول سرما سخت شود و باد بسیار جهد منفعت کند از آن
طعام که در تشرین اول یاد کردیم حذر کنند از طعام سرد خوردن
و شراب را مزاج اندک باید خوردن و پرهیز کنند از فصد
و حجامت کردن و از بویهای خوش مشک و عنبر نباید بوییدن
مگر بخور عود و لادن و از جایها سرد و [illegible] والله
اعلم

درین ماه کانون آخر پادشاهی بلغم قوت شود باید اندکی
بلغم بکار دارند و پسندیده بود جماع کردن و حلوا گرم
خوردن و از ترهای گرم پرهیز کنند و از زوال روز
گرمابه رفتن و از ماهی پرهیز و بخور کندر و مشک
باید کردن و جامهای نیلگون باید پوشیدن والله اعلم

درین ماه شباط باران بسیار آید و بادهای مخالف جهد
و درخت شاید نشاندن و درین ماه آب برجهد و
منفعت کند سیر خوردن و از حلواها پرهیز کنند
و از بسیاری حرکت کردن و حمام اندکی باید رفتن
و بخور عنبر و جامهای سیاه رنگ والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین واهدنا الصراط المستقیم صراط الذین و مقدر الامور وخالق النور وقاسم
الارواح وفالق الاصباح ورافع السماء ومدبر اللیل والنهار ومسخر فلک الدوار الذی علمنا
حرکات الافلاک که سیر النجوم جاریا ومعرفة سعودها ونحوسها وتاثیرها فی العالم
الکون والفساد وتغیر احوال بنی آدم والحیوان والنبات والجماد فسبحان الله من خلق الکون
والفساد وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وخلق الموکلون عن الملائکة وخلق الانسان فی العناصر
الاربعة وخلق الجان من نوع الانوار قوله سبحانه وتعالی خلق الانسان من صلصال وخلق الجان
من مارج من نار وصلی الله علی سید الانبیاء وفخر الاولیاء خاتم المرسلین ورحمة للعالمین محمد المصطفی
صلوات الرحمن علیه وسلم وآله الطاهرین شکر و سپاس مر خدای را جل ذکره که آثار
قدرت او بر جهان روز بروز پیدا است و بذکر و تسبیح و تهلیل او جمله خلایق زبان گویا است
ومنت مر پادشاهی را که همه نجوم عالم تمام در جبل قاف کاه ستارگان کرد اینده و افلاک را که
در عظمت چهارم این عالم اوسط بیافرید که جعل الشمس سراجا و نور منشور او برهان
شمع شب تار را بر افزاید و شب تیره گون را بنور مهتاب بیاراست و زیادت و نقصان ضوء قمر
پیدا کرد که مردمان حساب ماهها و سالها بدانند و از معرفت آن بهره حاصل
بجویند و درک کنند والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و سبب نعمت
و تعلیم ایشان سوی آن فرستاد و ایشان را راه نمود تا کار خیر را بدانند و از جاهلی
و همه بجز از حق تعالی کس را سجود نکنند و اگر غیر از حق دیگر را سجود کنند بعد از آن
کافر شوند و بوحدانیت اقرار آورد که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و بیش
از در زمان همین سبب که نام همه ستارها و صفات ایشان که گزیده اند و احوال

تمامت عالم حيوة آورد يحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون و زمين را قرارگاه
جانوران ساخته هم از بطن زمين بيرون آيند و هم در بطن زمين آرام و قرار يابند
كه وجعل الارض مهادا او همانا بيافريد تا آرامي سعادت باشند و هم بيرون
زمين باشد كه حق تعالى زمين را بيافريد از هيبت با ذر لرزيدن گرفت حق سبحانه
وتعالى كوههارا بيافريد كه زمين قرار گرفت كه وجعل الجبال اوتادا و خلايق
را از وحوش و طيور و جن وانسان همه را جفت آفريد كه وجه آينه صفات بارى
تبارك وتعالى بود كه وجعل الخلائق ازواجا و بعظمت خود آسمان را بی ستون عالی
سقفي ساخته تا خلايق را قوت صانع او معلوم گردد كه وجعل السماء سقفا
و ستارگان غير بسيار كان آسمانها را بدان آراسته تا ثبوت حالت گردد كه در كلام
غير مخلوق مي فرمايد كه وزيناها للناظرين و پادشاهی كه او در دنيا خبر
همه خلايق را زنده كرده اند و ملايكه را بفرمايد كه ايشان را صف صف بيايند و آن
روز روز بزرگ بود و هيچ بيغامبر را بيمار و قال نباشد الا همه حيران گشته لرزان
گرديده و جانها همه برخيزد از وجود هايا بود بيرون آورده همان لباس
را در پوشيده گشته لباس بيرون بود و روح از حق تعالى بود كه يوم يقوم
الروح والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا داود روح
هم جز او نه اند و هم جانور دهان و جان همه جانوران بود اما از حضرت جلت
بارى تبارك وتعالى تو هم نخواستن مي شود كه عمر وصحت بخشيده در تاليف
اين كتاب عجايب و نام كتاب نهاده شد دقايق الحقايق جهت اهل ايمان
تا همه را معلوم شود كه حق تعالى جهت چه آفريده و تمام ايشان زمان
و احوال ايشان معلوم شود ان شاء الله تعالى وحده و بالنبي كه نه ايد وسلم

فهرست الابواب

بدان وفقک الله که فهرست ابواب را پیشتر از آن نسخه کرده اند که اگر کسی را کاری و حاجتی
باشد آن باب را در فهرست طلب کند و بعد از آن عدد آن باب را که نشسته اند در آن باب مطالعه
کند و مقصود خود را حاصل کند و بعد از آن خود را جمله ذکر خیر شکر کند و مصنف را بدعای خیر یاد
آورد تا از این علوم متمتع و برخوردار گردد و این کتاب لطیف را جمله دوازده باب نهاده آمد والله اعلم

باب اندر بیان یج
باب اندر بیان ید

باب اندر بیان یه
باب اندر بیان یو

باب اندر بیان یز
باب اندر بیان یح

باب اندر بیان یط
باب اندر بیان ک

باب اندر بیان کا
باب اندر بیان کب

باب اندر بیان کج
باب اندر بیان کد

باب اندر بیان که
باب اندر بیان کو

باب اندر بیان کز
باب اندر بیان کح

باب اندر بیان کط
باب اندر بیان ل

باب اندر بیان لا
باب اندر بیان لب

باب اندر بیان اسرار و معجزات و نامهای باری سبحانه و تعالی

چنین آورده. اندر نقل درست که حق سبحانه و تعالی مر پیغامبر را ع بفرستاد که خلق
عالم را راه نماید و از تاریکی کفر و ضلالت بنور معرفت کلام غیر مخلوق و اسمای
اعظم شنو[د] گرداند و چون بعضی را از کلام الله رفتند حق سبحانه و تعالی اشیا را
بعد اسمای مختلف [illegible] کرداند

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين روايت كند محمد بن ابراهيم از محمد بن على از على بن
داود از يحيى ابن على از محمود بن يوسف از عمر بن سليم ابن زبير از عبد الله
ابن عمر از سليمان ابن عثمان از ابو بكر بن محمد از عباس بن عمر از امير المؤمنين
على ابن ابى طالب كرم الله وجهه از سيد كونين رسول ثقلين فخر انبيا محمد مصطفى
صلى الله عليه وسلم كه روزى جبرئيل امين عليه السلام از حضرت رب العالمين در
رسيد بصورت بحسن خوبى و بپيغامبر عليه السلام سلام كرد و گفت يا محمد
حق تعالى ترا هديه فرستاده كه هيچ پيغامبرى را نفرستاده است و امتان
ترا درين نام ها [illegible] هر حاجتى كه اندر خواندن اين نام ها خواهند حق
تبارك و تعالى روا كرداند و اين نام ها معجزات بسيار است يا محمد هر كه اين نام ها را
همه عمر خود يكبار بصدق تمام بخواند همه كناهان او بخشوده و در قيامت
بعدد هر پيغامبرى هزار عاصى بدو بخشند بار الله تعالى و ثواب دهد در دنيا بعدد
رستگار بود و چون ميت را در گور بود كه ايمان برده و سوال منكر و نكير
ايشان كرده [illegible] در گور [illegible] چون روز قيامت [illegible] روى تابان
بود [illegible] تابان [illegible] بود [illegible] خلق [illegible] در تعجب باشند كه اين فرشته
است يا كدام پيغامبر است [illegible] جبرئيل [illegible] گفتم [illegible] اين كتاب كى
در دار دنيا هر روز يكبار بصدق بخواند است [illegible] حق سبحانه وتعالى او را
از نور [illegible] هر بارى [illegible] عالم از نور وى منور كردد و [illegible]
هر [illegible] يا محمد هر كه اين [illegible] يكبار بخواند اندر شب
آدينه حق تعالى بر [illegible] بيامرزد و روز [illegible] فراخ كرداند

واگر کسی را عمر در آخر رسیدن باشد او را زندگی باشد باید طشت نو و بعد از آن
این نامها بر آن طشت نو بنویسد بمشک و زعفران تمام و بعد از آن آب باران غسیان
بشویند و نو پنهند باید که مردی پاک و پارسا باشد و بطالع اختیار و مرد را بجانب دست
راست خفتانند و زن را بجانب دست چپ چون خفته باشند نیم پیاله دیگر بخوانند تمام و آب باید در
دهان مرد اندر دمند و بعد از آن هر دو دهان نیز اندر دمند در حال حق سبحانه و تعالی ملایکه را
وحی فرماید که موکلان ارواح که اندر دو جهان صورت بجنبانند چون نقطه اندر رحم افتاده
باشند که حق تعالی مسبب الاسباب است و مفتح الابواب است و اگر کسی خواهد که نزدیک
پادشاه رود و اندر آید این نامها بخواند و باد بر خود دمند و بنشیند و دیگر عود
و شکر اندر آتش نهد و بخور کنند و بگوید الهی و مولای بحق این نامهای اعظم و شریف
و لطیف قولی که فلان را مسخر گردانی و چهار رکعت نماز کنند اندر رکعت اول فاتحه
چهار بار و انا انزلناه فی لیلة القدر چهار بار و انا اعطیناک چهار بار و قل هو الله احد چهار بار
و اندر رکعت دوم فاتحه پنج بار و آیت الکرسی پنج بار و اذا زلزلت الارض پنج بار
و حاجت بگوید هیچ فلان بحقنا و مودتنا و عشقنا بحق هذه الاسماء العظام
والمرادان در دنیا و در دل او کیر طالب شود بامر الله تعالی و هر مواکر بی تجرب
بود و بخود دارد بر دشمن ظفر یابد و هر که خواهد که ارواح را ببیند از میان این
نامهای اعظم بیست و هشت نام بر ملک انکور بنویسد و اندر پیش کشد و بادام
بر آن اصفهانی اندر چشم کشد همه عظمت و سلطنت حق تعالی را ببیند و دعوة کواکب نیز
بدین نامها توان کردن که هر نام را هفت قسم کنند هر قسم صد جمله
ام بود درین مقام قسم کرده ام بعون الله تعالی و از بیست و هشت نام را
اسمای الحلل گویند و اگر کسی را وام باشد نیت و ام بخواند باید هفده بار خواندن

بنینند هم حق تعالی او را از آن وام خلاص دهد و او را مال حلال دهد و اگر کسی را
از دیوان یا زیان آفتی رسیده بود بخواند بادب روی دهند در حال خلاص یابد
بعون الله تعالی و اگر کسی بر آید که بخواب بیند او را بگو تا روی نمایند آن بیند
دنیا و روز قیامت تا آن باشد الا که توبه نمیر خود پرهیزکار بود و اگر کسی را هوس بلد
که پیغامبر را اندر خواب بیند شب آدینه این اسما بخواند و هشتاد شکر بجای کند
و درود بسیار دهد بعد آن بخسبد آن شب رسول را علیه السلام ببیند بی شک
دیدار یابد و اگر کسی از غیب خبر گوید اندر خلوت نشیند چهل روز هر روز یکبار
این اسما را تمام بخواند بعد روزه بدارد و شکر بجای کند حق سبحانه و تعالی ارواح را
روی بگمارد که او را از عالم غیب خبر دهند اما مرد باید که متقی باشد و صاحب
ریاضت و از معصیت دور که حق تعالی متقیان را دوست میدارد *ان الله مع الذین
اتقوا والذین هم محسنون* بدرستی که حق تعالی یار پرهیزکاران است و خبر
آورده اند از مصحف آدم صفی علیه السلام که حق را جل ذکره صد هزار و بیست و چهار
هزار نامست که هر نامی پیغامبری پیغامبری بیافریده و درین باب از اسما بسیار
و هر نامی را صد هزار معجزاتیست و شرح آن بسیار طول نیست والسلم

هزار و یک نام این است — قسم اول

بسم الله الرحمن الرحیم — و به نستعین

اللهم انی اسئلک یا مالک الاشیاء یا الله یا رحمن یا رحیم یا علیم یا عظیم
یا قدیم یا کریم یا حکیم یا حلیم یا مقیم عشره یا سید
السادات یا مجیب الدعوات یا رفیع الدرجات یا ولی الحسنات

يا عظيم البركات يا عظيم الحسنات يا غافر الخطيئات يا منجح الاصوات يا
معطي السؤلات يا عالم الخفيات يا دافع البليات عشر يا خير الغافرين
يا خير الناصرين يا خير الحاكمين يا خير الذاكرين يا خير الوارثين يا
خير الحامدين يا خير الحافظين يا خير المنزلين يا خير الفاصلين يا خير
المحسنين يا خير الرازقين يا خير العالمين عشر يا من له العز والجمال
يا من له القدرة والكمال يا من هو الكبير المتعال يا من هو منشئ السحاب الثقال
يا من هو شديد المحال يا من هو سريع الحساب يا من هو شديد العقاب يا من هو
حسن الثواب يا من هو شديد الجلال يا من هو عظيم الكمال عشر يا
حنان يا منان يا بيان يا برهان يا سلطان يا غفران يا
ذا الامان يا مستعان يا من تواضع كل شيء لقدرته يا من ذل كل شيء لعزته
يا من خضع كل شيء لهيبته يا من انقاد كل شيء لملكوته يا من كان كل شيء لمخافته يا من
انشق الجبال من خشيته يا من قامت السماوات بامره يا من استقرت الارض باذنه يا من
لا يعتدي على اهل مملكته يا غافر الخطايا يا كاشف البلايا يا منتهى الرجايا يا
مجزل العطايا يا واسع الهدايا يا رازق البرايا يا قاضي المنايا يا سامع الشكايا
يا مطلق الاسارى يا ذا الحمد والثناء يا ذا المجد والسناء يا ذا الفخر والبهاء
ثمانى عشرين يا ذا العهد والوفاء يا ذا العفو والرضاء يا ذا المن
والعطاء يا ذا الفضل والقضاء يا ذا الجود والنعماء يا ذا العز والبقاء يا
يا ذا العز والامان يا ذا الرحمة والبيان يا ذا الهيبة والبيان تسع
يا مانع يا نافع يا رافع يا صانع يا سامع يا جامع يا داعي
يا موسع يا دافع تسع يا صانع كل مصنوع يا خالق كل مخلوق

یا رازق کل مرزوق یا مالک کل مملوک یا کاشف کل مکروب یا فارج
کل مغموم یا راحم کل مرحوم یا ناصر کل مخذول یا ساتر کل معیوب یا صابر کل
مجیل عشرہ یا عدتی عند شدتی یا رجای عند مصیبتی یا مونسی عند
وحشتی یا صاحبی عند غربتی یا ولی عند نعمتی یا غیاثی عند افتقاری
یا ملجای عند اضطراری یا مغیثی عند فزعی عشرہ یا حی یا قیوم
یا عالم الغیوب یا کاشف الکروب یا مقلب القلوب یا مزین القلوب یا منور
القلوب یا حبیب القلوب یا طبیب القلوب یا انیس القلوب عشرہ

یا جلیل یا خلیل یا جمیل یا وکیل یا مفیل یا دلیل یا مقیل خبیر
یا لطیف یا عزیز قسم دهم دعوة تلوین مشترک
یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین یا صریخ المستصرخین یا جار
المستجیرین یا ملجا العاصین یا غفار المذنبین یا مجیب المضطرین
یا امان الخائفین یا ارحم المساکین تسع یا ذو الجود والاحسان یا
ذا الفضل والامتنان یا ذا الامن والامان یا ذا القدس والسبحان یا
ذا الحکمة والبیان یا ذا القدس والسبحان یا ذا الحجة والبرهان یا ذا الرافة
والمستعان یا ذا العفو والغفران تسع یا من هو رب کل شی یا من
هو اله کل شی یا من هو خالق کل شی یا من هو صانع کل شی یا من هو فوق کل شی
یا من هو قبل کل شی یا من هو بعد کل شی یا من هو عالم بکل شی یا من هو قادر
علی کل شی یا من هو قادر علی کل شی یا من هو یبقی ویفنی کل شی عشرہ
یا مؤمن یا مهیمن یا مکون یا معظم یا ملقن یا مبین یا مهون
یا ملزم یا مشرف یا مسمع. ثمان یا من هو فی ملکه مقیم یا من هو فی

یا هو یا هو

جلاله عظيم يا من هو في سلطانه قديم يا من هو بعباده رحيم يا من هو بكل شي عليم

يا من هو بمن عصاه حليم يا من هو بمن رجاه كريم يا من هو في مقاديره حكيم

يا من هو في حكمه لطيف يا من هو في لطفه قديم عشرين يا من لا يرجى الا فضله

يا من لا يخشى الا عدله يا من لا يدوم الا ملكه يا من لا يبقى الا وجهه يا من لا سلطان

الا سلطانه يا من وسع كل شي رحمته يا من احاط كل شي علمه يا من احاط بكل شي علمه

يا من ليس كمثله شي وهو السميع البصير سبع يا فارج الهم ويا كاشف الغم

يا غافر الذنب يا قابل التوب يا خالق الخلق يا صادق الوعد يا موفي العهد

يا عالم السر يا فالق الحب يا رازق الطفل عشرين يا ولي يا وفي

يا غني يا ملي يا رضي يا حفي يا قوي يا من اظهر الجميل وستر على القبيح

يا من لا يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز يا واسع

المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا منتهى كل شكوى يا ذا النعمة السابغة

يا ذا الرحمة الواسعة يا ذا الحجة البالغة يا ذا القدرة الكاملة يا ذا الحكمة الشاملة

يا ذا الكرامة الظاهرة يا ذا الصفة العالية يا ذا العزة الدائمة يا بديع السماوات

والارض يا جاعل النور والظلمات يا عالم الخفيات يا راحم العبرات يا

يا مقيل العثرات يا كاشف البليات يا محيي الاموات يا منزل البركات يا

مضاعف الحسنات يا شديد النقمات اثنى وثلثين يا مقصود يا ...

يا مطهر يا مبشر يا منذر يا مغير يا مقدم يا مؤخر يا رب البيت الحرام

يا رب المسجد الحرام يا رب البلد الحرام يا رب الركن والمقام يا رب المشعر الحرام

يا رب الحل والحرام يا رب النور والظلام يا رب التحية والسلام يا رب القدرة

في الانام بلغ روح محمد بالتحية والسلام ثمان عشر يا احكم الحاكمين.

يا اعدل العادلين يا اصدق الصادقين يا اطهر الطاهرين يا احسن الخالقين
يا اسرع الحاسبين يا اسمع السامعين يا اكرم الاكرمين ۷۰ يا ارحم الراحمين
يا عماد من لا عماد له يا سند من لا سند له يا ذخر من لا ذخر له يا حرز من لا حرز له
يا عز من لا عز له يا عون من لا عون له يا جار من لا جار له يا انيس من لا انيس له
تسبيح عشر يا قديم يا دائم يا حي يا حكيم يا عالم يا علام يا
قابض يا باسط يا حق يا عاصم من استعصمه يا راحم من استرحمه يا غافر من
استغفره يا ناصر من استنصره يا حافظ من استحفظه يا مكرم من استكرمه يا مرشد
من استرشده يا صريخ من استصرخه يا معين من استعانه يا مغيث من استغاثه ثمان عشر
يا كريم الصفح يا عظيم المن يا كثير الخير يا قديم الفضل يا دائم اللطف
يا لطيف الصنع يا منفس الكرب يا قاضيا بالحق يا عزيز الانصاف يا لطيفا
لا يلوم يا رقيبا لا ينام يا قائما لا يفوت يا حيا لا يموت يا ملكا لا يزول
يا باقيا لا يفنى يا عالما لا يجهل يا صمدا لا يطعم يا قويا لا يضعف ثمان عشر
يا اله يا واحد يا شاهد يا ماجد يا حامد يا راشد يا باعث يا وارث
يا نافع يا ضار يا دافع احد عشر يا اعظم من كل عظيم يا اكرم من كل
كريم يا ارحم من كل رحيم يا اعلم من كل عليم يا احكم من كل حكيم
يا اقدم من كل قديم يا اكبر من كل كبير يا الطف من كل لطيف يا اجل
من كل جليل يا اعز من كل عزيز عشر يا من هو في دنوه علي يا من هو في
علوه دني يا من هو في دنوه عظيم يا من هو في علوه قريب يا من هو في قربه لطيف
يا من هو في لطفه شريف يا من هو في عزه عزيز يا من هو في عز عظيم يا من
هو في جوده حميد يا من هو كل شيء خاضع له يا من هو كل شيء كائن له

يا من هو كل شيء موجود له · يا من هو كل شيء منيب اليه · يا من هو كل شيء خائف له · يا من هو

كل شيء يسبح له · يا من هو كل شيء قايم به · يا من هو كل شيء خاشع له · يا من هو كل شيء صاير اليه ·

يا من هو كل شيء هالك الا وجهه عشره يا كافي · يا وافي · يا شافي · يا معافي ·

يا هادي · يا داعي · يا قاضي · يا عالي · يا باقي · يا راضي عشره

يا حي · يا قيوم · يا من لا شيء اليه · يا من لا ملجا الا اليه · يا من لا مهرب الا اليه · يا من لا

مقصد الا اليه · يا من لا منجا الا اليه · يا من لا رغبة الا اليه · يا من لا نعبد الا اياه · يا من

لا يستعان الا به · يا هو عشره يا من لا حول ولا قوة الا به · يا من هو هو · يا خير

المرهوبين · يا خير المطلوبين · يا خير المرغوبين · يا خير المذكورين ·

يا خير المشكورين · يا خير المتناقبين ثلاث · يا من هو ملوح نفسه ·

يا من هو ودود ممدوح · يا من هو يكشف البلوى · يا من هو يسمع النجوى · يا من

هو منقذ الغرقى · يا من هو منجي الهلكى · يا من هو يشفي المرضى · يا من هو

اضحك وابكى · يا من هو امات واحيا · يا من هو اضل وهدى · يا من هو في البر والبحر سبيله ·

يا من هو في الافاق اياته · يا من هو في الافاق رحمته · يا من هو في الالباب برهانه ·

يا من هو في السماء قدرته · يا من هو في القبور عبرته · يا من هو في القيامة ملكه · يا من

هو في الحساب هيبته · يا من هو في الميزان قضاؤه · يا من هو في الجنة رحمته · يا من

هو في النار عذابه · يا من في السماء رحمته ابن عشره · يا من تهرب اليه الخائفون

يا من اليه يفزع المذنبون · يا من اليه يقصد المنيبون · يا من اليه يلجا العاملون · يا من

اليه رغب الزاهدون · يا من يلجا اليه الخائفون · يا من يستانس به المريدون · يا من

نفتخر به المحسنون · يا من يتوكل عليه المتوكلون · يا من يسكن اليه الموقنون عشره

يا من اقرب اليه من كل قريب · يا من احب من كل حبيب · يا ... يا عليم يا اعظم

58

من كل عظيم . يا من اعز من كل عزيز . يا من اجل من كل جليل . يا من هو اقوى من كل قوي

يا من هو اغنى من كل غني . يا اجود من كل جواد . يا ارأف من كل رؤوف . يا ارحم من كل رحيم

احد عشر . يا حبيب . يا رقيب . يا مجيب . يا حسيب . يا طبيب . يا

بصير . يا خبير . يا منير . ثمان . يا غالبا غير مغلوب . يا صانعا غير مصنوع

يا خالقا غير مخلوق . يا مالكا غير مملوك . يا قاهرا غير مقهور . يا رافعا غير مرفوع

يا حافظا غير محفوظ . يا ناصرا غير منصور . يا شاهدا غير مشهود . يا قريبا غير بعيد

عشر . يا نور النور . يا مدبر الامور . يا خالق النور . يا من هو فوق

كل نور . يا نورا على نور ليس مثله نور . يا مزين النور . يا مدبر النور . يا منور

النور . يا مقلب النور . يا مصير النور . عشر . يا من عطاؤه شريف

يا من هو فعله لطيف . يا من لطفه خفي . يا من هو احسانه قديم . يا من قوله حق

يا من وعده صدق . يا من عفوه فضل . يا من عذابه عدل . يا من ذكره حلو . يا من

كلامه لذيذ . عشر . يا مفضل . يا منعم . يا مدبر . يا مجمل . يا مبدل

يا مسهل . يا مفصل . يا منظم . يا مجمل . تسع . يا من يرى ولا يرى . يا

من يخلق ولا يخلق . يا من يهدي ولا يهدى . يا من يطعم ولا يطعم . يا من يجير ولا يجار عليه

يا من يقضي ولا يقضى عليه . يا من يحكم ولا يحكم عليه . يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

ثمان . يا نعم الطبيب . يا نعم القريب . يا نعم الحبيب . يا نعم الرقيب . يا نعم

النسيب . يا نعم المولى ونعم النصير . ست . يا سرور العارفين . يا انيس

المريدين . يا انيس المشتاقين . يا حبيب التوابين . يا ناصر المطيعين . يا

رجاء المذنبين . يا منعم المحرومين . يا فارج المحزونين . يا اله الاولين

تسعة عشر . يا من تعبد له كل شيء خضع . يا من لحق في كل شيء علمه . يا من بلغت الى كل شيء قدرته

يا من وسعت كل شيء رحمته يا من لا يحصي العباد نعماءه يا من لا يبلغ العباد شكره

يا من لا يدرك الاوهام كنهه يا من العظمة والجمال صفته يا من الهيبة والسلطان

رداؤه يا من العز والكبرياء رداؤه عشر يا من له المثل الاعلى يا من له الصفات

العلى يا من له الآخرة والاولى يا من له الجنة المأوى يا من له النار اللظى

يا من له الآيات الكبرى يا من له الاسماء الحسنى يا من له السماوات العلى يا من له

الحكم والقضاء يا من له الهواء والفضاء يا من له العرش والثرى يا من هو لا اله

الا هو عشر يا غفور يا ودود يا رؤوف يا عطوف يا شكور

يا صبور يا حي يا قيوم يا حنانا يا منانا عشر يا من في السماء

عظمته يا من في الارض آياته يا من في كل شيء دلائله يا من في البحر عجائبه يا من يبدي

الخلق ثم يعيده يا من في الجبال خزائنه يا من احسن كل شيء خلقه يا من يرجع الامر كله

يا من هو ظاهر في كل شيء لطفه يا من تصرف الخلائق قدرته عشر يا حبيب من لا حبيب له

يا من هو يا مجيب من لا مجيب له يا انيس من لا انيس له يا رفيق من لا رفيق له يا شفيع

من لا شفيع له يا مغيث من لا مغيث له يا دليل من لا دليل له يا ناصر من لا ناصر له يا راحم

من لا راحم له تسع يا كافي من استكفاه يا هادي من استهداه يا كالي من استكلاه

يا راعي من استرعاه يا شافي من استشفاه يا قاضي من استقضاه يا مغني من استغناه

يا موفي من استوفاه يا ولي من استولاه تسع يا اول يا آخر يا ظاهر

يا باطن يا خالق يا بارئ يا صادق يا فالق يا ناطق يا طاهر

عشر يا من يقلب الليل والنهار يا من خلق الظلمات والنور يا من يقبل التوبة

عن عباده يا من لا يشفع الشفاعة الا باذنه يا من هي السماوات مطويات عنده

يا من هو اعلم بمن ضل عن سبيله يا من هو اعلم بالمهتدين يا من يسبح الرعد بحمده

برحمته

يا من يرسل الرياح نشرا يا من جعل الارض مهادا يا من جعل الجبال اوتادا يا من جعل
الليل لباسا يا من جعل النهار معاشا يا من جعل النوم سباتا يا من جعل الاشيا
ازواجا يا من جعل النار مرصادا يا شفيع يا رفيع يا منيع يا سريع يا مستجيب
يا بشير يا نذير يا قدير يا مقتدر يا حي يا قيوم يا حي قبل كل حي يا
حي بعد كل حي يا حي الذي يحتاج اليه كل حي يا حي الذي يحيي منه كل حي يا محيي
الموتى يا حي الذي لا يموت ابدا ثلث وثلثين يا من له ذكر لا ينسى يا من له نور لا
يطفى يا من له ثنا لا يحصى يا من له نعوت لا تغير يا من له الجود والكرم يا من جعل
الظل والحرور يا من سخر الشمس والقمر يا من خلق الموت والحيوة يا من له الخلق والامر
يا من لم يكن له ولي من الذل عشره يا من يعلم مراد المريدين يا من يملك حوائج السا
يا من يسمع السر والجهر يا من يرحم بكا الخائفين يا من يعلم ضمير الصامتين
يا من يقبل عذر النادمين يا من يصلح عمل المفسدين يا من هو لا يبعد عن
قلوب العارفين ثمان يا دائم البقا يا غافر الخطا يا سامع الدعا يا
عظيم العطا يا قديم السنا يا حسن الوفا يا شريف الجمال سبع يا غفار
يا ستار يا قهار يا خلاق يا فتاح يا علام يا وهاب يا تواب يا هو
يا شفيق يا رفيق يا حفيظ يا محيط يا حميد يا مقيت يا مغيث
يا معز يا مذل ثمان عشره يا من يحق الحق بكلماته يا من لا معقب لحكمه
يا من يحول بين المرء وقلبه للناظرين يا من صنع عجايبه للمتفكرين يا
من كتابه تذكرة للموقنين يا من عفوه ملجا المذنبين يا من رحمته
قريب من المحسنين يا من تبارك اسمه يا من تعالى جده يا من جل ثناه يا من
تقدست اسماوه يا من يدوم بقاه يا من العظمة ازاره يا من الكبريا رداوه

بلين

يا من لا يحصى آلاؤه يا من لا يعد نعماه يا معين يا مبين يا متين يا
امين يا شهيد يا مبدئ يا معيد يا حميد يا مجيد يا فعالا لما يريد

[illegible]

يا ذا العرش المجيد يا ذا القول السديد يا ذا الفعل الرشيد يا ذا البطش
الشديد يا ذا الوعد والوعيد يا قريبا غير بعيد يا من هو الولي الحميد
يا من هو على كل شيء شهيد يا من هو ليس بظلام للعبيد يا من هو اقرب
اليه من حبل الوريد [illegible] يا من لا شريك له ولا نظير يا خالق الشمس والقمر
المنير يا مغني البائس الفقير يا رازق الطفل الصغير يا راحم الشيخ
الكبير يا جابر العظم الكسير يا من له نعم لا تعد يا من له ملك لا يزول يا من
له جمال لا ينفد يا من له قضاء لا يرد يا من له صفات لا تبدل يا من له جلال
لا يزول [illegible] يا رب العالمين يا مالك يوم الدين يا من يحب الصابرين
يا من يحب التوابين يا من يحب المحسنين يا من يحب المتطهرين يا من هو
خير الناصرين يا من هو خير الفاصلين يا من هو خير الغافرين
يا من هو خير الشاكرين يا من هو اعلم بالمفسدين
يا من هو صمد بلا ند يا من هو فرد بلا ضد يا من هو وتر بلا كفو يا من
هو رب بلا وزير يا من هو ملك بلا مشير يا من هو واحد بلا نظير يا من هو
عزيز بلا ذل يا من هو غني بلا فقر يا من هو ملك بلا عجز يا من هو
بلا عزل يا من هو موجود بلا مثل يا من هو صمد بلا عيب يا من هو
قريب [illegible] يا من ذكره شرف للذاكرين يا من [illegible]
يا من عطاؤه [illegible] يا من طاعته [illegible] للمطيعين يا من بابه مفتوح

للطالبين يا من سبيله وضح للسالكين يا من هو برهان
للناظرين يا مطلع على الاسرار يا عصمة الخائف المستجير يا
من هو بعباده خبير بصير يا من هو على كل شيء قدير احد عشر
يا ذا الجود والنعم يا ذا الفضل والكرم يا ذا البأس والنقم يا خالق
اللوح والقلم يا بارئ الذر والنسم يا ملهم العرب والعجم يا كاشف الضر
والالم ويا عالم السر والهمم يا من له البيت والحرم يا من خلق الاشياء من العدم
يا عادل يا قابل يا فاضل يا كامل يا فاطر يا طالب يا واهب يا غالب
يا من انعم بحوله يا من اكرم بطوله يا من علا بلطفه يا من تعزز بقدرته يا من
قدر بحكمته يا من حكم بتدبيره يا من دبر بعلمه يا من علا في دنوه يا من دنا في علوه
سبع عشر يا من يخلق ما يشا يا من يفعل ما يشا يا من يهدي من يشا يا من يتوب
على من يشا يا من يصور في الارحام ما يشا يا من [illegible] الملك ما يشا يا من يختص برحمته
من يشا يا من لم يتخذ ولدا يا من لا يشرك في حكمه احدا يا من جعل لكل شيء قدرا يا من لم
يزل حيا يا من لم يزل حيا يا من هو هو يا جاعل الملائكة رسلا يا من جعل في السما
في السماء
بروجا يا من جعل الشمس سراجا والقمر منيرا يا من جعل الارض قرارا يا من احصى كل شيء عددا
يا من احاط بكل شيء علما تسع عشر يا فرد يا وتر يا احد يا صمد يا احد
يا عز يا جليل يا حق يا بر يا ابد يا معروف من عرفه يا معبود من عبده
يا مشكور من شكره يا مذكور من ذكره يا محمود من حمده يا محبوب من احبه يا مجيب
يا مقصود من اناب اليه قسم هفتم جهت دعوة تكون
سلطان الا سلطانه يا من لا يبقى الا وجهه يا من لا يحصى
الديان نعماؤه يا من لا يصف الا نعمه يا من لا يدرك الابصار جماله يا من لا يكلم

يا من لا ينال الافكار كبرياؤه يا من لا تعش الانسان نعوته يا من لا يبلغ الاوهام علمه
يا من لا يراد العباد قضاؤه يا من ظهر في كل شي آياته اثنى عشر يا حبيب البكائين
يا سيد المتوكلين يا هادي المضلين يا ولي المؤمنين يا انيس الذاكرين يا
اقدر القادرين يا ابصر الناظرين يا مكرم يا معظم يا منعم يا معطي يا
مغني يا محيي يا مبدي يا مرجي يا منجي يا كافي كل شي يا قائما على كل شي
سبع عشر يا من لا يشبهه شي يا من لا يزيد في ملكه شي يا من لا ينقص
من خزائنه شي يا من لا يخفى عليه شي يا من ليس كمثله شي يا من وسعت كل شي
رحمته يا من بيده ملكوت كل شي يا من بيده مقاليد كل شي يا من يحيي ويفني كل شي
يا من لا يعلم الغيب الا هو يا من لا يصرف السوء الا هو يا من لا يسوق الخير الا هو يا من لا يخلق
الخلق الا هو يا من يدبر الامور الا هو يا من يغفر الذنوب الا هو يا من لا يتم النعمة الا هو يا
من لا يقلب القلوب الا هو يا من ينزل الغيث الا هو يا من لا يحيي الموتى الا هو يا من لا يبسط
الحيا الا هو يا معين الضعفا يا كنز الفقرا يا صاحب
الغربا يا ناصر الاوليا يا قاهر الاعدا يا رافع السما يا كاشف البلا يا حبيب
الاتقيا يا فارج يا فاتح يا ناصر يا فاضل يا آمن يا ناهي يا رجا
يا ركا يا عظيم الرجا يا اول كل شي وآخره يا اله كل شي وصانعه يا صانع
كل شي ورازقه يا قابض كل شي وباسطه يا مبدي كل شي ومعيده يا مسبب
كل شي ومقدره يا مكور كل شي ومحوله يا محيي كل شي ومميته خمس عشر
يا خير كل شاكر ومشكور يا خير كل ذاكر ومذكور يا خير كل حامد ومحمود يا خير كل
داع ومدعو يا خير كل شاهد ومشهود يا خير كل مجيب ومجاب يا خير كل
مقصود ومطلوب يا خير كل حبيب ومحبوب يا خير كل طالب ومطلوب

يا من هو لمن دعاه مجيب يا من هو لمن اطاعه حبيب يا من هو لمن احبه قريب يا من هو
لمن رجاه كريم يا من هو بمن عصاه حليم يا من هو في عظمته رحيم يا من هو في احسانه
قديم يا حبيب يا قريب يا مطلب يا مرغب يا معتمد يا متكبر يا
متجبر اربع وعشرون يا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لا يشغله فعل عن فعل
يا من لا يلهيه قول عن قول يا من لا يحجبه شأن عن شأن يا من شرح بالاسلام
صدر المؤمنين يا من طاب بذكره قلوب المحبين يا من لا يغيب عن قلوب المشتاقين
يا غاية مراد المريدين يا من لا يخفى عليه شي في العالمين تسع [illegible]
يا من هو علمه سابق يا من هو وعده صادق يا من هو لطفه ظاهر يا من هو امره
غالب يا من هو حكمه عادل يا من هو قضاؤه مبرم يا من هو وعده صادق
يا من هو قرآنه مجيد يا من هو ملكه مقيم يا من هو فضله قديم يا من هو عرشه
عظيم سبحانك يا لا اله الا انت يا رب الارباب ويا مسبب الاسباب
ويا مفتح الابواب اللهم اقض حاجتي بحق هذه الاسماء العظام المتعالي
وبحرمة الانبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين الطيبين و تم

باب اندر بيان اسناد و معجزات ما مهتر تحیتا

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين روايت است از ضحاك بن
سليمان بن مقاتل از ابن مزاحم از ابن عباس رضي الله عنه كه روزي امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه كه پيغامبر خداي عز و جل روز دوشنبه اندر مسجد
شاذان نشسته بود و علي اندر آمد و پيغامبر عليه السلام سلام كرد صفتها بر جواب

سلام باز داد و گفت یا علی خدای را جل ذکره نامهاست هزار و یک نام و نود و نه
نام و سی و پنج نام و سی نام و دوازده نام و هشت نام و هفت نام و شش
نام و چهار نام و اما این سی و پنج نامیست که هیچ پیغامبری نداده مگر با من
یاد در تعریفش پس علی گفت یا رسول الله این نامها را عزیز باید تا مرا فایده دهد
هم در دنیا و هم در آخرت پس پیغامبر خدای با علی خاموش گشت و هیچ نگفت
پس امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر بحق بیاید بیاموختن این
نامها پس پیغامبر گفت یا علی ای جان و فرزند ارزو باد اما این نامها را مرا خبر داد
ملائکه جبرئیل علیه السلام و از معجزات این نامها را آگاه کرد و امید و گفت که نام
باری تعالی الا این بخرو نیست و پیغامبر گفت یا علی این نامها را عزیز باید کردن
که نامهای بزرگ خدایست و هر که بدین نامها اقرار دارد او از محارم بود یا علی
هر که خواهد که او را لوح را حاضر کرداند یعنی بزرگان پریان را حاضر آورد
و از خدمت ایشان حاجتی طلبد باید که سه روز روزه گیرد شنبه و یکشنبه
و دوشنبه و اما سه روزه بنان جو و روغن زیتون افطار کند و بعد از آن بعد
هر نماز فریضه این نامها را بخواند سی و پنج بار و عود و شکر و لادن و خوش و مصطکی
بخور کند ان انعام خلوت باید چون این شرایط بجا آورد در حال بزرگان
پریان سی و پنج ملک داران بتمام حاضر آید جدا جدا از ایشان حاجت خواهد
از ملک حاجتی اما حاجتی که از نامحرم نباید خواستن و شرط ادب نگاه
دارد و نشان آمدن ایشان را آنست دادن و امار که ایشان حاضر آید مردم
بینوم که سوی ودی دیگر کرد احتیاط باید داشتن
شرط ادب بجا آوردن و بکیفیتی و عاجزی و زاری و تواضع

لوح اول اندر بیان شرایط و ریاضت معزم خاص

معلوم است طالبان این مطلوب و طالبان این علم که شیوه معزمی کار بندند [illegible]
درین زمان جماعتی جاهلان از لوازم این نوع را خوار و خلق کرده اند و بی آنکه ریاضت
و تقوی کنند می خواهند که کار بیفاید از دست برند و [illegible] مسلمانان را در معرض
تلف انداخته اند و دعوی دروغ می کنند و دیوان خود را سیاه می کنند و کار ایشان تباه
می شود و عاقبت کار پشیمان می گردند و سودشان ندارد که عقلا چنین فرموده اند کاری
که خواهی کردن اول بنیاد محکم باید نهادن آنگاه عمارت کردن که بنیاد محکم باشد
دیوار بالای آن طول نه دارد و کج شود و بیک روز خراب گردد و رنج هبا و منثور شود چون
بنیاد محکم باشد آن عمارت مدت در بقا کند و پشیمان نباید [illegible] در حکایت
آورده اند حکایت ملک نیم روز [illegible] آورده اند در کتاب سیر
الملوک که پادشاهی بود او را ملک نیم روز گفتندی مردی صاحب عقل و با هنر کار بود
روزی وزیر خود را پیش خود خواند و فرمود که جهت نزهت و تماشای ما می باید که
در فلان مقام قصرها و کاشانها بلند بنیاد نهی و آن هفت طبقه بسیاری و هفت
حوض و هفت کنگره و هفت دیوار بنا کند و اندر هر دیوار صورت [illegible]
[illegible] و حکام عالم و هفت کشور را در دیوارها منقوش کرده [illegible] وزیر
[illegible] وزیر را پیش ملک نیم روز [illegible] که گفت [illegible] ملک
[illegible] پادشاهی عادل [illegible]
[illegible] ملک [illegible]

معلوم بادت ای طالبان این علوم که علم معزمی علم شریفیست و طریقه انبیاست
جمله اهل معزمان عالمان باشند و عالمان میراث خوران پیغامبرانند قوله علیه السلام
العلماء ورثة الانبیاء بقوة این حدیث صحیح معزمان خاص طریقه انبیا کار بند
چنین آورده اند که بلقیاس حکیم که در بر ذو القرنین پیغامبر بود علیه السلام
که هر که خواهند که دین علم را بیاموزد باید که شرایط بکار دارد و این علم را هفت شرطست
شرط اول آنست که چنین خورند که اصل حیوانی نباشد و اصل نباتی باشد
و نفس خود را مطیع خود دارد و چون حیوانی ملکوش بار دهند تا نفس روحانی
قوت گیرد و چون روحانی غالب شود بعد از آن ادراک تو دیگر شود و معزم باید که مدام
بطهارت باشند با دو نان و اهل فسق مجوز نگردند و عبادت حق تعالی بجای آوردن بر دوام
بکار آرد و هیچ بار بعیجهها بسیاریست شرط دوم آنست که معزم هفت
قارورة جوده هر قارور بنام ملکان روز نوشته باشد و در وی کن الملوی هست
و نام ملک شمطل و نام و عزیمت قطایسور و ترجمان و سوال و جواب نموده شود و نام
موکل این ملک و نام خداوند روز و نام جاسوس و نام ترجمان همه گفته شود
شرط سوم آنست که معزم هفت کرسی و هفت مجمر و هفت چراغ باید و هفت
گونه جامه باشد از هر رنگی و هفت منزل و هفت خطبه و هفت مدح هفت ملک و هفت
سند ملک چنان که خواهند همه درین کتاب گفته شود ان شاء الله تعالی و چون
و مصنف این کتاب نصیر الدین محمد ابن ابرهیم حیان گوید که مرا دیو هار
خارج در کوهها ... و در ... و در ... و ... بسیار
دعوت کردم و چهار روزه چنین نشستم و هفت ... نه که د مقابل
آفتاب ... بود تا این علم بدست یافتم شرط چهارم آنست که معزم هفت مقام

جای بلند باشد مانند کوهی یا چهار طاقی نزدیک آب روان یا نزدیک لب آب یا نزدیک
چشمه که آب روان در اندر خانه معزم حاضر صورة بیست و چهار پیغامبر صلوات
الرحمن علیهم اجمعین نگاشته باشد و دیوار یا بر کاغذ نگاشته باشد و بر دیوار خانه نهاده
باشد ۱ آدم ۲ و حوا ۳ و شیث ۴ و نوح ۵ و شعیب ۶ و موسی
۷ و لوط ۸ و صالح ۹ و عزیر ۱۰ و لقمان ۱۱ و ایوب ۱۲ و ابراهیم ۱۳ و داود
۱۴ و سلیمان ۱۵ و زکریا ۱۶ و یعقوب ۱۷ و اسحاق ۱۸ و یوسف
۱۹ و عیسی ۲۰ و مریم ۲۱ و هود ۲۲ و خضر ۲۳ و الیاس ۲۴ و محمد مصطفی
با چهار یارش و هر پیغامبری با چهار صورة صلی الله علیهم اجمعین

شرط پنجم اینست که معزم را باید که جانور بعد از چهار ملخ و سگ و گربه
و دراز گوش و خرگوش و خروس و خرس و مار و موش و مانند آن در خانه
معزم نباشند و نگهدارد که در خانه معزم آمد باید که ارواح این جانوران
که ذکر رفت عظیم رنج می شود و در خانه معزم باید که صلاح
صلاح اینست و نکو التجربه از شیر و ... و نیز ... گردد ... گم
باید که دیگران این صلاح ملهمان باشند **شرط ششم** اینست
که معزم باید که هفت شب و هفت شبانه روز هر شهر که اهل آن اند عهدنامه
سلیمان پیغامبر بخواند و تکرار کند و کلان آن شهر را دعوت کند و با
آن قوم آشنای کند و آن گروه را مطیع و محب باشند و بر سر ایشان عهدنامه
سلیمان بن داود علیهما السلام بخوانند و بخوانان عهدنامه را بکار آورند بخواند عهد
نامه ... عدد و شکر ... مصطفی و کنند ... و جنبانند
این شرط ... کنند ... و بعد از آن ... کنند **شرط هفتم**

و پنجم اینست

انست که چون آفتاب از برج ببرج که بگذرد کند حمل از برج حمل ببرج ثور و جوزا
و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
بدین دوازده بروج سیر کند معلوم این هفت ملک را دعوه کند
و دعوه هفت ملک هر یک کتابت اند و چون آفتاب در برج حمل اندر آید دعوه ملک الاحمر کند
و چون در برج ثور اندر آید دعوه ملک المذهب کند و چون در برج جوزا اندر آید
دعوه ملک میططرون کند و چون در برج سرطان آید دعوه ملک میمون الاعظم کند و
چون در برج اسد اندر آید دعوه ملک شمهورش کند و چون در برج سنبله در آید دعوه
سیدوک کنند و چون در برج میزان اندر آید دعوه ملک ابی الحنوف کند و چون آفتاب
در برج عقرب اندر آید دعوه ملک ابیض کنند و آنکه چون این دعوتها بکند بعد از آن غ
ملک دیگر را که ایشان موکلند بر شیاطین و دیوان و چهار فرشته دیگر اند
که ایشان مقربان حضرت حق اند تبارک و تعالی و نام ایشان در مصحف اکبر
اندرین کتاب گفته شود **فصل اندر بیان چهار فرشته و نام ایشان**
و معلوم باشد که این چهار فرشته ایشان اند که چهار عناصر حکم ایشان است و هم
چهار فصل جهان حکم ایشانست اول ملک نور ها طیل خوانند ملک آتش است
و تابستان حکم وی کنند دوم رحا طایل ملک باد است و وقت خزان
حکم وی کنند دیگر سوم نواطاهیل ملک خاک است و زمستان حکم وی کند
و چهارم مارو طابیل ملک آب است و در بهاران حکم وی کند و در هر
فصل ایشان را معتمد بر کار درختان و غلات اند از فرشتگان ایشان بماه و
حساب و علم از هر دو پیدا است و در مصحف آدم چنین پیدا کرده اند
و در علم دیگر است که بر دیوان عاصی موکل چه باشند و نامهای ایشان

والجن گویند که بنیاد این شهر الجان جان نهاده است و پیر الطایر
در اول صفر چنین بر طاز نوشته است و گویند شصت و چهار هزار سال است

و چون کسی را حاجتی کار بود این شهر را پیش خود نهند و بخور شرکت
بسوزانند چهل کرت عهد نامهٔ سلیمان بن داود علیهما السلام بخوانند
حاجتی که باشد روا گردد بنام الله تعالی
و هر کس را بند کار بود

وبعد ازان چون آغاز دعوة خواهد کردن اول سه روز روزه گیرد و گوشت و روغن
نخورد مگر عسل و گردکان و میوهٔ شیرین و جامهای سرخ تمام اندر پوشد و آنکه سلاح
نبرد اندر پوشد و آنکه مندل ابکشد و بخور اندر و عزیمت آغاز کند و اما شرط اینست
که اندر مندل معزم باشد و صورت ملک الاحمر را در پیش خود بکشاید و آنکه
معزم عزیمت آغاز کند

عزیمت ملک الاحمر اینست

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین عزمت علیکم یا اصحاب الارواح
المبارک المیمون المحروز المحجوب عن عیون بنی آدم و بنات حوا تعالوا تعالوا فی هذا
المندل المبارک بحق خاتم نقش سلیمان بن داود علیهما السلام و بحق انزلنا علیک نور القدس
و نور المنور بنور الاعلی و بنور الانبیاء والمرسلین و بحق اشوبا و بحق الحیا
و بحق اسم الاعظم هو مکتوب علی سرادق العرش و بحق اسم الاعظم القدیم هو مکتوب
فی وجه الشمس و بحق کل اسم یطلق به الانبیاء [illegible] الاتقیاء والزهاد
والعباد و کل الصالحین والصالحات و بحق [illegible] ابوبود فرقان
محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین و بحق اسد الله علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
تعالوا تعالوا یا ملک الاحمر بحق کل حق علیکم و بحق کهیعص و بحق طه و بحق
حم و بحق ص و بحق ق و بحق عم و بحق یس و بحق تبارک الذی نزل الفرقان
تعالوا تعالوا یا ملک الاحمر بحرمت هذه العزیمة م و این عزیمت را [illegible]
خواند و باید شمشیر برانست که مهدی میان آن [illegible] ظهور آن
دو اندر شمال از شرق [illegible] معزم عزیمت را آغاز
چه شیاطین [illegible] بامر الله تعالی الجنیان که
مطیع ملک الاحمر [illegible]

و در زمان ملک حاضر شود معزم می باید که سر بلند دارد و عزیمت همی خواند
مردانه و هر دم و هر دم حربه را بهم جنبانید و چون ملک الاحمر حاضر شود
دیگر حربه را نباید جنبانیدن

صورت ملک الاحمر

لوح اندر بیان دعوت ملک دهش و غزمیش

از قطیلیقا بن حکیم وزیر ذو القرنین

چنین آورده که ذو القرنین اسکندر علیه السلام وزیرک بود بر خود که مرا
می باید که از لوح دانستیم وایشان را بر عرضه کاری که ایشان چون باشند و شکل
ایشان چون باشد و چند گروه هند و مقام ایشان کجا باشد و خورش ایشان
چه چیز بود و پوشیدن ایشان چگونه باشد وایشان را اصل و دعوت ایشان
چگونه تمام کردن وایشان با بنی آدم سخن چگونه گویند و هیبت ایشان
چگونه باشد و اگر کسی را آفت رسیده باشد علاج آن چگونه تمام کردن مرا اعلام
باید کردن چون بلیناس حکیم این سخن شنید زمین بوسه کرد و گفت پادشاها
حق تعالی تا دریا همه پاینده دانا دانند علوم ای ملک بدانکه لوح را یعنی جن
را حق تبارک و تعالی از نور نار آفرید و از زبانه آتش [illegible] آدم را از گل و از گرد و غبار
آفرید چنانکه ایزد تعالی در کلام مجید یاد کرد است خلق الانسان
من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار صلصال گرد و غبار
لطیف خوانند که از زمین بر خیزد تا کاهها [illegible] بجای [illegible] بالای
اوج هوا رود بار اللّه تعالی که قومی زبان عرب [illegible] الصرصر خوانند
و بزبان ترکی قصورغا خوانند و بزبان فا[illegible] باد بجای گویند
و مارج زبانه آتش را خوانند مرج زبانه را گویند مارج جمعش باشد و بعضی
را بر بعضی بر نشانند زبانه بر زبانه یعنی [illegible] دود ابر نبود و
زبانه روشن تر بود تا ما از لوح را حق تعالی [illegible] اینست

بعضی مسلمان و بعضی جهود و بعضی ترسا و بعضی نصرانی
و بعضی آفتاب پرست و بعضی بت پرست و بعضی یزدان پرست
و بعضی آتش پرست و بلکه اهل ازمله وزیر و شحنه و قاضی و ملاء
و محتسب و خطیب و واعظ و مقامهای ایشان برخی اندر هوا است
که مکانه فی الهوا و برخی در زیر زمین که مکانه تحت الارض و برخی را
در کوههای بلند که مکانه فی الجبال العلا و برخی را مقام در آسیاهای
خراب و برخی را مقام اندر حمام که اندر عزیمت آورده اند که یا صاحب التنور
والحمامات و برخی را مقام در دریاها مکانه فی البحار الطیبه و برخی را
مقام اندر مغارهای مهیب و برخی را مقام اندر ابر باشد که مکانه فی السحاب
و بر هر درختی موکل باشند چنانکه در آخر این کتاب گفته شود ان شاء
الله تعالی و برخی را مقام در دیرها که هر بتخانه یکی را مکان و ایشان زبان
و احوال بکار خود دارند ان شاء الله تعالی گفته شود و برخی را مقام در راههای گذر
باشد و برخی اندر گورستانها باشند و برخی را اندر آسیابها باشند و برخی را
مقام اندر آتش جاها بود و برخی را مقام اندر چهار راه بود و برخی را بر رغان
موکل کرده است و برخی را بر کاولان و برخی را بر طبابان و برخی را بر اشیبان و برخی
را بر مالان و برخی را بر درختان و برخی را بر هامیان و برخی بر سنبها و دیوارها
و اما چون دعوت ملک [illegible] خواهی کردن باید که چون آفتاب در برج [illegible] بود
اندر [illegible] بود [illegible] درجه بود باید که بر بالای بام مسجد [illegible] ملک کند و معوذه
ملک [illegible] خود [illegible] اما اول [illegible] کند و [illegible] آغاز کند
و مقام [illegible] اها بود بعد الله [illegible] باشد [illegible]

چنبدانید و خاتم را از آهن پولاد باید ساختن و این تمثال را بدان آلتها نقش کردن
و در زمان حاجت از چوب انار آمده او بتر دهد کتک و اکله علیهم را اعلام کنند
داول صورة مندل نمودی امدیعون اسد تعالی

صورة هیئة .. دائره ملکه دهش
اینست

و نام این مندل حمیت خوانند و عظیم هیبت خیالیست

و چون مندل را خواهد که بنشاند در نقطه او رود و از خو بتمام مستعانت
خواهد و بعد از آن اندر مندل در آید و اسامی الف ... تا هار خیم

شرح مندل ملک دهش و تدبیر عزیمت او چیست

چنین فرماید سلطان المعزمین تاج المنجمین مفخر الوزرا ابلیناس الحکیم که چون خواهی که عزیمت ملک دهش آغاز کنی چون آفتاب در برج ثور اندر آید باید که اندر صحرای بیرون رود بکنار [illegible] قبله و بعد از آن مندل را بکشد برکار و برکار [illegible] جهت مندل عزیمت معزم را باید که باشد از چوب بید اصفهانی و همه وقت برکار پس نهاده باشد و بعد برکار این مندل را بکشد و بعضی مندل را بحربه باید کشیدن و بعضی را بشمشیر پولاد و بعضی بتیر و چون معزم اندر مندل بنشیند باید که روی کنابه کعبه قبله باشد و شرایط کار آورد و مندل دهش را مقام در حرم بعلبک بغداد و دجله بسیار کار دعوت کنید که او ملک بزرگ است و معزم را سخت دوست دارد و دعوت این عزیمت بسیار بود که زنان و خادمان محبت شود

عزیمت دهش اینست

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین عزمت علیکم یا اصحاب الارواح العالیة الکاملة العلویة الحروفیة بحق ن والقلم وما یسطرون و بحق بیت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور و بحق بیت الحرام و شهر الحرام و مشعر الحرام و بحق جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حملة العرش والکروبیین و ملائکة المقربین [illegible] و بحق هذه الاسماء و هو مکتوب فی نور [illegible] علی اللاهوت و بحق هذه الملوحة [illegible] ملک العرش رب الوحوش رب الملوک الحافظین یا صنوح یا صبوح یا [illegible] و بحق [illegible] الرحمن فی البرج المنور و بحق فلک الرابع و دور الشمس

وبحرمت النور المقدس عنيائيل الملك واحيل تيطائيل الملك وبحرمت جنود

من خمسة ابتكر وبحرمت هذه الحروف الميمون المخزون المبارك المكنون

احطروس والطبوني بحق خالق الارواح الغالب وبحق نور العلا وبحق

ديان الملك وبحرمت [illegible] الملك المعظم تعالوا تعالوا ايها هذه المنازل

الحميد وهذا وعدكم ميثاقكم بخاتم سليمان بن داود عليهما السلام وبحرمت

سيد الارواح ومولى الصحر للناس القديم بامر الله تعالى وانت الملك اللطيف

للشريف وبحرمت انبيا المرسلين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

طلسم نامها كه در ذكر كردند بايد نوشتن اينست

اللهم يا رب الارواح اللطيف الشريف الميمون لا اله الا هو

الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات

وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين

ايديهم وما خلفهم يا سطحي معيد توثيا بالح

ثم

وجون اين نامها را بنويسد عوذات بايد نوشتن و بخوراند

در آن دم بايد كردن و اما بكار دبلاد بايد نوشتن كه مثال

با ابر كار بايد كشيدن و نوشته را بكار دبايد نوشتن و معزم

بايد كه جامه كبود و با ازرق يا ابيض بايد پوشيدن كه بسيار

بحكم بيان كار بوده است و حقيقت بايد كه اين

مثال عمل بكند ودر دعوتها اين مثل و عزيمت بايد نوشتن

كه هيبت عظيم دارد و هر كاري كه خواهد حاصل شود

۱۰

تم

صورت ملک ذهش اینست

لوح اندر بیان دعوت ملک میططرون و عملش

از قول بلیناس حکیم وزیر ذو القرنین علیه السلام

چنین فرماید خود شنیدار قول بلیناس حکیم که ملک میططرون پادشاهی عظیم
بزرگ است مقام وی در هوا باشد مکانه فی الهوا و ابرها و باران و برف
بامر الله تعالی بحکم وی بود چون کسی خواهد که دعوة کند و احوال اسمانی را بیابد و زود
معلوم و مصور گردد چون معزم او را خواهد خواندن باید که چهل روز تقوی
کند دعوة میططرون را تقوی چکونه باید سه روز یکبار افطار کند نان
جوین و روغن زیتون و عسل سپید نان کرده بالای کوهی رود که مقام خلوت
باشد و اگر در کوه مقام و خانه نباشد اول اندر شهر تقوی کند بوقت دعوة بکوه
رود چهار پیر معزم با خود برد مصحف و سلاح هم باشد چون معزم اندر مندل
خواهد نشستن اول [illegible] و یک نام را بخواند و بعد ازان هفت بار سوره تبارک الذی را بخواند
و پیش از همه بخور دمر کند و بعد ازان [illegible] بار دعوة لوح بگوید و [illegible] بار [illegible] هم
گفته شود و پیش از همه در دعوة و مندل دوایر و سپیدها محکم بیندازد و سپید
از مقام و مندل بیرون که معزم اندر وی ابتدا کند اول قربان کند شمع و عود و بزبان
پارسی کندر گویند و بزبان ترکی [illegible] و بزبان ارمنی کندروک گویند
و چون معزم اول [illegible] باید کنش را [illegible] جایگه بگذارد و در دوم جای عود بخور
بنهد در سیوم جای آب بنهد در چهارم جای طعام و نقل بنهد خرما و شکر و بادام
و مغز جوز هندی و شاه بلوط و ناردان شیرین و [illegible] و چهارم
سلاح بنهد پنجم کتاب بنهد و ششم [illegible] هفتم جای معزم [illegible]

صورة ملك ميططرون

للعلي العظيم

وكيف أن ملك ميططرون أعطانا خاتم
سليمان بن داود عليهما السلام

و بهشتم جای بجلی کاه بود و جامهای معزم سبز گون باید و اغماخرود اعبه برو

کنند معزم این شش نام بنویسد **شرح نام اینست**

یا طهشیمها یا کیعهجیشا یا کیعهینشا یا صعلیها

یا کیعلیطیا یا طعهیشجیا واین نامهاست که بر قرص

ماه نوشته و اندر صحف آدم علیه السلام شرح این نامها بسیار ست و معانی نامها

فراخی کارد و چون معزم عزیمت آغاز خواهد کردن اول بانگ نماز گوید و بعد

از آن در مندل در آید و دعوة آغاز کنند و معلومهای طالمان از این سیوم کلمه این

عزیمت و لجهت علم نجوم غایت نجم و اسرار افلاک معزم را کشف گردد

و درین مندل اگر معزم خواهد ارواح را تواند دیدن اما کحل اندر هر دو چشم

ترم کنند و کحل رویة **کحل اینست** سرمه اصفهانی ۲ و چشم کبوتر

۲ و چشم کالاموش ۲ و چشم مار جبلی ۲ و چشم گربه سیاه ۲ و چشم

بوزینه ... همه را جدا جدا بکوبند و سرمه اصفهانی بیامیزد و در آن

مندل چون بنشیند آنکه اگر خواهد که ارواح ببیند و نظر کند این کحل در

چشم کشد و بعد از آن خواند دیدن همی بکر ... گرد آن مندل خواهد که

یکی را از ملوکان عالم مطیع خود کنند از ملک بیطرون ... در کار در لواست

کنند که کار معزم بیچون زود کردند بامر الله تعالی **شرح دیگر اینست**

واما این مندل را مندل العشاق خوانند و این مندل آن مندلیست که

محمایل علیه السلام دعوة هفتاد ملک کرد و هفت اقلیم مطیع

خود کرد و بقصد بسیار بیغامبری اظهار کرد و خلق را

مسخر خویش ... شود بامر الله تعالی وحده
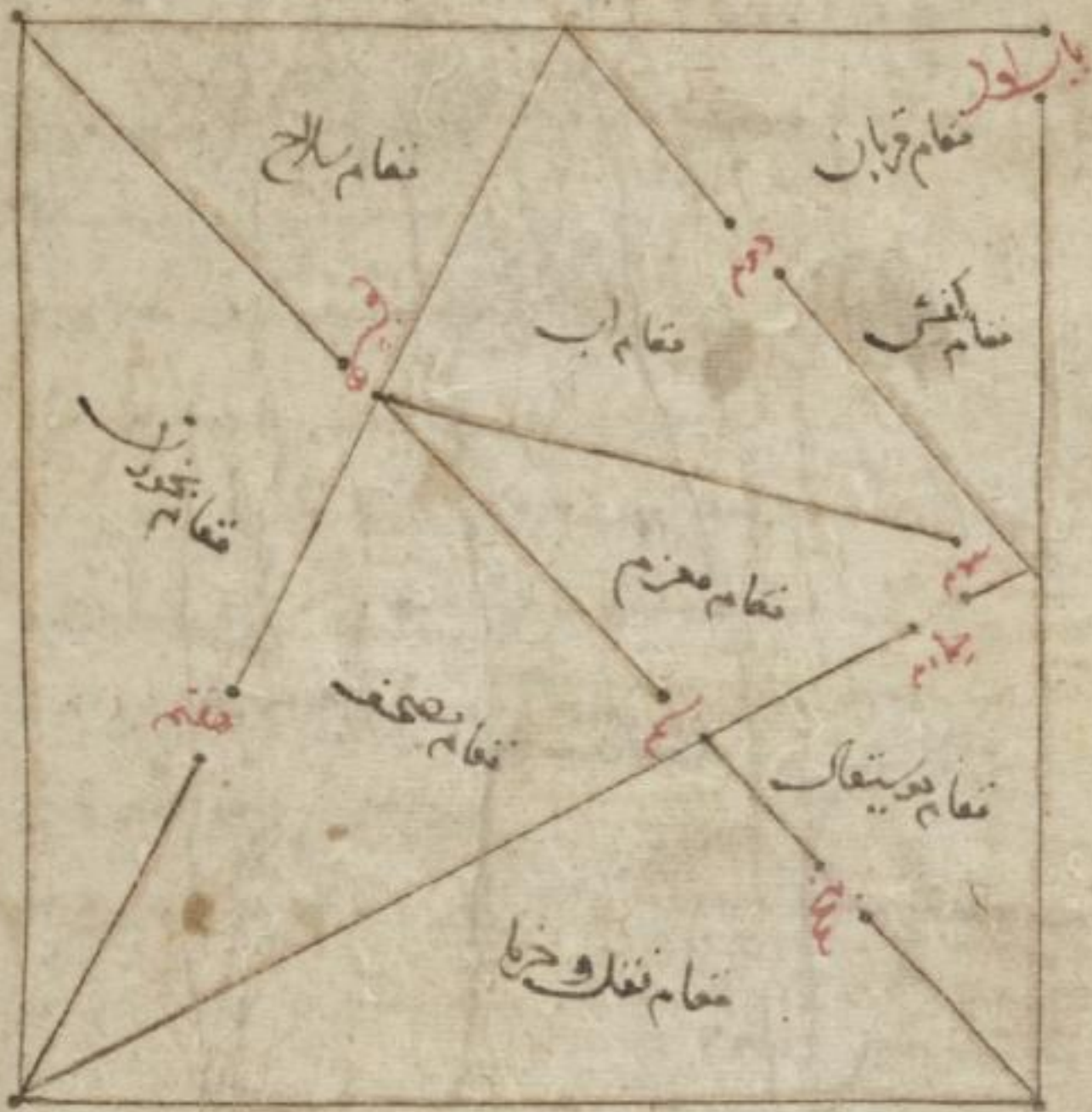
جبلی

صورة مندل

مقام قربان

مقام سلاح

مقام کفش

مقام اب

مقام معزم

مقام مصحف

مقام نعل و خرنا

تا هرکه انگشت کردن را بنوشتن اینست

سبحان الوفا التواب لا اله الا الله سبحان القدیم الکریم لا اله الا الله
سبحان العلیم الحکیم لا اله الا الله سبحان الغفور الشکور
لا اله الا الله سبحان الصانع المانع لا اله الا الله سبحان الاحد
الصمد لا اله الا الله الامان الامان یا دیان یا قاضی الحاجات
قضی حاجتی یا علام الغیوب یا مسبب الاسباب یا هو
سرط با نان نماز ارواح ادقول عبد الله ابن هلال رحمة الله علیه

مصنف کتاب گوید روزی میمون اعظم دعوة کردم و در دل من بگذشت که ای
الوان این ملک چیزی که خواهم از دعوت مرا عون مدد کنند دران باب پس
درحال از در خانه درآمد که پیر نورانی درآمد و سلام داد و من جواب دادم
و زمانی پیش نشست بعد از آن من گفتم ای خواجه کاری و خدمتی
بفرمای که تا جهتی کار کنم گفت حق تعالی روا کرد تا ما سبب باشیم
پس گفت ابا اندری بوده در عقیق تا تار قلدکن زر و سیم در یونگار
کرده بوده و اکنون بعد چند سال که من یافتم و آن زر و سیم را طلب کردم
نیافتم و زمین را چند جایگاه بشکافتم هیچ گنج نیافتم اکنون دلیل باید
زدن و باید دانستن که چیزی هست یا نه و آنکه اگر هست در کی
روزی یافت شود یا نه پس چیزی از دلیل زدم و اشکال آن ثبت کردم
و در کتاب ابتداء نظر کردم و اصطرلاب را برگرفتم و ارتفاع آفتاب
بگرفتم و بدلائل در میان نظر کردم و حساب کردم و دلیل
و دلایل تمام رفتم پس در میان رفتم و نظر کردم در میان باغ دوی
دیدم نزدیک درختی که صورة طریق اندر بود و صورة قایمه
طریق صورة حمره ایست و قایمه صورة ... بن نزد درخت
فرمودم که زمین را بکنند بمقدار دو نیزه گردی ... یک دیگ زر و سیم
یافتم سه هزار دینار و ده هزار درم نقره ... و از آن تمام بخشیدم
و صد دینار و دو هزار ... پس فتوح شد ... دعوة
ملک میمون عظیم و دین باب بسیار ...
... شود اگر ... کند و الله اعلم بالصواب

حکایت شیخ فرهاذ مروزی چنین آورده‌اند که در شهر مرو
مردی بوذ نام وی شیخ فرهاذ مروزی گفتندی و مردی عظیم بی‌نوا
و معیل الحال بوذ و در محلهای مرو می‌گردید و فال و تعبیه و غیبت کردی
همی کرد و هم در آن شهر خانه بوذ بس فراخ بوذ و ایوان و قصرهای
بلند در آن مقام ساخته و حوض آب در میان صحن سرای و باغچه لطیف ساخته
واما دیوان خانه تمام آشیانه کلاغ شده و ملکی بی [illegible] بی‌رونق بوذ همیشه
در آن مقام آمدندی و هر کرا یا کالبد آدمی بیافتندی در زمان هلاک کردندی
و روزی مردی غریب بیامذ نام وی یوسف رومی گفتندی در شهر مرو آمد
آمذ و مقام می‌طلبید شهر مرو در آن بحث علمی بوذ در زمان سلطان طغرل
شاه همدانی بوذ مولانا فرموده یوسف رومی بیامذ در آن خانه درون
راه فرو آمذ در حال بر زمین جاروب بزذ و زمین را پاک کرد وقت معلوم
بوذ و شکر بجای آورد و چون شب آمذ شمع برافروخت و قرآن
بخواند و بنشست و چون نیم شب شد ناگاه آوازی عظیم برآمد بدید
تمام در باغچه گشوده گشته و اژدها بیرون آمد و از دهان
وی آتش می‌زد و چون یوسف رومی اژدها بدید در حال سجود کرد
و مدح و ثنا بخواند و دعا بکرد پس آن اژدها ناپدید گشت
و شبی دیگر باز بصورت شیر بیامذ و یوسف دعا می‌خواند
و مدح می‌گفت بعد از آن روزی ناگاه پیری بیامذ و آنجا
و یوسف سلام کرد و گفت ملک زاده ترا سلام کرده گفت
ترا دوست داشتیم و امشب کلام تو [illegible]

دارد باید که این طعام بوقت عزم بشهران دیلمان که قوم ما

عظیم حسود باشند و چون الاجنیان با مردم محبت کنند ایشان

را دشمن اند و قصد ان بنی ادم کنند و را هلاک چون یوسف این

بخن را بشنیدند بترسیدند و سه روز مهلت خواستند و بعد از ان عزم

بجانب بغداد کردند گویند که در شهر بغداد مدرس و مسجد و خانقاه

بنیا ذنهادند و حکایت عجیبی بود والله اعلم دعوت میطط رون ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین عزمت علیکم یا اصحاب

الارواح الاصبح الی المفتاح السحاب تعالوا واتقالوا با اعوان الملک الاعظم

الاکرم الانجب الاجل الاوحد الامجد الاشفق انت المنبت النبات

وانت البارد الراطب یا صاحب البحار والانهار و یا صاحب العیون

الجاریة بحق خاتم محمد مصطفی و بحق اکرم الاکرمین و بحق افضل

العالمین و بحق بیت المعمور و بحق سواد الحجر الاسود و بحق المدینة و بحق ادم

و حوا و شیث و شعیب و موسی و عیسی و هود و خضر و الیاس علیهما

السلام و نقش خاتم سلیمان ابن داود علیه السلام و بحرمت سلطان

الجن و بحرمت وزراء الجن و قضاة الجن و ملوکان و بحرمت عاصین الجن

و بحرمتک یا ملک الاعظم المیططرون الملک رضوان الله علیهم اجمعین

و بحرمت کتاب الجن تعالوا اتقالوا یا ملک بحرمت ابلک و جنودک

بحق من خلقک صورک و بحق الله الاکبر خالق الارواح

للعالمین و خالق الاجساد البالیة اسالک یا ملک الجن احضروني

وا بیعوني بامر الله و باسم الله العظیم الباقی لا یفنی سلطانه ابدا

والاحول الاقوه الا بالله

وبحرمت الملايكه المقربين وانبيا المرسلين ولا حول ولا قوه الا بالله
العلي العظيم بحق عزيمت هذه كلها تبيطرون   خاتم ناري

هذا خاتم الاول [illegible]

خاتم الباقي

هذا خاتم الاخر [illegible]

باید که چون خاتم اول را بخور کند بعد الان عزیمت را همی خواند و چهار
حافظ شوند و چون مراد حاصل شد باز آنکه معزم خاتم باقی
را بخور کند و هلک را بگوید هذه طولق المهلک و سوی انا اتیتنا .
را خواند مرهلی ملکین وزده و معزم باید که شرایط نگاه دارد
و با ادب تمام عزیمت خواند بطالع نیکو نگاه دارد تا پیشاپیش کاری
سیاره از مقابله و مقارنه و تربیع دور باشند و تدیر بلند
با تثلیث انه علیم اعلم و سلم   مقدمه در بیان این علوم

واما معلوم باشد که علم معزمی کار بزرگست و کار دونان و جاهلان
نیست خصوصا جاهلی طبیعیان و ترکان و دهریان و معتزلیان
و فلسفیان که با این علم هیچ گونه اعتقاد نبوده و نبود ایشان
را باید و جمعی دیگر معتقد باشند حمت الله اول کرتا بستو
سبعه معانی … که هر کاملی ایشان راه یافت و بسیار … اکنون
الوس … جلا که … چاره نبود که در راه دین و شرع اندر آید
و می گویند که خود چنین … باشد نیست و کلام حق را باطل کنند
و می گویند که طاهر و بافر و … دروغ است و خبر شان نیست که

اول گویند باشد انکه بسم الله کلیم و چون از ارواح کسی افت رسید
بامر باری تعالی از معنی الجود کرد و صداع و درد سر و درد دندان
و درد چشم و درد شکم و غیر این همه بار حق است و اما توکل بران
رنج و بیان عضو یا ملک باشند یا جن باشند و غیر این نیست انک
رجوع کرده است محمد مصطفی علیه السلام که چون حق جل ذکره کسی را رنجی دهد
ملایکه را بفرستند که یکی رنگ را ببرد و یکی قوت را ببرد و یکی نور
چشمش را ببرد و یکی گناهش را ببرد و چون فضل و رحمة حق
تعالی اندر رسد ان فرشته که رنگ را برده است امر اید که رنگش بر جای
نهند و بدان فرشته دیگر که قوتش را بجای نهند و بفرشته دیگر که نور
چشمش بر جای نهند و بفرشته که گناهش را برده است و حکم اید که
بعزت من که گناهش را محو کردان که رحمة من چنین تمام است و بی دریغ
و حق تعالی ملایکه را از بیرون موکل کرده است و جن را از درون بر جوارح
و اندرین اسرار بسیار است اما اغیار راه ندارد والله اعلم

لوح اندر بیان عمل هیکل الاعظم

از قول بلیناس حکیم ... علیه السلام

چنین میاید در بیان از قول بلیناس حکیم که اگر کسی خواهد که هیکل
همون اعظم را عمل کند و دعوت بسازد باید که هفت روز روزه بدارد
و بعد از ان در صحرای بیرون رود که اندران [illegible] باشد
و نیز بر تاب ... است و بیش ... [illegible] باک

78
صورة ملك ميموز الاعظم اينيست
صورة ترجمان

عزیمت ملک میمون الاعظم از تعلق دست ابی نصیحی ادم علیه السلام المجرب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

عزمت علیکم یا ملک المبارک میمون الاعظم تعالوا تعالوا بهذه الاسماء
العظام الثقال بالله علیک یا میمون بحق الله الرحمن الرحیم الکریم العلیم
القدیم الحکیم العظیم وبحق هذه الاسماء مکتوب فی سرادق العرش
یا تائخ یا دائخ یا رائخ یا جاجخ یا شائخ یا صاخ
یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو
یا وهاب یا تواب یا سحاب یا بدیع السموات والارض
یا جاعل الظلمات عن النور یا قاضی الحاجات یا مجیب الدعوات
یا جاعل الظلمات عن النور عزمت علیکم یا اصحاب الارواح المبارک
میمون الاعظم بحق هذا الدعا بسم الله الاعظم المعظم بسم الله العلی
الاعلی الذی لیس له والد ولا ولد واشهد بان آدم صفی الله وان
نوح نجی الله وان داود خلیفة الله وان موسی کلیم الله وان عیسی
روح الله وان ابراهیم خلیل الله وان محمد حبیب الله صلی الله علیهم اجمعین
وبحق طه ما انزلنا علیک القرآن وبحق کهیعص وحم عسق
وبحق الله الواحد القهار الستار الکریم الجبار وبحق حملة العرش
العظیم والکروبیین وبحق شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا
العلم قائما بالقسط تعالوا تعالوا یا ملک الجن واصحاب الارواح میمون
الاعظم بحق هذه الاسم ... الشریف اللطیف ... اسمع ...
... الاول والآخر ...

چنین فرماید بدریانی که ارذو القرنین حکیم در بود ذو القرنین علیه السلام
اگر کسی خواهد که ملک میمون [illegible] الاعظم را عزیمت کند و بدعوت او مطیع
و مسخر خود بسازد باید که هفت روز روزه بگیرد و بعد از آن در صحرای
بیرون رود که آنجا آبادانی نباشد دهی پر آب تا بغایت بود طول
و عرض صحرا و بعد از آن چهار زمین پاکیزه بیند او در زمین بجد قائم
و در آن زمین مندل میمون الاعظم را نقش کند و انگاه درین کتاب
آوردیم و بعد از آن چهار زمین پاک از ذمین و در آن [رمان] عمامه و دراعه سیاه
اندر پوشد و صورة میمون را پیش خود نهد عزیمت آغاز کند بخورش
اینست عود و شکر و لادن کندر و کبید و مصطکی و جوز
بویا همه را در هم بکوبد و قرصها سازد و بر آتش تیز بخور سازد
و طالب بیند و پیش خود نهد آهسته آهسته از طالب را همی زند تا
آوازه طالب بر آید و آنکه خاتم او را بخور کند که در حال بقدرت ملک ذو الجلال
میمون اعظم حاضر شود و ملک میمون ملک عظیم کسیست و هرچ ازو بخواهند
حاصل شود و هیچ کونه کسی محروم نمانده است و در کتبها شرح
این ملک بسیارست اما این مختصر باید و چون خواهد که ملک را دعوت
دهد خاتم را بخور کند و بگوید که بسم الله یا ملک میمون الاعظم
طولتک یا بسم الله الاکبر الاعظم بحق اهیا شراهیا ادونای اصباوت
ای لمعوج و یاعوج و یبحج و فیعوج و بحرمت سلیمان بن
داود علیهما السلام حکایت صنعت شبان محمد ابن ابرهیم

بدست آورده و نیز شنیدم که مردان زمان چندان ملک میمون را التفات کنند
جانان در کتاب آورده اند و بعد از آن جامه سپید اندر پوشید و عمامه
و دراعه سپید بخود بر خود و شکر و اذان و مصطفی یاد کرد و کتابی
سپید رو پیش خود نهد و آهسته آهسته همی خواند بیان آهستی بعد از
ملک ذو الجلال اول جواز دعوات می کرد و آید و بعد از آن اسما معربان
طامسوس خوانده ملک معظم اعظم ملکی که بهشت و مبارک از حضرت
وی هر چه خواهد بدان مرادها حاصل شود باذن الله تعالی اما طالع سعد
اختیار کند که آفتاب در شرف بود یا در اوج و از وبال و هبوط و مقابله
زحل و مریخ دور بود و اگر این کار با نعمت خواهد از حق تعالی بدعوة ملک
میمون حاصل شود بی شک و بی گمان صنم زمانی **حکایت محمد**
ابن ابراهیم المصنف غفر الله له چنین گوید روزی از روزها ملک میمون را عظیم
دعوت کردم و از وی کار و آرزو خواستم پس ملک وعده که امروز ترا کار دهم
ملک تعالی پس مرد کتاب در خانه اندر آمد و سلام داد و زمانی بنشست و بعد از آن
زبان بگشود و گفت فلان سلام می رساند و می گوید که کاری دارم اگر زمانی
تشریف فرماید من بر خاستم و تخته رمل با اسطرلاب و تقویم با خود بردم
چون زمانی بنشستم از خواجه پرسیدم گفت که خداوند دل تحاجیم مرا دل دهم
و ضمیر را خواستم که جهت نیفتاد است و رمل تخلیه کردم و انقلاب کردم
و دانستم و صوابات نقل کلمه از غرایب العوفی شده گفتم لا یعلم الغیب
الا الله و الله غیب الا انبیا اما تو دقیقه بنگر کرده آن شخص کیست
ایشان در زمان کار دوازده ماه عدد باغ دهن که دهم الکنون بیست

لوح اندر بیان عزیمت ملک شمهورش

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

چنین فرماید محمد ابن ابرهیم السجستانی [illegible] از ابو علی الدقاق رحمه الله علیهم
که این ملک شمهورش ملک عظیم هولست و مقام وی اندر جزیره بعلبک
بود و صورت او مانند صورت سواریست مبارز و اژدرهایی بکشد
بزخم شمشیر اما اژدرها اندر نیم کرده است و اژدرها سپید اسپ است
بدان که فرشته و هو وقت که دو لشکر روی در روی مقابل شوند این ملک
باحق تعالی بفرماید که دران مقام میان دو لشکر حاضر آید و هر لشکر که عنایت
حق تعالی بود این ملک آن لشکر را مدد کند و دشمن را قهر کند و لکن
کسی این ملک را دعوت کند اما از صاحب دعوت مبارز و مردانه کرده
بعون الله تعالی و الوجه کسانی را ملکی دعوت کنند هیچ عزیمت خطا
نکند و وقتی دعوت باید کردن که آفتاب اندر برج عقرب اندر آید و مریخ
هم در برج خود باشد یا حمل یا عقرب و از احتراق منصرف شده باشد
و دوازده روز روزه دارد و دعوت مریخ همی خواند بعد ازان عزیمت ملک
شمهورش بخور مریخ باید کردن و عهدنامه سلیمان بن داود
را علیهما السلام باید خواندن و مندل را بر بالای کوهی بلند
بکشد و بعد ازان میان مندل معزم اندر آید و عهدنامه سلیمان
بن داود را علیهما السلام بخواند سه بار و چنانکه گفته آمد بر همه
اندر وی بگوید سلام الله علیکم یا معشر الجن احضروا بحق اسم الله الاعظم

وبعد از آن دو منزل بخورد هفتم و عزیمت آغاز کند و چنین گوید محمد
بن ابراهیم مصنف این کتاب که در کتاب طیبجی یافتم که هر
شب چهارم از اول ماه بطالع اختیار دهد و این عزیمت را ابتدا کند اندر خانهٔ خالی
که هیچ چیز کس اندرون نباشد بجز از معزم و آلات و این چیزها نبود و معزم تنها
بود هر کاری چیز که بخواهد کار بسته کرده و کار معلوم باشد که این ملک را
تمام بیشتر [illegible] در باها بود و قوم و قبایل بسیار دارد و ملکی مهیب
و سهم و بالابند بود و باری تعالی ملک لشکرها بر عالم [illegible] حکم کند
و خود اهل قلم سعادت این ملک را گویند که حقیقت خضر پیغامبر است
علیه السلام و میطیطرون الیاس پیغامبر بود علیه السلام و هفت بار
عزیمت باید خواندن و معزم جامهای پاکیزه باید که نو بود اندر پوشد
سجیده اندر منزل چهار رکعت نماز کند هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله
احد سه بار و بعد از آن بعزیمت مشغول شود و نام ملک را طولوق خواند
و ملک و عوانان او [illegible] از منزل بیرون نیاید و اگر نه خود هلاک
شود و بابعی بهار خوش [illegible] عنبر و غالیه خود را معطر کند
که شرط این عمل با معطر خانه نیست و این عزیمت را مر للعیین خواند
و اندرین منزل ملکان و سلاطین را توان دعوت مجیب خود کردن
بی شک بی گمان والله اعلم حکایت از شیخ فقیه الترکمان
روزی در شهر قونیه نشسته بودم مردی آمد با صورت خوش و سلام
کرد و گفت مرا هوس است که دعوة ارواح کنم گفتم که دعوة دشوار
بود و [illegible] آفت جان نیست خواهم که [illegible] علم [illegible]

خضر الیاس

غرایب را بعیش وی بنظام خود اتفاق بود این ملک شد و نمی گفت
اگر بیغ ما که این عزیمت ملک بنمود نیز با بلنم گفت باید دستور
یادم و عزیمت را نوشته جهت خود و بر شش شب چهار شنبه
جون عزیمت شخوص بصورت شد و ملک پیدا شد دعوتان
این ملک را از ابلهی خود از سند ابیرون لعنه روی برهمیشه در دعوتان
دل را بر دند و هلاک شوند دعا غرضه نیز من آوردند معلوم طالبان
علوم که این شیوه دشوار بود و کار نه هر کسی نیست ممثل این است
بار

پنجم
مقام نال
دهم
مقام کفتر
مقام آب
چهارم
سوم
مقام نحووات
چهاردهم
سیزدهم
یازدهم
مقام خرما
مقام معظم
مقام گلاب
دوازدهم
مقام شمع
مقام نقل
مقام باج

تم المجلد العجایب تم

ذکر باب شرح ملک ملک شمهورش بود باب ضعف نام

واما معلوم مومنان خاص که احوال برغ همت ختم شود سنت و شرایط
بجای آرد و گویند که هر روز این دعا بخواند همه اوجها را
حکم این عمل کنند و تا روز قیامت ملک بود و هر که خواهد که هر
را دعوه کند دون اختیار کنند طالع سعد خاوندش آفتاب و طالع عشر
اول اسد و مشتری ناظر و از نظر اعطارد و صاحب وجه قمر و طالع خود
وهوالک بیاورد این بخورات را عود و [illegible] کند و اسفید
مصطکی لادن تخم لوفس تخم هندوانه همه را در هم
بپخت بکوبد و بهم با آب بیامیزد و قرصها بیارد و خشک کند
و بر مجمره نقرگی بخور می کند بوقت حاجت و چهار چراغ پیه نو
برافروزد و شمع [illegible] کارد موم الاذی کارد و قل اوحی بنویسد اول
[illegible] بوده جای جای یا الله نویسد و جای جای یا هو
نویسد و صفت بار بگوید ملیخا ملیخا شلهوث شلهوث یا هو یا هم
[illegible] قرون فرون حبلم حبلم حاضر [illegible] بوب
توحید بر توحید و بوب یس والقرآن الحکیم و انا سید المرسلین
احضرونی احضرونی واطیعونی اطیعونی اما اول بخور کند آنکه
این اضمار بگوید اضمار مجموع را بنشست [illegible] اضمار گوید
که [illegible] باید گفتن در درون دل [illegible] بعد از آن
[illegible] شمهورش ملک الجوانه باواز لطیف حزین و چون هفت
بار خوانده بود حاجت بخواهد که البته روا گردد و بیاید

83
خاتم اول
صورت ملك شمهورش

رضی الله عنه

دعاء جعفر صادق الطیار

روایت است از آن امام واوع مسلوک اولیا و مصدوق انبیا جعفر الصادق

رضی الله عنه که مرا از حق تعالی درخواست کردم که رسول را صلوات الله و رحمه علیه

در خواب ببینم حق سبحانه و تعالی از لطف و کرم خود دریغ نداشت رسول را با صحابه کبار

و بدیدم آواز رسول را شنیدم رسول این دعا را در خواب بیاموخت

چون بیدار گشتم همچنان حفظ داشتم از معجزات رسول علیه السلام

در هر کجا که بخواند و با خود دارد از آن حق تعالی او را در دنیا و آخرت

گوناگون باشد به فضل ربانی شامل و رحمت

دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم

یَا حَافِظَ الذِّکْرِ بِالذِّکْرِ احْفَظْنِی بِمَا حَفِظْتَ بِهِ الذِّکْرَ

وَانْصُرْنِی کَمَا نَصَرْتَ بِهِ الْأَنْبِیَاءَ وَالرُّسُلَ أَنْتَ

قُلْتَ وَقَوْلُکَ الْحَقُّ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ

وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

عجایب بهار آدم و حوا و جنیان

حق نخود

و گروهی را بباد هلاک کرد و گروهی را باتش و گروهی را بگرسنگی
و گروهی را بشمشیر و گروهی را باب هلاک گردانید و گروهی
بگزیدها ایشان را الله پاک نمود و ان قوم نیز چهار گروه‌اند گروهی ابدالانند
و گروهی علما اند و گروهی مشایخ طریقت‌اند و گروهی فقیهانند
و باقی مسلمانند که طالبانند که در چهار راه صدق کارند اول در شریعت
دوم در طریقت سیوم فتوت چهارم حقیقت اما شریعت چنانست
که تا شریعت را اول راه ظاهر را نیاموزد او مسلمان نیکو باشد و بعد ازان اندر طریقت
و فتوت و حقیقت بجوید و درین معانی طالب و راغب باشد و بعد ازان
هر کرا عقل زیاده باشد او در راه طریقت مشغول باشد و خود از اول عالم
مشغول گردانید و اما درین باب سخنها بسیارست مقصود انیست که
درین معنی سخنی چند بیان کنیم و درین کتاب از انواع مختلف علوم ظاهر گردد
شود بترتیب تمام ان شا الله تعالی و معلوم طالبان گشت و هر که حق سبحانه و تعالی
دو اثار بر بندگان اشکارا فرموده است اول کلام نا مخلوق و دوم اسمای
اعظم و اول مصحف ادم صفی صلوات الله علیه و انجیل عیسی علیه السلام و توریت موسی
علیه السلام
و زبور داود علیه السلام و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و نامهای اعظم چون
هزار و یک نام و نود و نه نام و سی و پنج نام مختفی و سی و شش تا و دوازده نام
ایرا که مسطور است هشت نام که بر هشت در دوزخ نوشته است و هشت
که بر هشت در بهشت مکتوب است و شش نام و چهار نام که چهار ملک ایشان را فرید
و نیم بران چه ازان چهار عناصر ایشان آفرید آتش را و باد را و آب را و خاک را
بیافرید و نیم ازان چهار عناصر را در جهان هویدا کرد اند و درین باب

عقلا بما تقدم فرموده اند که اسم الاسماء الله تعالی و جای دیگر ابو نصر حافظ

قدس الله روحه العزیز گفته است که تعالی سه چیز را عزیز داشته است اول

عقل را دوم عباد را و سوم تسبیح را و چهار چیز دیگر را فرموده است که

آنکه نسبت و هر که این چهار چیز بجست چیزی نیز از وی فنی نیست اول فرموده است

الاسم لی و دوم فرموده است که الشیطان و سوم فرموده است الصوم لی

و چهارم فرموده است الامر لی و این معنی را فرموده است

و هر که این چهار چیز او موفق باید تا معرفت خاص باشد و سلوک بود در راه

انبیا و بعد از آن طلب باید کرد در دین را تا ظاهر راه اسلام است

و در اسلام آموختن ده چیز فریضه است اول کلام حق تعالی و دوم نامهای اعظم

و درین کتاب اول نامهای اعظم را شرح و معنی گفته اند که هر که اول اند در نامهای

باری تعالی را بداند و او را مشغول کرده تا در دین و دنیا کند و بعد از آن

هر حاجتی که خواهد حاصل گرداند و مقصود دین و دنیا و انشاء الله تعالی

و این معنی را با لوح نموده اند هشت لوح و هر لوحی را نامی گفته شود لوح

اول لوح الاولاد خوانند و دوم لوح را لوح الانوار خوانند و سوم لوح

را لوح الاسرار خوانند و چهارم لوح را لوح للوحی خوانند و پنجم لوح را لوح الملائکه

خوانند و ششم لوح را لوح الکواکب خوانند و هفتم لوح را لوح العرش

خوانند و همه را اسرار و احوال کشف اند انشاء الله تعالی

شرح لوح اول

و اول ساعت در اوله روز دو برّه بریان سرخ با نبید باید دادن ایشانرا
و اول بخور کنند و بعد از آن الله فضل اندر آید و این عزیمت همی
خوانند و عزیمت هفت بیت را باید خواندن و قربان مرغ سیاه
باید کردن تا آنکه یا ماهر حاجتی تو اهفلاح تعالی الاجابت کردد
و صورة ابی الحنف گویند مردیست بر پشت شیر نشسته
بر سر تاج ثعبان و بدستی تاجی گرفته و چون عزیمت را تمام کنند بعد از آن
سجل باید کردن خدای را جل ذکره و سه بار عهد نامه را خواندن
و سر خود برهنه باید کردن

صورة ابی الحنف است

صورة تمثال ابی الحنف

مندل ابی حنیف

و مندل را بکارد پولاذ باید کشیدن و گرداگرد مندل انا انزلنا فی
لیلة القدر نویسد و بخور عطارد باید کردن و بعد ازان حاجت
باید خواستن تا رنج ضایع نگردد و معزم جامهٔ سبز و زرد باید
پوشیدن و ازوی علم هندسه و علوم باید خواستن والله اعلم

مقام شمشیر

مقام شمع

مقام بخوران

مقام سلاح

مقام کتاب

مقام معزم

مقام آب

مقام نعل

مقام تیر و کمان

مقام آینه

تم المندل

عزيمة ليت
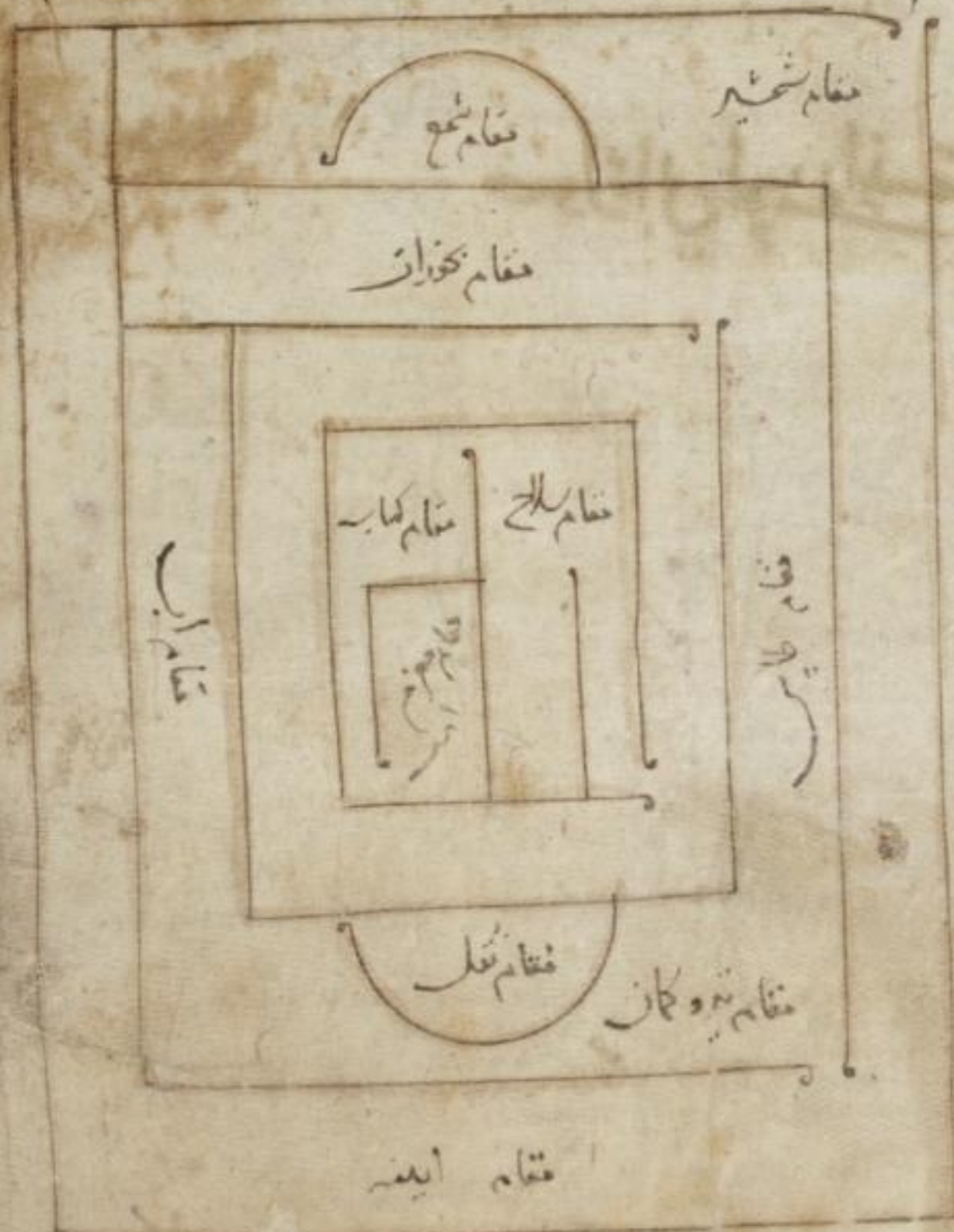
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

عزمت عليكم يا اصحاب الارواح المباركة المخزونة المحجوبة عن عيون
الناس باسم الله تعالى وبقوة المتين وبعزة الله العظام الثقال
في هذه الدعوة الشريفة اللطيفة تعالوا تعالوا يا ملك المبارك ابن
ابن الجان الملك نحن نور الابطح ونحن نور القدم ونحن نور المغالب
ونحن نور الصانع ونحن نور البالغ ونحن نور السوابغ ونحن نور
الواسع ونحن نور الانبيار والمرسلين ونحن نور بيت والجبل والزبور
والفرقان العظيم ونحن شهد الله انه لا اله الا هو والملايكة واولي
العلم قايما بالقسط ونحن جبرايل وميكايل واسرافيل وعزرايل وحملة
العرش والكروبين ونحن خاتم الملك وقاددكم ونحن سرايل وبنور
الاكبر وبنور الكواكب العلوية ونحن حم عسق ونحن كهيعص
وطه ويس ون والقلم وما يسطرون وبعزايم الله تعالى وتقديس
اسماوه وجلت كبرياوه ونحن ارواح الشهدا والصالحين ونحن نور
والشمس وضحيها والقمر اذا تليها والنهار اذا جليها والليل اذا يغشيها
والسماء وما بناها والارض وما طحيها والنفس وما سويها فالهمها
فجورها وتقويها الاية ونحن هذه الاسما والعزايم الشريف اللطيف
الكبير وبحرمة اسماء اصحاب الكهف ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم

لوح اندر بیان ملک ابیض

چنین آورده اند از آصف

ابن برخیا که وی وزیر سلیمان بر کار بوده علیهما
السلام که ملکی دیگر هست که نام ابیض خوانند و حق تعالی
او را از نور سپید آفریده و ملکی سخت عظیم و بزرگ هست و در دعوت
زود اجابت کند از جهت آنکه وی عزم بسیار دارد اگر کسی حاجتی دارد
و بکرمی وی استعانت جوید البته محروم نماند و حق وی ضایع نگردد
و وصیت که مر علی را از جاه جعفران بیرون آورده و به حرمت پیغامبر
ما محمد مصطفی ایمان آورد و سلیمان را مسخر وی انعام کرد و یار ملک
شد و هرکه در راه حج اندر بادیه بماند ایزد تعالی او را بصورت شتر
سوار بر وی حاضر شود و اگر پیاده بماند و بقافله رساند و صورت
وی بمانند مرد پیری بر کار بزرگ نشسته و عمامه سبز
و لباس سرخ رنگ پوشیده و دراعه سبز اندر پوشیده و چون
معزم خاص خواهد که او را دعوت کند از ادعیه جانجها بارد
بخود و شکر و لادن و چوب ... اصفهانی و این
نقش را بر نام ... بنویسد و اندر دود ... نهد انشاء الله و این
عزیمت ... خواند و اهبته اهبته ...
و نام ... آن را ... اثار اندر او بود ... و دو ...

عزيمة سيد ورك الملك اينيت

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

عزمت عليكم يا اصحاب الارواح الملك الجن سيدنا على منحر
الارواح للطاهر عماد نا شيا الزاهر عون الصفا الباهر
سيدوك الملك صاحب الجبال العلى احضرونى واطيعونى
بحق سيد الانبيا محمد المصطفى المجتبى المرتضى وبحق هذه
الاسمآء العظام الثقل يا الله يا رحمن يا رحيم يا كريم يا قديم
يا عليم يا عظيم يا حكيم يا حليم بحق هذه سبعة الاسمآء
المخزون وبحق نور المقدس وبحق كلام الله غير المخلوق
وبحق حملة العرش وبحق خالق الخلائق بحرمة ملك الجن
هذا كتاب يا عاهد لانبيآء الله تعالى وهذا كتاب يا
عاهد الله الاكبر الاعظم ملك الجن يا معشر الجن والانس
ان استطعتم ان تنفذوا لا تنفذون الا بسلطان وخلق
الانسان من صلصال كالفخار وخلق الجان من مارج من النار
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم تمت العزايم سيدورك
دان ... ايت ... بمنتد اكوا هذا توند اداكله كرد وعبار
... دان ... هوا ... معرنه جاهار باي
بايد ... دان ... صور بايد بودن والله اعلم بالصواب

صورة ملک سپید و

و معلوم باشد که صورة را معزمان بالغ نماید جهت آنکه ایشان عزایم
می خوانند و مندلها می کنند و در میان مندل می نشینند و می
گویند ما ارواح ایشان را خود را و صورتهای مختلف می بینند و این
تصاویر است که ایشان را روی نموده است و لهذا شاید دیگر
معزمی را صورة خلاف این نماید چنانچه ابو علی الدقاق رحمه الله
تعالی ظاهر در چه صورة نماید خلاف یک دیگر و درین باب سخنها
بسیار است اما معزم باید که بحضور باشد و از معصیت
دور باشد و مراقب حق جل و علا نگاه دارد و از برای مصلحت خلق
و کار خیر درین علوم قدم نهد اما جماعت را می دانیم که ایشان
درین علم دعوی می کنند اما از کار این هیچ خبر ندارند و بعضی
مردمکان باشند که ایشان طلسمی را یا تعویذی را یا یار نهانی
نا بشوند از کار و جهل با اختیار نه و انتقال با اختیار نه
و دعوة نه و روبه نه و بخور نه و شرایط نه و ریاضت درین باب
نه و بعد از آن چون کار نشود گویند که این علم دروغ است
و کلیست درین علم باید که جمیع عمل کنند آنکه تواند و اگر نه
دانکه تواند و قوة یافتن و اگر نه روز کار خود بیاد دهد
بالفتن از گرفتار شود والله اعلم و ختم

لوح اندر بیان ملک سپید وگل

چنین فرماید سلیمان از شاه ملک
که در کتاب بیان العلوم چنین یافتم که ملکی هست که حق تعالی اورا
در زمان جان بر جان بیافریده اکنون نهصد هزار سال است که وی زنده است
تا روز قیامت وی زنده خواهد بود نام وی سپید وگل و اگر بیند مانند
مردی پیر دراز بالا سپید پوش چینی بخت عداوت و اورا انعام
اندر کوههای بلند بود لیکن مدام آنجا که بروفق حکم باشد الهی خواهد
که اورا دعوت کنند باید عود و شکر و لادن خاص بکنند و جای سپید
و بعد ازان بیرون شود در کنار جوی میان درختان جایی خالی و این عزیمت
را هفت عزیمت بخواند آهسته بخودی گوید و بعد ازان عهدنامه
سلیمان بن داود علیهما السلام سه بار بخواند و سر برهنه کنند و بعد
ازان حاجت بخواهد که هر حاجتی که ازوی بخواهد البته اجابت کرده
و چون از عوامات بی باید بصورت سپید پوش آید مانند آدمیان
یا خود بصورت مرغان باید عجیب باید که معزم حافظ باشد و غافل
نباشد و معزم باید که جامها پاک اندر پوشد سپید و بوهای خوش
بخور باید مانند مشک و عنبر و آنچه بدین مانند و در این باب
سخنان بسیار است و اما مقصود ما این است که معزم باید که
خود در [illegible] نگاه دارد و مدام عهدنامه
را می خواند [illegible] والله اعلم

وچون خواهد که این مثال دعوة کند باید که هفت روز کار دو معلولان جامهارا
پاک بشویند و معطر آن بیفتد دعوة از شهر بیرون رود و بخور باید
که با خود برد

و مثل سیلوک اینست

لوح اندر بیان الحنف الملک ایست

چنین فرماید ابو علی سینا قدس الله روحه العزیز از قول ملینا س الوزیر
نور الله مضجعه که در کتاب بیان الجن از سلیمان بن داود علیهما السلام چنین
آورده اند که حق تعالی ملک جن را بیافرید و گویند که اخ ملکان بخود لوازمه
ملک اند و اخ محکوم ایشان اند چهار ملک دیگر هست هر ملکی را وزیر و نایب
و عارض و قاضی و محتسب و شحنه و مدرس و غیره باشد اما باید دانست
که هر ملکی را تسلط و نه دعوه کنند و تخود شان و قربان ایشان جلوه بود
و شش ملک دیگر هست که بر شش جهت موکل است و ایشان هم برای این ملکان
باشند و چهار ملک دیگر هستند که بر چهار عنصر موکل است بر آتش و بر باد و بر
آب و بر خاک و ایشان خود ملایکه اند و در نیز نام ایشان آورده است
و حق تعالی ایشان را بدین چهار نام خطاب فرموده است که طلعوج و هلعوج
و طیعوج و فیعوج و بر ایشان بدین الله موکل اند و دیگر دیو اند که
بعضی پیغامبران ایمان آورده اند و بعضی هنوز کافر ند ایشان را نیاورده
و آصف بن برخیا در کتاب کنز المومنین شرح از گفته است
و بر هر چیزی از جن موکلست بر درخت و کوه و حیوان و حمامها و بازار
و در و کوه و بستان و آتش کده و چاه و دریا و حمام ... و ...
* تدبیر ها گفته شود بعون الله تعالی ...
... هر که دعوه کردن باید که روزه ...

را بکلاب بمعجون کنند و قرصها سازد و بعد از آن هر وقت حاجت بر آتش
نهد و دود بخور کنند و چون دعوة کنند بعد از آن اندکی اغانی بسازد
یعنی طنبور یا دف یا نی بنوازند زیرا که این آواز مغنی دعوة
دیر اجابت کردد

دعوة زهرة

اللهم بلطف کرمک مع الملائکة المقربین وانبیائک المرسلین اسالک
بحق رب العرش العظیم ایتها السیدة الرطبة المعتدلة اللطیفة
احسن الخلق الفصاحة صاحبة الزینة والحلیة والذهب والخواتم والطراز
واللهو والطرب والغنا یتحرک بها الاوتار والعیدان واللعب والمزاح [illegible]
والعابدة واللطیفة العادلة المشغفة علی الانکحة محبة العشرة والط
وسرور والطیب اسئلک من ذلک بزینة اللهو والطرب تفعل
کذا وکذا ان شاء الله تعالی وحل وچون این دعوة را بخواند
بخور کنند تا اجابت کردد بعون الله تعالی

وراق عشو

شرح دعوة عطارد اینست

صورة عطارد مانند صورت مردیست و پایها چون پای دهقان
دو پیشت جبه و بر آن دلبند نهاده و در تن او جامه از دو بر
سر او تاجی نهاده و خروسی در پیش وی ایستاده و دوات و قلم
وی بر کرسی نشسته و چشم ابروان او بالا [illegible] چون
خواهد که او را دعوة کند از وی سوال کند [illegible]
دبیران خویش را یاد آید [illegible]
و چون دعا کند بخور بان و [illegible] کنند دعوة مجمر

[illegible]

باب اندر بیان عجایبها دیدن ادم علیه السلام

جنین اورده اند از کتاب انکلیون یعنی صحف ادم علیه السلام که روزی ادم
تنها می رفت ناکاه در میان کوهستان و بیشه رسید و میان کوه
مغاره بزرک بدید پس اندران مغاره میکرد و کفت که بسم الله الرحمن الرحیم
و بیرون شمعی جون پاسم اندران اندرون رفت بسیار سوراخها می
دید و اندر هر سوراخی می رفت و عجایبها می دید در یک سوراخ اندر رفت
سرمه دانی دید از زر خالص و میلی هم از زر خالص از بر کرفت و در
سوراخی دیکر اندر رفت لوحی دید انرا نیز بر کرفت جان لوح از یاقوت
سپید بود و بر انجا بعلی نور نوشته و در سوراخی دیکر هم اندر رفت
انجا بسیار دید اندر سوراخی اندر رفت دیوی دید بقید کرده اندر
اهن پولاد پس ادم بترسید ان لوح و ان سرمه دان بر کرفت و ازان
جا بیرون امد و ازان عجایبها هیچ بر نکرفت چون زمانی راه برفت
[illegible] جبرئیل اندر رسید و مر ادم صفی علیه السلام [illegible]
[illegible] کفت [illegible] ادم [illegible]

ویدیشان سخن گفته ون با جماله درآن لوح بود اینست

یا ابلوعق یا جلوعق یا ملام العرش یا رب الوحوش

یا رب الکلد والخافطن یا صنوع یا جبوع یا کرنوع

~~یا عیسی الحر والاسا انسا طعه~~

~~لیسو دو وایو دو لا ایو دو الاسطار~~

و لو جئنا بمثله مددًا

و هر که این نامها بنویسد و با خود دارد از همه بلاها ایمن بود
وار لوح تیز او را دوست دارند و میان خلایق عزیز و مکرم
باشد و سخن وی بر همه خلق روان بود با مر الله تعالی و جل

حکایت ادم و حوا اندر جنت فردوس

چون ادم و حوا اندر جنت فردوس بودند روزی هر دو بهم در کنار
حوض سلسبیل نشسته بودند و طعام جنت فردوس همی خوردند
ادم گفت یا حوا ترا من چند بار گفتم که چون بخوردن همی نشینی
کا نخست دست چپ مرسشوی و سخن با ادب بگو و چون خوردن
اول بطعام بگوی نام حق تعالی بر زبان بیاری سکیر حاکیسه
ای ادم چند گوی و مرا چند بیازاری و حوا بیمار بس بسرد دروکی
ادم بگفت و اندیشه ادم بر خاست و خشم گرفت و همه حوریان
با حوا بهم رفتند و ادم علیه السلام تنها چنین بماند پس گفت
خدای را بنالید و گفت ای بار خدایا مرا از دست حوا و حوریان عاجز
گشتم پس در حال جبرائیل علیه السلام با مر ربانی عماهه داد

و بر ادم سلام داذ و گفت الله اکبر و علیک السلام ادم برپای خاست و حوا را
سجود کرد و بعد از آن جبرئیل گفت حق تعالی عز و جل میفرماید که یا ادم
زان خلعتی که ترا دادم از لطف و کرم خود که هیچ مخلوق را از جن و ملک نداذه.
ادم و را بدان عزیز و محترم کرداند اکنون این نامها را باید خواندن
و قبول کردن چون ادم این نامها را از جبرئیل بیاموخت و چند
کرت بخواند و چند مانی بران بگذشت جبرئیل غایب شد ادم را خواب
بگرفت چون از خواب بیدار شد دست در روی خود کرد و خدای را
عز اسمه شکر کرد و دیدار خدا ارزومند شد تا اگر بار دیگر امر بکلم
که روی خود را ببیند همان دم جبرئیل بیامد و اینه از جنت حق تعالی بیاورد
و بدست ادم داذ ادم چون در اینه نگاه کرد صورت خود را بدید و عجایب
ماند جبرئیل گفت و چون روزی چند بگذشت ادم در اینه نگاه کرد
در روی خود اثر ریش دید که در دمیدن بود و آن خلعت را بیافت و چون
مدتی بگذشت تمام ریش ادم بر آمد و نور اندر روی ادم پدید آمد و ناگاه حوا
با حوریان بر ادم را بدیدند و از ادم عجایب کرده شدند و همی پرسیدند و ادم
ادا می کرد گفت که ای حوا کجا بودی که چه اثر نهادی جواب داذ
و گفت مرا ای تو همی ترسیم و حوریان نیز ادم را حرمت می کردند و می پرسیدند
و ادم این نامها را بی اند و مرا این نامها را مدام بخواند با یا خود داذ.

بیان خلق حرمت باشد و انها را کان حق تعالی باشد
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
یا سبوح [illegible] یا [illegible] یا اسطوا طیوا طوطیا یا الان یا دلک

یا غفران • یا مستعان • یا بیان • یا برهان • یا سلطان • یا امکان
اللهم یا نعم المعد • یا مدبر الامور • یا عالم ما فی الصدور • یا کریم • یا علیم
یا قدیم • یا عظیم • یا حکیم • یا حلیم • یا مقیم • یا سید السادات
یا مجیب الدعوات • یا رفیع الدرجات • یا ولی الحسنات
یا عظیم البرکات • یا غافر الخطیات • یا سامع الاصوات
یا معطی السؤلات • یا عالم الخفیات • یا دافع البلیات
یا خیر الناصرین • یا خیر الفاتحین • یا خیر الحاکمین
یا خیر الحامدین • یا خیر الحافظین • یا خیر المنزلین
یا خیر المحسنین • یا خیر الرازقین • یا خیر الوارثین •

واین نامها جمله یک بار صبح هر که این نامها را بر ابکه بر دارد
نویسد و در تعاویذ خود دارد روز آدینه دعا اول روز بود
و شکر کند و بعد از آن انا انزلناه را هفت بار بخواند در حال ملایکه
ایشان را نماز کنند بامر الله تعالی و حاجتهاش روا کنند
و بعد از آن در آن مقام تا آن نامها نخوانند بود آن ملایکه از آن مقام نروند
والبرکت را صبح و علیحده باید بشکل و رخشان و آب باران زرین
نویسد و کاغذ را با خود دارد میان خلایق عزیز و محترم باشد
بفضل الله تعالی

حکایت آدم و حیان که در هندوستان

چنین آورده اند امامان فاضل که آدم صفی علیه السلام
روزی در دیار هندوستان همی گردید ناگاه اندر میان بیشه درخت اندر دید
که چه درختان بود دراز و سبز بود و همه ... عجب ...

واز پس دیوان اینجا بنهند و برکت خواهند که جنیان را دعوت کنند این اسمها را
بر پاره روی نویسند و اندر موم گیرند و اندر شیشه اندازند و شیشه را بر آب
باران نهند اندر چشمه کوهسار کنند و چهل بار سلیمانی را
هفت بار بخوانند دو کار ملک جنیان حاضر آیند و حاجت روا کنند که هیچ
گونه خطا نکنند و هر شکل نهند اندر بلا و رنگ گرفتار کرده و سلم

باب کر دعوة جنیان یکی دیگر اینست

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین ، اللهم یا نور السموات
والارضین ، اللهم یا رب الارواح العالیة العلیین ، اللهم یا خالق الانهار
الفاضلین ، اللهم یا رب الارباب الصادقین ، اللهم یا نور العلماء
والعارفین ، اللهم یا منزل الملائکة المقربین ، اللهم خلق الجن
من نار السموم ، اللهم یا نور التوحید العابدین ، لمح لمح شلهوی
شلهوبی یا هم یا هم ممالکی مهالکی قربوب قهوب حبکم
حبکم حامندکی حامندکی برب توحید و برب توحید
و برب یس والقرآن الحکیم یا محمد سید المرسلین
احضروا و اطیعونی و اجیبوا دعوتی وانی من المضطرین
بحق محمد المصطفی الشریف یا ملک الجن یا اصحاب تحت اسم
الملک و رفائیل و میکائیل و [illegible] الا بالله العلی العظیم

حکایت آدم علیه السلام و صحف الناریه اینست

بود ... اندر مصحف آدم علیه السلام که حق تعالی [illegible]
پیام [illegible] اندر [illegible] بود [illegible] صحف الناریه [illegible]

و اگر جهت عداوت کردی عذاب کردی و اگر جهت دعوت جنگ کردی
عذاب سعود کردی و اگر جهت دفع جادوان کردی در برج جوزا کردی
و چون آفتاب برج حمل آید در رسیدن بیستم درجه بخود آفتاب را فراز کردی
دارند صورت آدمی بر نخستین و در دوم مجوف ساختی و اندران صنعتها کردی
همه درین میانه گفته شد اگر کسی را عقل کامل باشد معلوم گردد والله اعلم

بیان عجایب یاجوج و ماجوج

چنین آورده اند که ذو القرنین اسکندر علیه السلام روزی بر تخت خود
نشسته بود ناگاه بانگ و تغیر برآمد حجاب را فرمود که خبر دریابید
که این چه حالتست چون حجاب بیرون آمد و احوال را از دیدبانان
پرسیدند دیدبانان گفتند که قومی از جانب شرق بر حضرت پادشاه
زینهار خواه آمده اند چون حجاب احوال را نیک تفحص کرد آن قوم
بود از سر ضرورت بحضرت خداوند امان بخواهند پری پاره خواندند
و احوال را باز دادند که ایشان از سیصد سالست ایمن نبوده اند از دست
یاجوج و ماجوج پس حجاب به ذو القرنین معلوم گردانید ذو القرنین همان باب
فرومانده و بسیار تفکر کرد و بعد از آن کتاب بخواند که آدم صفی داده بود
و نام آن کتاب المکنون بود و فارسی و ترکی و عبری مصحف آدم خواندند
پس اسکندر ذو القرنین آن کتاب مطالعه کرد و احوال یاجوج و ماجوج
را در آن کتاب حق تعالی یاد کرده بود همه در آن کتاب فرموده بود که
اسکندر چاره آن قوم بکند و بعد از آن فرمود که آن قوم زینهار خواه را

نگاه دارند و تیمار کشتها از آب دور امن بودند و بعد از آن بفرمود جابلقا که تا مردم
جمع آیند و لشکرها همه حاضر شوند و به هفت کشور فرمانها بفرستاد
تا مردم یکبار همه با جمله لشکرها بسر حد مشرق جمع شوند و هیچ کس از آن
فرمان تجاوز ننماید همانا موجب خروج کوشمار کردند پس جابلقا فرمانهای او را بعد از آن
بالتماس کردند و چون یکبار تمامی در امن بودند ششصد هزار ملک با لشکر خود
همه تا بسر حد مشرق جمع آمده بودند و اسکندر ذوالقرنین را عادة چنان بود
که هر جا که لشکر نشستی چون شب شدی بایستی که پیش بارگاه وی هر مرد
اندر مردی یک توبره خاک ایدر جای بریختندی در یک روز کوهی
از خاک برآوردندی و بعد از آن بارگاه اسکندر بر آن تله خاک بر پای کردندی
و چون در خیمه نشستی بر سر لشکر خود نگاه کردی و تماشا کردی و
حق را جل ذکره شکر کردی القصه چون یکبار تمام برآمد اسکندر هفت عمارت
که بسر حد مشرق بساختند یافتند آن مردم همه امن بودند و نیز بود که آهنها
بسیار بیارند که آتونی زبر الحدید پس چندان آهن فراز آوردند و نیز بود که
از آهنها مانند خشت چهار سو کردند و بر هم نهادند تا بلندتر و بعد از آن بیاید
نزدیکان نبشته که یاجوج ماجوج امن بودند و عالم را تباه می کردند مفسدون
فی الارض و بعد از آن کوس و نقاره و بوق و نای و نفیر و دهل با دو ان زمان
تصنیف کرد و چهار صد خروار کوس بر پای و ششصد خروار نای را و بیست
خروار دهل را و دویست خروار نفیر را و صد خروار دهل را بنجاه خروار
سنج را بیک بار بودند و اهل آن تشنه کردند پس چون یاجوج و ماجوج آواز
بدیدند و آوازهای مهیب را بشنیدند همه از بانگ و فزع هلاک شدند و نیز مت

نهادند وهمه بکار بخشند وروی باز بمان دربند کردند که الحکایه من اهل عذند که
تعالی کوهی افرید بر شبیه بمخالب دو لا روی یکی بجانب جنوب و یکی بجانب شمال
ومیان این کوه خراب شده بود که یاجوج و ماجوج بیرون امدا سکندر ذوالقرنین
علیه السلام بفرمود کلان اهنها اورده بود و هان در بند بنا نهادند و به برج
بزرگ بفرمود نهادن دو برج بود و جانب بالای کوه و یک برج در میان
و جمله برج را محکم کردند بکنکرهای اهنین و بطلسمات بیاراسته و برسر
برجی سواری ساخته با چهار دست و در دستها بوق و دهل گرفته
ایستاده. و اگر یاجوج و ماجوج نزدیک ده دخان ساخته که چون از ان جانب
یاجوج و ماجوج قصد امدن کنند بدان مقام که پای منهادن مقام نقل کردند
و طلسمها که در زیر برجها بسته گشته شود و بوق و دهل که دود هل
باواز در کوه. و در جوف کتلها افتند بهانا یاجوج و ماجوج شنوند
و پندارند که اسکندر می اید باز در بند مقتنی [illegible] ارهزار و پانصد
سال است که ان بند را ساخته اند و الکنون باید [illegible] ری یاجوج و ماجوج
[illegible] لیا بند
اهنگ کنند و دران مقام که همه را جمع ایند و نو
و آن سودا صواب کنند از ان مقام بیرون ا[illegible]
[illegible] سرد ا [illegible] نه
پس چون قدم بدان برجهای بسته ان برجهارا تعلیق کنند
ان طلسمها در گشته شود و اواز بوق و دهل برمی اید و صدا
ان در کوهها بیاید و گم [illegible] افتد بهانا اوازهای بوق و نای و دهل
برمی ایند ان قوم یاجوج و ماجوج می پندارند که هنوز اسکندر ذوالقرنین
علیه السلام زنده است و باز لشکر اورده است منهزم می شوند

بارگاه اسکندر ذوالقرنین
علیه السلام

و دو پای بود و یک سر همچون دیبان الماز بیرا قدش چهار هزار
چشم و دهان داشت و از حق تعالی از باد دعا اثر ابن بود
دار و کار بود و از حق تعالی نهصد هزار عمر داد و بعد از آن وی بحضرت
جلت بنالید که مرا تمام ناشاید که و هلیت صفات پاک بیست حق
تعالی عطسه بداد و از آن دهانها در هار بود بیرون آمد و بعد دمی دیگر حق تعالی
صورتی پیدا کرد همچون صورت وی که صخر الجان است پیدا آمد و وی را
صخر الجان بود زن بود حق باری تعالی از وی بیست [illegible] بعضی از این پس صخر
به ایشان مجامعت کرد و دو زمان حامله شد و همه [illegible] باره نهادند
هر شکمی چهار هزار بچه ماند تا [illegible] و النصف نهصد هزار سال دیگر صخر
الجان مجامعت کرد و بچه بسیار شد بدان افق تا افق همه پر گشتند و
صخر الجان فنا گشت کی تا صفت رونیاشت و زنده وی نیشا کردند
از تسبیح و تهلیل باز ایستادند و دیگر بحضرت باری تعالی بنالید حق تعالی
فرمود که باری [illegible] بر گفت انت علام الغیوب حق تعالی ملائکه
هفت طبقه آسمانها بفرمود که بروید و آن قوم صخر الجان را هلاک کنید
ملائکه هفت طبقه آسمانها [illegible] ایشان مشغول شدند و ایشان
هلاک نتوانستند کردن بامر الله تعالی پس ملایکه حق تعالی بنالیدند که بار خدایا
ما را مدد فرمای که ایشان را نتوانیم [illegible] از عدد و [illegible] حق
تعالی از جمله العرش دو فرشته [illegible] ایشان [illegible] و از ایشان چهار
بود [illegible] قوه چون بیامدند همه جنیان را هلاک کردند و دو صد
اندکی و یکی باد ظاهر که گفتند که [illegible]

الجان

الا قوله تعالى زمین و حوا ریسندو کی زنجول ولا فخر. الا باسه العلی العظیم و معنی این

اینست در این کلمه ابلکو بیزار ضبیان و شیاطین ایز بگردد

و الا نفخ . باندیا اند و سبحان صالح بیکشند و من بنی آدم والانسان ها از

بے گسنده میے زیجایند با الرحمٰن با ملکان را جمع کنی این مندل

لبر را بیاید کشیده بید و ملکان ایشان را دعوه بکردن در توه بلند باحدود

محدود شد و لا ذن خاص و حصا کلی

مندل کرسی اینست

اطلس و نید

الم

بیرون حصار

نیل حرابلیس

مندل کرسی

خاص

خانه جو دم

بیرون کلید

مندل بطان

بیرون کلید

ایز الکرسی و نید

مندل مندل را از آدم کشیده و معنقان به پیغامبران کشیده‌اند

باب اندر بیان عجایبهای کوه قاف

یه

بدانکه باری سبحانه و تعالی کوه قاف را از یک دانه یاقوت بیافریده و در انجا که
عجایبها بسیار است که نتوان درین کتاب بیان کردن اما اندکی یاد کنیم
تا هر خواننده را بهره بود و چون این عجایبها را مطالعه کنند خدای را جل
ذکره شکر کنند و سجود کنند و عظمت باری تعالی بدانند چنین گوید از قول
ان امام فاضل کامل ورع بارع زاهد عابد بحر العلم والفضلا استاد الکامل
اعجوبة الدوران طالب الطریقة منبع العشاقین سید المشتاقین بلوقیا
ابن ملخا ابن اسرائیل علیهما السلام که چون بعد از پدر خود خزاین و اموال
را بدو عرض کردند بر صندوق خازنان بیامد و کلیدی زرین دید به
کشاد و در پیش بلوقیا امام نهاد بلوقیا پرسید از ان گنجور که این
چه کلید است گنجور هیچ سخن نکرد دگرباره گفت یا امیر المومنین
احوال این کلید را نمی دانم الا هر روز که اول سال در آید پدر تو این
کلید را بستدی در ظلمت خانه رفتی و در آن ذکر کردی و بعد از آن بیرون
آمدی و گفتی بیستی البته از این کلید نگاه می دارم اما در وی نشاید
نیز چون بلوقیا این احوال را بشنید در حال برخاست و کلید بستد
و بدان خانه شد و در بگشاد و در وی صندوقی نهاده دید که صندوق
دید نهاده شکر کرد و چون سر ان صندوق بگشود
دید و چون ان را بیرون کرد
دید ... که ... نامه ... طلاسم

و سلمان پارسی چنین روایت کرده است از نقل ابن [illegible] از کتاب شاطبی
و کوه قاف را حق تعالی عظیم بزرگ آفریده است حق تعالی در کلام
مجید یاد کرده است چنانکه می‌فرماید بقوله ق والقرآن
المجید و در کوه قاف شهری هست از آن
جنیان و درختی هست که آن را شجر العجایب خوانند که هر روز از بامداد تا شب
هنگام میوه او می‌رسد و شب بازی برآید و همه را فرو ریزد و چندان
جانوران از کوه بیایند و آن میوه را بخورند که هیچ نماند و چون روز
گردد دیگر باره میوه برسد از همان گونه میوه در آن درخت باشد
و چندان میوه در آن درخت باشد که اگر خلق عالم همه یکبار زیر آن درخت
جمع شوند و صد سال خروارها گرد کنند آن میوه را نتوانند جمع کردن
و بزرگی آن درخت می‌گویند که عمود وی چهارصد میل است درازی و سطبری
وی گویند که صد و بیست میل است و اگر صد و بیست هزار پیل را جمع
و صد هزار [illegible] سوار در زیر سایه وی جمع شوند که آفتاب بر ایشان
نتابد و بزرگی آن درخت را حق تعالی داند و میوه آن درخت را
حق تعالی روزی از جانوران کرده است و هم در آنجا یک چشمه
هست که آب آن اگر جن بخورند در حال [illegible] شوند و [illegible]
باشند و [illegible] آنجا بسیار و [illegible] آنجا بوده و ملک
جنیان [illegible] سلیمان [illegible] و سلیمان پیغامبر علیه السلام

صورة اسمان دنيا اينست
اشيانه سيمرغ
كوه قاف

فصل پنجم صورة و اتصال زهره اینست

چنین گوید مولانا نجم الحکما ابو علی الدقاق قدس الله روحه
العزیز که در کتاب بیان النجوم چنین خواندم که حق تعالی از لطف
خود زهره را بیافریده اینست و چهار دست دارد و بیک دستی
[illegible] دف و بیک دستی شبابه و بیک دستی طنبور و بیک دستی [illegible]

ک	نیکست دیدار زنان و خادمان و نو بریدن	١
ح	نیکست برده خریدن و مهمانی کردن [illegible]	–
ر	نیکست عمارت و بستان و تماشا در بستان	–
١	نیکست عمارت و صحبت [illegible] و باغ خریدن	
ر	نیکست [illegible] و جامه نو [illegible]	

فصل ششم صورة واتصال عطارد اینست

بقدرة باری تعالی عطارد اندر آسمان دوم از زمین است او را چون
بالای چهار سکو نیمی از آتش و نیمی از برف و اما او را چهار دست
بیکی دست قلم و بیکی نامه و بیکی دست آتش و بیکی دست برف
بنجیب [illegible]

نیک است برده خریدن و تعلیم مرغان و صیادان	۱
نیک است دیدار وزرا و کتاب و کتابت عمال را	۲
نیک است دیدن وزرا و تعلیم هندسه و علم حساب	۳
نیک است مناظره کردن در علوم باطن و اشعار	۴
نیک است نامه [illegible] فرستادن و خط آموختن	۵

فصل چهارم صورة واتصالات آفتاب اینست

چنین آورده از کتاب حقه قمر که او دیدکار عرابه آفتاب را
اینک صورة و نشسته اژدها است و دو کر آفتاب است اما
چهار دست دارد بدستی تاج و بدستی کارد و بدستی [illegible]
و بدستی شمع افروخته و بر شیری نشسته همچنین

ک	بکت [illegible] عهد و پیمان بستن و جواه	۱
۹	بدان از بهر امور و مهمات حذر باید کردن	ب
ر	[illegible] و [illegible] دادن و تدبیر کیمیا کردن	
۵	[illegible] و امانت نهادن و انتظار	
ز	[illegible] کار [illegible] کردن	ه

بقدرت باری تعالی فرو فرشته از ملای اعلی از مقام مقربان فرود آید بصورتی عظیم

خوب و اورا نیو نایان بود سمهیل انقاب اندر اوج و اورا دو پر

بود و چهار روی دارد و در هر روی چهار چشم دارد و چهار دست

دارد و دو پر دارد و دو پای و در یک دست ترازوی و در یک دست مجمره

و در یک دستی دو بیج و در یک دست آفتابه و نام وی طهطائیل بود

و نقش وی اینست [illegible] و تسبیح وی اینست

ه ه ه ه ه ه

بسم الله الرحمن الرحیم و بسم تسبیحات اللهم یا نور السموات والارض

یا رب البیت الحرام یا رب المسجد الحرام یا رب البلد الحرام یا رب الرکن

والمقام یا رب المشعر الحرام یا رب الحل والحرام یا رب النور والظلام یا رب

التحیة والسلام یا رب القدرة فی الانام بلغ روح محمد عنا بالتحیة والسلام

سبحانک لا اله الا انت یا رب الارباب ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

و صورتش اینست

ودر یک دیت ابوبق و در یک دیت کاغوق و نام **ایلیث**

باهو هو تسبیح ما بخواند از ارباب ایلیث کرده و هلاک

کا ع لا ط ط ه ه ه

حق تعالی بود تسبیح این بود **ایلیث**

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اللهم یا نور الانوار العلی الاعلی

یا رب الجباد یا من هو رب کل شی یا من هو اله کل شی یا من هو خالق کل شی

یا من هو صانع کل شی یا من هو فوق کل شی یا من هو قبل کل شی یا من

هو بعد کل شی یا من هو عالم بکل شی یا من هو قادر علی کل شی یا من هو

یبقی و یفنی کل شی سبحانک لا اله الا انت یا رؤف الرحیم و لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم و صورت این ... ادل **ایلیث**

و من اراد ... او دا هذا ... [illegible]

[illegible]

که از بهر بلیات این عوذه را کو بی باید که او را از حیوانات عالم باشد

صورة را در سقف خانه خود پنهان کند اما باید آن وقت نویسد

که آفتاب اندر برج هفتم درجه رسیده بود و بخور مرمکی باشد که باید کرد

و بدین نامها باید او را قسم دادن ایپت یا الله یا عون

یا دیان یا شتطیع النور یا قطیع النور یا سعیها البخ یا بیان

یا خالق الاشیاء من العدم افتح طلسمی بحق نور المقدس الطاهر

ذکی یا قوة الاسم العلی بمرعیشل اسملیخ یا مصصور

ه ه و ه السک اصباوت اذونای الوهم

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و این از جمله عجایبهاست

اندر تحویل آفتاب از برج ثور ببرج جوزا

بقدرت باری تبارک و تعالی چون آفتاب که نیر اعظم است از برج

ثور ببرج جوزا آید و از برج دلو ببرج عطارد آید آفتاب [illegible] در

برج جوزا درج بود باید دانستن از کروبیان فرشته [illegible]

با نصد هزار فرشته که در حکم هر یکی از این نصد هزار چهار هزار

فرشته بود و در حکم هر یکی از این چهار هزار در حکم هر یکی [illegible]

هزار [illegible]

[illegible]

بپوشد و بر تخت نشیند و این صورة را پیش خود نهد و بعد ازان بخور اقتاب

کند و این تسبیح را بخواند هفت بار و بعد ازان هفت بار دیگر

بهر زبانه را بخوانند و این طلسمات بی ابنو یذ نخون هد هد و بشکل

و زعفران و با ابکل و اما هد هد را انکشند الا ازینا کوش و ی ملاء

جوی بیستانند و انکه از هد هد را ازاد کنند فا گر او را بکشند زعمان داشت

نیاید و بعد ازان در موم کیرند و در حرز بیعض ابو زیده و در کلاه

خود بنهان کنند و شرایط اختیار طالع روز نگاه دارند تا ستارکان رجع

و هابط و بتربیع زحل نباشند و اگر بیم هلاکت بود هذه خاتم

ه ٢ ٥ [figure] ه ٢ و این خاتم از فرشته ایست و این تسبیح از فرشته

ع ه / ط ایست که الهم باید خواندن و بعد ازان بوضع کفته شود

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اللهم یا مدبر

الامور یا نور النور یا عالم ما فی الصدور اللهم یا خالق الارواح عز نود

و هذا الکلمة مکتوب فی التورة و الزبور اللهم یا خالق الظل و الحرور

یا معطی الجنة و النور یا صاحب الجود و القصور یا رحیم الالطاف

و المزید اللهم یا صانع للنعو فی وجه الشمس فی السحاب المنظور

اللهم یا خالق البحار و الجود اللهم یا خالق الذاکر و المذکور سبحانک لا اله

الا هو نور النور و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

طلسمات که ذکر رفت **ایلیت**

[illegible]

[illegible]

باب اندر بیان تحویل آفتاب از برج جوزا به سرطان

بقدرة باری سبحانه وتعالی چون آفتاب که نیر نورانی عالمست از برج
جوزا که خانهٔ عطارد است به برج سرطان تحول کند از بالای مقام بروه
فرشته نزول کند و بر آفتاب موکل شود با سیصد هزار و اند هزار
فرشتهٔ دیگر و در حکم هر یکی از فرشتگان بیست هزار و چهار هزار
فرشتهٔ دیگر باشد و در حکم هر یکی ازین فرشتگان نود هزار
جنی باشد که چون برین ایشان و بر نبات و حیوانات موکل شوند تعویذات
فتن و ذات جمع کنند و نام آن فرشتهٔ اول — ایلیس
سحطاهلایل بعد و نام وی ایشت
وصورة وی باشد و صورة او چنینست با پنج سر و دو دست
و در یک دست انار گرفته و در یک دست کاسه گرفته و
تسبیح وی اینست اللهم یا رب الارباب و یا مسبب الاسباب
و یا مفتح الابواب اللهم یا نور السموات والارضین اللهم یا رب
الملکوت بنور قدس الاعلا ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی اللهم یا بدیع السموات والارض اللهم یا صاحب الارواح
و یا مدبر الجبروت والملک سبحانک یا لا اله الا هو الاول الاخر عز وجل
... سبحانک یا لا اله الا هو السبحان البرهان سبحانک
یا ذا ... الا هو الصانع المانع الدافع الرافع الجامع والموزع یا هو
یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو والحلم

طبع یکدیگرند و ضدی دیگر نیست حمل و اسد و قوس مثلثه آتش اند
از سنبله فتا ثور و از ثور تا جدی و از جدی تا سنبله هم خطها کشیده
اند و تقدیر این هم چو تقدیر آن بر چهار مثلث که یاد کرده شد و این
هر سه را کز برج تا برج خط بکشی مثلث اند و این هر سه را ثور و سنبله و جدی
مثلثه خاکی خوانند جوزا و میزان و دلو مثلثه هوای و بادی خوانند
سرطان و عقرب و حوت را مثلثه آبی خوانند اینست که دیر [illegible] کرده
اورده اندر این مثال و تقدیر این بنظر آن

سبب این نظرها [illegible] تا [illegible]
[illegible] نظر [illegible] دو برج

غزل اندر محبت و مهر و طریق عشق بازی

لطفیست از نور خوی تو ظاهر ز جنت حور تو | مه نی چو خورشید لمن سلطان جهان دور تو
طغرای قدرت داده هم منشور از شاهان دهر بهم | خضر است پیر کهن دان نغمه ابیست حیوان چو تو
بالای کاینی بیر بیژ کیست عبد از نظر | بحوست و نصیر نعل از خبر حیران که دو کور تو
در کودن عشاق دان تیر و گیسو چون کمان | در ناصر چون غازیان لشکر شکر پا زهور تو
خوبان روم و چین بیر کرسته بجست عنبر | از غلط کوم چین هستان هندو در تو
عشق تست چون سلطان یا تیر و کر ره با کمان | تقدیر بود آن جهان میدان شد اهل سوی تو
از مح تو همه خجل اندر دریا عنبر بگل | مسکین نصیر از جان و دل کشته تیغ ابجور تو

مثنوی بر سیم نامه بنزدیک دبستان بجانب الغرا

خداوند جبار فرد معین | دهد او ز نعمت حقیقت یقین
خداوند داد از جهان آفرین | فرستاد رحمت بیونان زمین
ز تحویل طالع توانا بود | که در هر شهر است باز او بود
شنیدم ز دانای اختر شناس | حقیقت که علمست از رو قیاس
ملوک جهان جمع اصحاب را | چو پیری دهد مردم شاب را
ناوار صلای دهدنی کمان | باخر ملاقات تحفه جهان
زحق دهکانی مراحل بود | بمجلس جو ایمان یاران بود
بادشاه خداوند محبوب یار | خردمند عاقل بزرگان تبار
اخی عزالدین نامداران بزرگ | سر سروران باد کار بسترگ

دگر پیر بن احمد شیر دل / که اعدااش باذا همی بو جهل

دگر فیلسوف جهان یاد من / که خواند حقیقت سوی اشعار من

برادر مرا یار جان او بود / بدنیا و زجانم عیان یاد بود

خردمند دانا مشیوا خرد / که اورا مباذ بگیتیش درد

لقب شمس الدین امین بکر نام / بباشد فرستند بدو این غلام

بان نور دین علی شیردان / شرف داذ در دین اورا عیان

دگر شیخ عاقل خردمند پیر / که دشمن شود پیش او چون صریر

که دوی شیخ صوفی است چون آفتاب / که اعدااش باشند همیشه خراب

برادر و در اداش آخر یقین / سلامم رسانند با اصحاب دین

جمال معالی سرافراز مرد / چو شیخ است هرجا بوقت نبرد

سلامم رسانند بسلطان علم / معین است او اند جویان حلم

الهام بزرگ دیو پیروان / کجا هست مشفق ابر طالبان

که در اهل علم است هم نیک دل / به حسن ماندم کنون من خجل

غلامم من اورا بیزدان پاک / چنین است نامم ابر روی خاک

بان نور عاقل محی دین نام / که هست خداوندی اورا غلام

دگر هرکه من شعرهایی کمان / اگر هست شهری و اگر ترکمان

برادرم اقاصم نیک ذات / که صد سال مانند باذر کان

نظر و سوکو و الا کند / ز شفقت عنایت بذاکا کند

لمان نیک بر بام لودم کم است / زبانش بدل من غم است

الرانکی ناکی اکا کند / زیبای بیزدان تولا کند